

# كتاب هفتم



# مُهْوَر فَهْرِسَت مَطَالِب

- ۱- آشنايی، وحدت، ساخت
- ۲- آثار الوهیت
- ۳- عرفان الهی - عرفان مظاہر قهور
- ۴- وحدت انبیاء
- ۵- پامبران و دوحی الهی
- ۶- قرآن حکریم
- ۷- عضن اعظم <sup>(۱)</sup>
- ۸- عضن اعظم <sup>(۲)</sup>
- ۹- حضرت عضن ممتاز <sup>(۱)</sup>
- ۱۰- حضرت عضن ممتاز <sup>(۲)</sup>
- ۱۱- وحدت عالم انسانی
- ۱۲- تربیت و تعلیم <sup>(۱)</sup>
- ۱۳- تربیت و تعلم <sup>(۲)</sup>
- ۱۴- تربیت حسماں
- ۱۵- ترک تعصیات
- ۱۶- جناب بدینع
- ۱۷- سجاپای احلامی (امانت و دفوا)
- ۱۸- سجاپای احلامی (صداقت در بیان حقیقت)

# درس اول

## مناجات شروع

آشیای، وحدت، محبت هست

حضرت عبد البهای فرمایند :

باید باران آله‌ی محدود و مفتون یکدیگر باشند  
و حافظانی در حق یکدیگر کنند. اگر نفسی از اینها  
به دیگری پرسد، ماسد آن باشد که نشنه بچی به چشم  
آب حیات رسد و یا عاشقی به معشوق حقیقی خود  
ملاقات کند زیرا از اعظم حکمت آله‌ی درخواست.  
ظاهر مقدسه این است که نقوس ماؤس یکدیگر  
گردند و قوه محبت الله جمیع را امراج یک دریا  
و از هار یک بوستان کنند و بخوبی یک آسمان نمایند

صبح اولین جمعه مهرماه است. حسین در ساعت هفت  
و بیم به قصد دفتر به کلاس درس اخلاق از منزل خارج شد.  
بیست دقیقه بعد ذنگ در منزل آقای یزدانی را به صدادر آورد.  
در باز شد. صردی موقد و میثن بالیختنی پر مهر در را گشود

حسین :

الله ابھی، من حسین نویدی هستم .

یزدانی :

الله ابھی، من هم یزدانی هستم، بفرمایید تو، مربی شما

خانم عبودیت هم تشریف آورده اند

[حسین داخل شد]

حسین :

[خطاب به خانم یزدانی و دخترشان] الله ابھی .

خانم یزدانی و دخترشان :

الله ابھی .

آقای یزدانی :

ایشان خانم من هستم و این هم شریف دختر ما

[بعد رو به خانواده خود] ایشان هم آقای حسین نویدی هستم

[هر چهار نفر داخل اطاق درس شدند]

حسین :

الله ابھی

خانم عبودیت [مربی] :

الله ابھی

آقای یزدانی :

ایشان آمای حسین نویدی از شاگردان کلاس هستند  
[ بعد روبه حسین ] ایشان هم خانم بیو دیت مری شما هستند  
مری :

خیلی خوش قدم، بفرمایید. مثل این است که شما از بچه های  
دیگر سحر خیز نمی شوند. فعل آده دقیقه دیگر وقت داریم. بخواه دوستان  
دیگر هم خواهند آمد.

حسین :

من هم از دیدار شما خوشحالم. من صحبتها زود از خواب  
بیدار می شوم. بچه های دیگر هم سحر خیزند.

[ تا ساعت هشت، بنیله، مریم، لاهرو، عنایت الله، بدیع الله  
کورش و بهرام وارد شدند و به همان ترتیب خود را به صاحب خانه  
معرفی کردند و صاحب منزل هم آنها را با مرتب آشنا کرد ]

مری :

دوستان خیز نوجوان، من از آنکه امسال با شما همکاری خواهم  
داشت خیلی خوشحالم. قبل از شروع درس و مطالعه از حافظه  
محترم یزدانی خواهش کردم چند دقیقه در جمع ما باشد. تا  
بیشتر با ایشان آشنا بشویم. این دوستان بزرگوار منزلشان را برای  
درس در اختیار مأکذاشته اند. من از طرف شما و خودم

از جناب یزدانی و خانم و دخترشان پیاسگزاری می‌کنم . ماهمه به  
سهم خودمان سعی می‌کینم آن‌اوق درس را منظم و پاکیزه نگاه داریم  
و شایسته این محبت باشیم :

در ضمن قرار گذاشته ایم اگرمن به علت کاهش توانم به کلاس  
بیایم ، خانم یزدانی به درس شوار بپندگی کشند . یک بار دیگر همچنانی  
از خانواده عویض یزدانی تشکر می‌کینم و تبریقشان را آذربایجانیم .  
خانم یزدانی :

ما افتخار می‌کینم که بتوانیم برای شاگردان درس اخلاق خدمتی  
اجام بدیم . من از طرف همسرم و هفتم خودم به سوکار خانم  
عوبدیت و پیه‌های عزیز - بخشیدن خواهان عزیز - خوش آمد -  
می‌گوییم . حاکاما اجازه می‌خواهیم رفع زحمت کینم تا شما درس و  
مطلوبه را شروع کنید .

مرجی : [ در حالی که انجام‌بلند شده بود و شاگردان هم از جا برخاسته ]  
چیز زحمتی نیست ، چیلی لطف فرمودید .  
[ خانواده یزدانی از آن‌اوق بیرون رفستند ]

مرجی :

خوب دوستان عزیز . من یک بار دیگر خودم را معرفی می‌کنم  
من رویا عبودیت ، بهای و بهای زاده هستم . شوهرم بهایی  
است ، دوچهار و ۳۰ ساله دارم که هر روز پسر هستند .

ده سال در کلاس‌های درس اخلاق درس داده‌ام. از همکاری با شما خیلی مسرورم. امیدوارم سال خوب و پریاری در پیش داشته باشیم. از شما خواهش می‌کنم یکی یکی هودتان را معرفی بفرمایید تا اسمی را در دفترچم یاد داشت کنم

«شاگردان یک‌یک خود را معرفی کردن»

طاهره :

خانم عبودیت اجازه بفرمایید من هم از طرف دوستان و خودم از شرکت در کلاس شما اظهار خوشحالی بکنم. ما آذوه می‌کنیم در کسب علم و کمال پیشرفت بکنیم.

هری:

خیلی از محبت شما و یک‌یک دوستان عزیز شاگرد ممنونم در باره طرز کار و مقررات کلاس درده دقیقه فرجه تنفس صحبت خواهیم کرد. حالا از شما خواهش می‌کنم هر کدام احساسات و افکاری را که هنگام ورود به کلاس داشتید برای من بیان کنید من در تقدیر دارم از مطالبی که خواهید گفت نتیجه گیری کنم.

طاهره :

اجازه بفرمایید من بگویم که بصادف ادراجه ورود پیش خود فکر می‌کدم که در حضور دیگران چه باید بگویم و چه باید بگتم. جس‌حی کودم ماجمی همیم که قلب و روحان یکی است.

حمدیگر رادوست داریم. درین دنیای پرآشوب تهنا تیستیم  
این امتیازی است که هر بھایی از آن نفیب دارد. به هرچای  
دنیا بود. جمعی از اصحابی جمال مبارک با خوشروی و مهربانی  
از او استقبال می‌کنند.

حسین :

من اجازه می‌خواهم بگویم که از دیدار شما که مری حبیدم. -  
حبید و حمین از ملاقات دوستان سالهای قبل خنده خوشحال  
شدم. من خنده کنید که بیشم دوستان نازه چاکسانی هستند  
به حمکاری و آشتیای با آنها فکر می‌کرم.

نبیله :

من فکر می‌کدم، امسال باید روابط دوستی را توسعه بدیم و  
رفت و آمد خانوادگی داشته باشیم و کاری کنیم که والدین ما هم با  
یکدیگر دوست بشوند و معاشرت کنند.

بهرام :

من وقتی که وارد جمع شدم، به آینده فکر می‌کدم. به خودم  
می‌گویم همه ما بزرگ می‌شویم. دوستی ما باید ادامه پیدا کند.  
شاید پسوایم باهم در دیرستان و دانشگاه تحصیل کنیم. بعد به  
نیت خدمت، به کار مشغول شویم. در زندگی پشتیبان یکدیگر  
باشیم.

کورش :

من فکر می کردم آیا ممکن است بعضی از ما به کشورها و جزایر  
دور دست مهاجرت کنیم و در آن نقاط به خدمت مشغول شویم  
پیام آن را منتشر کنیم و امر خداوند را به مردم ساده دل دخوش  
طلب آن نقاط ابلاغ نماییم ؟

عنهایت الله :

من به گذشته فکر می کردم . یک روز ماجه های پنج یا شش  
ساله بودیم . پدر و مادر دست مارا گرفتند و به کلاس درس اخلاق آن  
آوردند . آن روز حابیبیار شادی بخش بود ، ولی در آن روز همها -  
نهی موافیتیم این روز هارا پیش بینی کنیم . حالا چند سال از آن  
تاریخ گذشته ، روسی مامحکم شده ، معلومات بسیار آموخته ایم  
مادیگرچه نیستیم باید سعی کنیم روز به روز پیشرفت کنیم و در  
ظل امری به خدمت مشغول شویم .

بدین الله :

من هم فکر می کردم حالا دیگرچه نیستیم . باید از امسال  
با جدیت بیشتر کار کنیم . از هر ساعت وقت خودمان بهره ببریم  
باید به حمد میگرد و به والدین و به جامعه کمک کنیم . ولی شرط -  
اول این است که خودمان را برای خدمت آماده نماییم .  
برای خدمت بیشتر به علم و کمال بیشتر احتیاج داریم .

مرتبی :

دوسان بسیار حیرم . از شیدن مطالعی که در ناده احسان است و اکاران گفتند قلب من روشن شد . مدادست که در سالهای که شه خیلی حسنهای آموخته اید . بن شما دنیو جوانان در جوامع دیگر تفاوتهای آشکار وجود دارد . شما نسبت به هم با محبت هستید شوق خدمت دارید و عشق به ترقی و پیشرفت مشوف . شماست . باید برای این مواهب شکرگزار باشیم و آرزوهایی که هنگلی در کسب کمال کامرو اشیم . من هم هرسال که وارد جمع درس اخلاق می شوم . احساسی یا احساسهایی دارم . احساس اول من موجبی است که حضرت عبد الله آه به مریان بھائی تعلیم داده اند . کار مری ب « با عنای بستان آلمی » است . مری « ادب عشق » است احساس می کنم در باغی یا کلستانی داخل می شوم که به نفاهای برومند و گلهای رنگارنگ زینت یافته است . احساس می کنم وظیفه سنگینی بر عهد دارم . آن وظیفه خدمت به دشداش نفاهای و پرورش این گلهاست . دعای کنم و از حق می طلبم به من توفیق عطا فرماید ، این افتخار را بخوبی من بخاید که به جمع توپنهالان بھای خدمت کنم تا آنها افرادی مؤمن ، برجسته ، و خدمتگزار باز آیند .

علاوه بر این دو احساس دیگر هم در قلب خود دارم احساس اول

من ایست که گروه شاگردان درس اخلاق خانواده دوم من  
است. شاگردان عزیز من، هرزندان من هستند و جزئی از وجود  
و قلب من محسوب می‌شوند، از بوزگترین مایه‌های سرور و  
امید زندگانی منند. آنها زندگی مرآ پر شورتر و بازورتری کنند  
احساس دوم من مربوط به دوره نوجوانی است. جمع شما به  
تدریج وارد سن نوجوانی می‌شود. این مرحله از عمر مسیار حساس  
و باشکوه است. نوجوان به نهایی می‌ماند که تازه شکوفه‌ی کند  
نهال پرشکوفه زود مدد می‌بیند. زود آدرزه می‌شود. در این  
دوره جسم انسان رشد می‌کند، بزرگ می‌شود، تغییرات کلی در  
اندامها و ظایف اعضا رخ می‌دهد. انسان در این مرحله از عمر  
دیگر طفل محسوب نمی‌شود. از طرف دیگر از تحریرهای هوایان  
و برزگسالان هم بی بهره است. در ضمن هوش و عقل در-  
نوجوانی رشد می‌کند، در عواطف و احساسات تغییرات مهم.  
دوی می‌دهد. فوای جدید در وجودشان ظاهر می‌شود. نوجوان  
به خودش، به دنیا و اهرا بپاش بیش از گذشته توجه می‌کند.  
سؤالهای جدی و با معنی از نظرش می‌گذرد. از خود می‌پرسد، من  
کیم؟ برای چه خلق شده‌ام؟ و میله من در این جهان چیست؟  
در آینده چه خواهم شد و چه باید بکنم؟ دنیا چیست، از کجا آمده است  
نوجوان برای یافتن پاسخ این پرسشها ملاش می‌کند ناچار

احتیاج به راهنمایی دارد. پمودن راه زندگی در این مرحله از عمر بدون راهنمای آسان نیست. از طرفی به خویشندگانی، اختصار سفهی و استقلال نسبی نیاز مند است تا بهتر بتواند در معنی زندگی دقیق شود.

خوشبختانه دیانت مقدس بهای برای پرسش‌های نوجوانان پاسخهای فانع کشته دارد. باید سئی کنیم در سال‌های که در پیش داریم با مطالعه آثار امری و کنجکاوی در عالم درون و برون، طبع جوینده خود را راضی کنیم و خودمان و دنیا و امرالله را بهتر بشناسیم.

مطلوبی که میل دارم شما بداییند این است که دیانت مقدس بهای برای اصلاح عالم آمده است. داروی شفا بخش جمال امبارک محبوب است. دنیای کنونی بسیار و درد مند است. دنیای امنی. نیست. برای نوجوانان و جوانان بسیار پر خطر است. قدر مقنزان عالم کاخ آرنوهای خود را براحتی حواستان بنامی کشد و بستان - شادکامی خویش را باخون نوجوانان آسیاری می‌نمایند.

این جهان دیوانه و شیشه زور و رزاست و بسیاری از دسهه های آن چنان تدارک دیده شده است که در درجه اول نسل جوان را بفریبد و فکر و دل ایشان را برباید.

شریعت مقدس بهائی دیدگان ما را بینا، فکر ما را توأم کی کند و ما را از بسیاری از مهاک دنیای بی رحم کنونی نجات و بخشند

شرط توصیت ماین است که هشیار و آگاه باشیم و دل درگرد  
حبت حمال مارک بگذاریم. عضو صدیق و باوفای جامعه  
بیهایی باشیم، به احکام و ادامر اسرالی عمل نهاییم و پیوسته با  
ذکر و شنای خو، طلب و روح خوبیش را قوت دینی و بخشیم.

## حوالاً لامه

ای مشتاق دیدار حوسی را سری است و هر دلی را هوسی و  
هوایی. تو آگرا حل سر تقدیسی سرد ریایان غش بگذار و در  
این فضای می رایان (حوالی) کن و آگرسودای کوی اینهی داری  
دل و جان را نگان نما و گرنه این منزل به آخر بزند و مقصود  
حاصل نگردد و چهره نکشاید

والله او عليه

وع

مناجات خاتمه

## مناجات شروع

### اپیاث الْوَهْيَةِ

جمال قدم می فرمایند :

لَا بَدَلُكَلٌ أَمْرٌ مِنْ مُبْدًأٍ كُلٌّ  
بَتَاءٌ مِنْ بَانٍ .

در سالهای پیش مطابقی راجع به عالم هستی و عرفان آنکی  
خوازده ایم و آیات و آثاری در هر باره ذیارت نموده ایم . توجه به  
مبدا هستی و خالق کائنات در تاریخ تفکر سابقه ای طولانی دارد .  
در هر عهد و عصر و در هر دور زمان ، صاحبان فلم و اندیشه در  
معنی عالم وجود و سرچشمۀ پیدایش جسم و جان بعثهای فراوان  
کوده و آراء و عقاید بسیار مطرح نموده اند .

انسان دانا و آگاه نبی تو از این تفکر درباره متشاد عالم چشم بوسد  
واز مشاهده ظرایف خلقت سرسری بگذرد . در سرگذشت بعضی  
از نقوص آمده است که از روزگار کودکی و موسم نوجوانی به مشاهده  
شکنیتهای وجود خویشتن و مطالعه عجایب عالم طبیعت و حیات

برندگان و گیاهان و جانداران دیگر راغب بوده و به کنگکادی در  
گردش منظم ماه و خورشید و ستارگان شوق بسیار داشته اند. این  
اشخاص در اثر مشاهدات خویش بی اختیار به وجود مدیری مدبر  
اعتراف نموده اند که عالم هستی در قبضه قدرت او است و مهیط بر  
همه کائنات است.

در کتابهای روانشناسی به خصوص روانشناسی نوجوانی<sup>(۱)</sup> از اهمیتی  
که معنی زندگانی و اجتماع انسانی برای نوجوان کسب می نماید گفته شده  
سیار شده است. نوجوانان در هویت خویش دقیق می شوند به  
خود شناسی علاقه فراوان ابراز می دارند. پرسش‌های بی شمار افکار  
آنان را مبتنی می دارد و به تکرار از خود و دیگران می پرسند: آیا این  
جهان آفرینشده ای دارد یا خود به خود پیدا شده است؟

اگر جهان آفریدگاری دارد. چگونه می توان به هستی او پی برد؟  
انسان برای چه خلق شده است؟ چرا در باطن نوع بشر هم فرشته

وجود دارد هم دیو؟

ادیان تعلیم داده اند که انسان از جانب خدا شده است و سروش  
غیبی ایشان را به تربیت و هدایت نوع انسان روانگیخته است. و  
می داییم که سامران انسانها را کامل‌لند و راستگوترین و صادقترین  
بندگان خداوندند. آنان قدرت و کلام و پیام خویش را به حق -  
نسبت می دهند. برای اثبات وجود آفریدگار دلایل و براهین

۱- روانشناسی نوجوانی، تالیف: آرتوور جرج سلید آرتوور جرج سلید

بسیار سیان فرموده و بذرایمان وایقان در قلوب افسانده‌اند .  
از طرفی فلاسفه مادی و طبیعی برای کیهان به این عظمت و  
جهان با این همه تنظم و دقت صافی نفس شنا سند و حالفی عامل نیستند  
در مقابل این گروه، حکما و فلاسفه روشن بین بیشمار در این جهان  
آمدند که در آثار خویش آفریدگار جهان راستیش نموده و در برای  
عظمت صافع و اسرار حسن او سر تعظیم فرود آورده‌اند .

در اولین آیه کتاب مستطاب اقدس حکم محکم عرفان مظاہر  
مقدسه مازل شده است . اصل اساسی ایمان و تدبیر، اعتقاد به وجود  
باری تعالی و اول شرط بهای بودن افرار به وحدائیت مذکونه ماند  
است .

که نظر اهل ادیان وجود پروردگار منان به دلایل عدیده قابل اثبات  
است . در این درس بعضی از دلایل اثبات الوهیت را از نظر -  
محی گذراشیم و مرور در بقیه دلایل رابه سالهای بعد واگی گذاریم .

احساس قلبی . - حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات بیانی  
به این مفهوم محی فرماید که اگر دیده بصیرت انسان گشوده باشد  
صد هزار دلیل آشکار به وجود پروردگار مشاهده محی نماید . و نیز  
از خداوند به عنوان « واجب الوجود » یاد کرده‌اند . مقصود از آن  
این است که وجود خداوند واجب است ، چه که نظام هستی بدون

ناظم ممکن نیست. پس اصل وجود حق تعالی است  
 این دلیل و برهانی واقعی و آشکار است  
 انسان بینا و دانای وجود موهای عظیم را که جهان در قبضه  
 هدرت او است، در قلب خویش احساس می کند. آن قوه عظیم  
 یا حقیقت کلی خالق عالم است. احساس قلبی هر کس مخصوص  
 به خود او است. بیان این احساس به سایرین به صورتی که در  
 آنان هم چنین احساسی حاصل شود، ممکن نیست. حواس  
 منصفی در باطن خویش ضرورت وجود خالق را احساس می نماید  
 دلیل عقای.

در آثار ادبیان از خداوند به عنوان «ذات غیر مبنیع لا یُذَرْكُ»  
 [به معنی پنهان بلند پایه، ادراک ناشدید] ماد شده است. مقصود  
 آن است که حضرت مژدان از دیده ها پنهان و مقامش بلند است  
 ذات مقد سیش را نهی توان ادراک نمود و به کته وجودش یعنی شود  
 پی برد.

بعضی از مادیون گفته اند که چون خدارانه توان دید یا ندای او  
 را نهی توان شنید، پس وجود او را نهی توان یا نهی شود قبول نمود  
 حضرت عبد البهای، به مناسبت های عدیده به خطای مادیون اشاره  
 نموده و مطابقی به این مضمون فرموده اند که قوایی ما نند مقل و  
 جوش و احساسات قلبی را نیز همی توان دید و ندای آنها را نهی شود با

کوش ظاهر شنید، اما در حقیقت وجود آنها تردیدی نیست.  
عقل انسان به مشاهده آثار و نشانه های حرکت پی به وجود آنها

می بود. پس عدم ادراک دلیل مرعدم وجود نهی شود.

در عالم هستی هزاران هزار نشانه موجود است که حرکت  
دلالت بر مداخله عقل دارد از کلیه و خالیه می نباشد. انسان قادر  
به ادراک حقیقت الوهیت نیست، اما به حکم عقل، آثار و صفات  
او را در عالم وجود ادراک می نماید. حضرت عبد البهای، در آیات  
خداآوند از طریق عقل می فرمایند:

واز جمله دلائل و براهین الوهیت آنکه انسان خود را خلق  
نموده بلکه حالی و مصادر دیگری است  
و بعد در تکمیل این بیان می فرمایند:

ویهین است و شبیه ای نیست که حالی انسانی مثل انسان  
نیست، زیرا یک کائن ضعیف کائن دیگر را خلق نتواند و حالی  
فعال نباید جامع جمیع کمالات باشد مایه باد ضعیف نماید.

و نیز در تشریح دلیل عقلي، عالم هستی را عالم صنع می خواهد  
و خداوند را صانع جهان را به نفس تشییه می فرمایند و حالی  
را به نهاد و آنکه چیزی تعلیم می دهند:

ادمی صنعتی از مصنوعات دلالت بر صانع می کند

پس برسیل تعجب واستفهام مطلبی به این مصنوع

سی فرمایند که در راهی که تغییرات خوبی در عالم هستی دلالت بر  
این حقیقت است که صانعی وجود دارد، پس چگونه ممکن است این -  
کائنات عظیم غیر متساهم خود به خود وجود یافته یا از ترکیب مواد  
و عناصر پیدید آمد باشد؟

### الله اسماهی

ای متوجه الی الله چشم از جمیع ما سوی بربند و به ملکوت  
امی برگشا، آنچه خواهی از اد خواه و آنچه طلبی از اد طلب به  
نظری صدهزار حاجات روانه می شود و به التفاتی صدهزار دردباری  
درمان دواکند و به افغانستانی زخمها را مرهم نمهد و به نگاهی دلهارا  
از قید غم برهاند. آنچه کند او کند ما چه توائیم کرد یعنی مَا  
بشاء و یحکم ما بپید آست پس سرتسلیم نه و توکل بر رب رحیم

والبها علیک مع

درس سوم

## مناجات شروع

عرفان الهی  
عرفان مظاہر مقدسہ

جمال قدم ہی فرمائید :

اہل کل العلوم ہو عرفان اللہ جل جلالہ

موضوع یکی از دروس سال قبل عرفان الهی بود۔ معرفت حق تعالیٰ  
خشین اصل اعتقاد دیانت بھایا و سایر دیان است۔ اولین آیہ  
کتاب مستطاب اقدس رائیز در ہمان درس زیارت نمودیم واپس  
بادیگر در معنی آن آیہ مبارک دقيق ہی شویم

إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْبَيْدَارِ عِرْفَانٌ مَشْرِقٌ وَمَغْرِبٌ وَمَطْلَعٌ  
أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقْامُ تَقْسِيهِ فِي حَالَمِ الْأَمْرِ وَالْحَلْقِ

این آیہ مبارک اولین حکم خداوند بی ماں د را تعلیم ہی دهد۔ ان  
مکم عرفان مشارق و مطالع امر الهی۔ مشارق و مطالع امر  
فرستادگان و پیام آوران حضرت یہزادہ کہ منزلتستان در کتاب الحج

«مقام نفس» حق معین شده است.  
فهم متنی این سان مبارک نیازمند دقت و بصیرت است  
در آثار مسطور و مذکور است که ادراک ذات حق و فهم حقیقت  
وجود قادر متعال ممتنع است و محال .حضرت عبد البهاء در این  
باده چنین می فرماید .

حقیقت الوهیت مقدس از ادراک بشراست . آنچه به تصور  
اسان آید صور خیالیه است وجود ذهنی دارد نه حقیقی ....

حال این سوال به نظری رسد : در مقامی که عرفان خداوند اصل  
دین است . پس آنکه عرفان ذات پروردگار ممتنع و محال باشد ،  
تکلیف بندگان خدا پیست و خالق را چگونه باید شاخت ؟ در آثار  
بهایی تکلیف نقوص در موضوع معرفت حق روشن و آشکار است  
حقیقت الوهیت را نمی توان ادراک نمود ، اما آثار خالق عالم در .  
جیمع کائنات مشهور است . کامون تخلی حق تعالی قلوب یاک  
ظاهر مقدسه است . انوار حقیقت در آینه قلوب ایشان انعکاس  
کامل نارد . به همین سبب در تعالیم دیانت بهایی سخن از مرد  
مشارق و مغارب و مطالع امر است که «مقام نفس» حق اند درین حقوق  
جمال قدم در یکی از الواح مبارکه می فرمایند قوله عزیزیانه :

... عرفان کل عرفان راجع به عرفان مظاہر او بوده و ایشانند نفس الله  
سین عباده و مظہرین خلقه و آیتہ من برته . من عرفهم فقد عرف  
الله و من اقر بهم اقر بالله و من اعترف في حقیقتهم فقد اعترف  
یلایات الله الصالیحین الفیوم .

حضرت عبد البهای این مقصود را در بعضی از الواعظ و ایام مبارکه  
تبیین و تشریع نموده اند .

از حمله در خطابات چنین می فرمایند :

حقیقت الوهیت وحدت مخصوص است و مقدس و منزه از ادراک  
کائنات . زیرا ادراک کائنات محمد و حقیقت الوهیت نامحدود  
چگونه محمد و ذی توائده احالمه به غیر محمد و ذینه اید؟ ما فقر مخصوص و  
حقیقت الوهیت غناه مخصوص . فقریحت چگو احالمه به غناه مطلق کند؟  
ما عجز صریفیم و حقیقت الوهیت قدرت حض . بمحض صرف چگونه توائده  
قدرت حض پی بود؟ کائنات که مرکب از عناصر فرد و همیشه در انتها  
واسقال از حالی به حالی . چگونه می تواسد که تصور حقیقت را یکنند  
که چی و چهی است؟ یعنی است که عاجزند ، زیرا چون در کائنات  
نظری کنیم می بینیم که تفاوت هر ایام مانع از ادراک است .  
حریتیه مادردن ادراک رته مانوف تسواد . مثلاً جماد هر قدر  
صعود کند . ادراک عالم بیان نکند و بیان هر چند ترقی کند . حقیقت حیوان  
را ادراک نکند و از عالم سمع و بصر خبر نگیرد . حقیقت حیوان هر قدر

ترمی کند از حقیقت انسان خبر نمیگیرد و قوهٔ عقلیه انسان را ادراک ننماید  
پس معلوم شد که تفاوت مراتب مانع از ادراک است و هر دتبهٔ مادر  
ادراک دتبهٔ ما فوق را نتواند. دقت نمایید این گل هرچند ظریف است  
لطیف است، محضراست، در عالم نبات به درجهٔ کمال است، آما -  
ادراک حقیقت انسان را نمی‌کند. سمع و بصر عالم انسان را نصور -  
نتواند، عقل و ادراک انسان را تحقق ننماید. از عالم انسان خبر ندارد  
و همان‌گهه هر دو حادث، ولی تفاوت مراتب سبب عدم ادراک است  
زیرا دتبهٔ انسان ملند و رتبهٔ نبات پست است. پس چگونه می‌تواند  
حقیقت بشریه ادراک حقیقت الوهیت ننماید؟ چگونه محدود، رتبهٔ  
غیر محدود را ادراک کند؟ شبهه‌ای نیست که نتواند . به نصور -  
انسان نیاید، زیرا آنچه به نصور انسان آید، آن محدود است و حقیقت  
آلیه نامحدود. ولی آن حقیقت افاضه وجود بر جمیع کائنات فرمود  
مواهب او در عالم انسانی ظاهر. انوار او در عالم وجود مانند انوار  
آفتاب منتشر. چون آفتاب را ملاحظه می‌کند، انوار و حرارتش بر  
جمیع اشیاء تابیده، همینطور انوار شمس حقیقت بر گل تابیده بورش  
یکی است، حرارتش یکی است. فیضش یکی است و بر جمیع  
کائنات تابیده ولکن مراتب کائنات متعدد است. استعدادشان  
متفاوت است. هر یک به قدر استعداد خوبیش از آفتاب استفاده نماید  
دارد. سگ سیاه پرتوی از آفتاب دارد، اشجار پرتوی از آفتاب

دارد، حیوانات پرتوی از آفتاب دارد و به حرارت آفتاب بربست شده<sup>۱</sup>۔  
آفتاب یکی است، فیض یکی است، ولی نقوس کامله بشریه  
مثل آینه که شمس به تمام قوت در او اشراق نموده و کمالات آفتاب  
در آن ظاهر و آشکاری شود، حرارت و خیاء در آن هویتا است  
بهمامه حکایت از آفتاب می‌کند.

این مرایا مظاهر مقدسه هستند که از حقیقت الوهیت حکایت  
می‌کنند. مانند آفتابی که در مرأت ظاهر است و صورت و مثال  
آفتاب آسمانی در مرایا ظاهر است، همینطور صورت و مثال شمس  
حقیقت در صرات حقیقی مظاهر مقدسه ظاهر و آشکار است. این  
است که حضرت میسح می‌گوید لالب فی الابن. مراد این است  
که آن آفتاب حقیقت در این مرأت ظاهر و آشکار است. اما مقصد  
این بیست که آفتاب از آسمان تزل کرده و آمده در این آینه جاگرفته  
زیرا حقیقت الوهیت را صعود و ترقی نیست، دخول و خروجی بیست  
قدس از زمان و مکان است. همیشه در مرکز تقدیس است،  
زیرا تغییر و تبدیلی از برای حقیقت الوهیت نیست.

## هوالابهای

ای پاک یزدان من و خداوند مهریان من

هستی ده که تا مقاومت عوامل بسیط زمین

نماییم و قدرتی بخش که چون بهر محيط موج بر

ساحل شرق و غرب زیستم

ع

## درس چهارم

### مناجات شروع

وهدت انبیاء  
و معنی رجعت

بیند  
جال قدم در کتاب مستطاب ایقان می فرما

از قبل دو مقام از برای شموس مشرقه الهیه بیان  
نمودیم، یکی مقام توحید و رتبه تقدیر، چنانچه  
از قبل ذکر شد، لا تفرق بین اهدا ائمهم و مقام  
دیگر مقام تفصیل و عالم حق و رتبه حدودات  
بسیار است. در این مقام هر کدام راهیکلی معین  
وامری مقرر و خلیلی مقدر وحدوی مخصوص  
است، چنانچه می فرماید: تلک الرسُّل فصلنا  
بعضهم على بعض .

ادیان آلهی در بشارات خود به رجعت سابقین و عددہ داده  
فی الفعل در کتاب آسمانی انبیل رجعت حضرت مسیح مذکور .

شده است . سروان ادیان قدیمه چنین گمان می رند که رجعت  
به معنی بازآمدن انبیا و اولیای قبل با همان نام و نشان گذشته  
است . حضرت میسح در انجیل جلیل می فرمایند . من می روم و بعد  
می آیم . یهود به تصریح تورات منتظرند که حضرت ایلیای بنی در عالم  
ظاهر شود و با همان حیکل و سیما که در گذشته ظاهر شد ، مردم را به  
قرب ظهور میسح بشارت دهد . حضرت ابوالفضل داشتمد و  
نویسنده شهیر بهایی در این باره چنین می نویسد :

امت روز شیعه منتظرند که بعض اکابر ماضیه فرس از قبل  
کنیسره و بسوی در ظهور موعود رجعت نمایند و حضرتش را  
رادرجیمیع اقطار به قوت خالیه نضرت کند و هکذا یهود منتظرند  
... ایلیای پیغمبر ... قبل از ظهور میسح از آسمان نازل شود و  
خلق را به قرب ظهور آن حضرت بشارت دهد ... یهود منتظرند  
که ایلیا به شخصه نازل شود نه اینکه دیگری متولد گردید و حضرت  
عیسی علیه السلام او را بدون مناسبت اسمی و صوری و نسبی ایلیا  
خواند و ای یومنا هذا یهود براین عقیده باقیند و نزد ایلیا را به  
شخصه منتظرند . همچنین امت نصاری منتظرند که حضرت عیسی  
علیه السلام به شخصه از آسمان نازل شود .... هر کس جرآن  
حضرت باید البته باطل و کاذب باشد لهرضا امت نصاری

الی یومنا هذل در روایت اسلامیه و تکذیب شارع این دین میعنی در حایت و ثوق و اطمینان، و به صدق عقیده خود در نهایت اصرار و ادعان). و مکذا از امّت اسلام اهل تسنن منتظرند که بعد از ظهور مهدی حضرت عیسیٰ علیه السلام به شخصه از آسمان بروز فرماید و بر عالم حکمرانی نافذ القول و سلطانی مسموع الکلمه گردد.... و اهل تشیع منتظرند که حضرت محمد بن الحسن العسكري به اسم فائم موعود و حضرت مسین بن علی علیه السلام به اسم ظهور عیسیٰ به شخصه رجوع فرمایند و اهل عالم وابه مذهب تشیع - متفق و متحدد گردانند و خلاصه القول این مسئله رجوع اشخاص ممینه در جمیع ادیان ثابت و وارد است و اینکه هر آنچه به این فکره دقیقه ظاهر و واضح .

موضوع دیگر این است که بعضی از بیانات انبیاء قبل درباره رجعت مایکد یکر موافق بیست . حضرت میسح در مقامی می فرماید من می روم و بعد می آیم . در مقامی دیگر می فرماید من می روم و دیگری می آید . این دو مسئله مبهم یعنی انتظار رجعت سابقین به شخصه ، و اینکه ظاهراً بعضی از وعود با یکدیگر باعث سرگردانی پیروان ادیان قبل کشته و آمان را از قبول ظہورات بعد بازداشته است . بخوبی که انتظار رجعت داشتند و تقویت می نمودند که انبیاء قبل با همان هیئت و سیما کشته به این عالم باز می گردند و

دھوت قدیم یا جدید آغاز می نمایند، غالباً از فهم رموز دمعانی کتب  
آسمانی بی بهره‌اند.

در آثار شریعت مقدس بهایی رجعت مورد تصدیق است  
اما رجعت صفاتی نرجعت ذاتی. حضرت بهاء اللہ مقنی این  
محکما وحدت حقیقی مظاہر مقدسه قرار داده‌اند، چنان‌که جمیع به  
امر حق تعالی به تربیت و هدایت خلوّ مأمورند و به حکم او قائم و به  
ذکر او ناطق، در این شریف اذقول حضرت رسول اکرم اذکاری  
مذکور است که «فرمود منم عیسیٰ آثار و اخبار و کتاب عیسیٰ راه  
تصدیق فرمود که من عند الله بوده». در این مقام نه در خود شان مرقی  
مشهود و در کتابشان فیرتی ملحوظ ...»

همین درباره حضرت میسح می‌فرماید: «روزی آن جمال  
خوبی به بعضی از اصحاب روحانی ذکر مراقب فرمودند و نار اشیان  
افروختند و فرمودند که من می‌روم و بعد می‌آیم. و در مقام دیگر  
فرمودند من می‌روم و می‌آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته‌ام و  
 تمام نمایید آنچه را که نگفته‌ام و این دو عبارت فی الحقيقة یکی است:  
حضرت محمد می‌فرماید «وَإِنَّمَا الْبَيِّنُونَ فَأَنَّمَا» و از این بیان  
آشکار است که خود را رجعت اینیای قبل می‌داند. مسلم است  
که اکثر این قول به معنی ظاهر صفات تعبیر شود مقبول بیست  
زیارتی القتل حضرت موسی از قوم بنی اسرائیل و فرزند همان

بود در کشور مصر دیده به جهان گشود. اما حضرت محمد از قوم  
قریش بود و والدش عبد الله نام داشت و آن حضرت در عربستان  
محیط ظلمانی دامنور فرمود. چگونه ممکن است این وجود  
شخص واحد باشد؟ یا چگونه می‌توان گفت که جمیع این شخصیت‌ها  
واحدند؟ جواب این تردیدها همان وحدت حقیقی یا وحدت  
صفاتی اینیاست.

در کتاب مصایع حدایت مذکور است که حضرت روح الله فرا  
در هفت سالگی به حضور حضرت مهاد الله مشرف شد.  
روزی جمال مبارک از روح الله سوال فرمودند که امروز چه می‌کوییم  
حروف کود، پیش مرتب درس می‌خواندم. فرمودند در چه موضوعی  
درس می‌خواندی؟ عرض کرد. در موضوع رجعت. فرمودند بیان  
کن. عرض نمود مقصود از رجعت، رجعت افران و امثال است.  
فرمودند این چنین صفات معلم است، فهم خودت را بیان کن.  
عرض نمود. مثلاً شاخه گلی امسال روییده و کل آدرده و انسان  
چیده و در طاقچه آن را گذاشت. بوته آن کل سال دیگر هم کل می‌آور  
و لی یعنی کل پارسالی نیست، بلکه مائده آن است. جمال قدم فرمودند  
آفرین، خوب فهمیدی. بعد اورا مورد بوارش قوارداده و به او  
جناب مبلغ خطاب می‌فرمودند.

حضرت عبدالبّه، میں آیات الله باذکر مثال معنی و رجعت را  
واضع و آشکاری فرمائید :

... مثلًا پارسال گلی بود، امسال هم گلی آمد است. من  
می گوییم گل پارسال باز آمد، حال مقصد میست که نفس آن  
گل به شخص خویش بعینه آمد است. اما چون این گل به  
صفات آن گل پارسال است، یعنی به همان رایجه و لطافت  
ورنگ و شکل است، لذا می گویند گل پارسال آمد و این گل  
آن گل است. بهار آمد می گوییم باز بهار پارسال آمد،  
به جهت آنکه آنچه در بهار پارسال بود، در این بحار نیز موجود  
... بیان دیگر نماییم. دانه‌ی سال گذشته کاشته شد، شاخه  
و برگ پیدا شد، شکوفه و شعر هویدگشت، نهایت باز دانه شد  
این دانه مانی چون کشته گرد شجر ووید، باز آن ورق، آن  
شکوفه، آن شاخه و آن ثمر عود و رجعت نماید و آن شجر ظاهر  
شود. چون اول دانه آخر هم دانه، گوینیم که دانه رجوع کرده.  
چون نظر به ماده شجر نماییم. این ماده دیگر است و چون  
نظر به شکوفه و برگ و ثمر نماییم. همان رایجه و لطافت  
حاصل است. پس آن کمال شحری دوباره عود نمود. به همین  
چون نظر به شخص کنیم شخص دیگر، و چون نظر به صفات و کمال  
کنیم همان صفات و کمال عود نموده ....

.... این چراغ حافظ شب پیش بوده و امشب نیز روشن شب  
آینده ایضاً لامع، کوییم که چراغ امشب همان سواج دیشب  
است و آن چراغ رجوع کرده، مقصود نور است نه دوغن و فیل و  
شهدان،

### حوالله

ای خداوند مهربان، بقیر مهار اروشن کن، گوشها را شوانما  
دلها را موده را زنده کن، نقوس خواب را بیدار نخا، خداوند اما را  
از هرقیدی آزاد فرماده به جهان نامحدود خویش دلالت کن، خداوند  
عنایتی فرماده ترا بستاییم و عاشق جمال تو باشیم، حمایتی شمس  
حقیقت باشیم از هرافقی طالع شود، طالب رایحه طیبه باشیم از هر  
گلی استشارای بدد، خداوند اما را از عالم محدود بجات ده و به جهان  
نامحدود خویش رساند تا در سبیل تو سلوک نماییم، جستجوی تو  
نماییم و مشاهده جمال و کمال تو کنیم، تویی بخشنده، تویی مهر ما  
تویی قادر و قوانا

مع

درس پنجم  
مناجات شروع

پیامبران

وحي والهام

جمال قدم در لوح سلطانی فریما

یا سلطان ای کشت کاحد من العباد  
وراقد اعلی المهداد مرت علی شناسیم  
السیحان و علمتی علم ماکان لیش  
هذا میت عندي بل من عزیز علیم.

بجزام :

[خطاب به مرتبی] اجازه بفرمایید بگوییم من کلمه های وحی  
و الهام را زیاد شنیده ام. این راهم می دانم که از خداوند به پیامبران  
وحي والهام می رسد. آما نهی دانم معنی آنها چیست.

مرتبی :

مطلوب نه ساده است نه آسان. باید با دقت زیاد آنها را  
مطالعه کیم و اگر این مطالعه را ماما آخر عمر ادامه بدهیم، هر روز  
نکته تازه ای یاد می کیریم. برای آنکه موضوع بهتر فهمیده شود

بیاید آن را زگفت و گو در باره هوای روحانی در بشر آثار کشیم  
بعضی از علمای روانشناسی می‌گویند بسیاری از اختراحتات و  
اکتشافات حاصل نوعی الهام یا استعداد شودی است و نه محصول  
تحقیقات منظم و محاسبات دقیق. حتی همه شناسینده اید که این  
شاعر با آن موسیقیدان از واقعه‌ای الهام گرفت و قطعه شعری سرو  
یا آهنگی ساخت. این کیفیت روحانی در مخترعان و کاشفان هم  
مشاهده شده است. مثلاً می‌دانیم که نیوتون عالم مشهود فیزیک  
روزی زیر درخت سیبی نشسته بود. ناگهان سیبی از شاخه درخت  
جدا شد و به زمین سقوط کرد. نیوتون به محض مشاهده سقوط.  
سبب، ذهنی جرقه‌ای زد و از همانجا کشف قوه جاذبه زمین  
را آغاز نمود. لکوله سیمیدان فرانسوی مدتها ملاش می‌کرد فورمول  
شیمیایی ماده "بنزن" را پیدا کند ولی موفق نمی‌شد. در سال  
۱۷۸۱ روزی در برابر اجاق نشسته، چشم‌اش را به رقص شعله‌ها  
آتش دوخته و در دریای هیال غوطه ورشده بود. ناگهان قوه  
شود مانند نوری در ذهن او طالع شد و فورمول بنزن را در یک  
چشم به هم زدن کشف نمود.

مشهور است که موسیقیدانی در خواب قطعه‌ای زیستا  
ولی قبل از اتمام آن بیدار شد. بقیه آن را در سداری تکمیل نمود  
ولی آنچه در سداری ساخته شد به خوبی قسمتی که در خواب تصنیف

گردیده بود از کار در نیا مدد .

بعضی از ما هم ممکن است تجربه کرده باشیم که برای حل یک مسئله ریاضی بسیار تلاش می کنیم ولی تمام سعی ما بی حاصل می ماند آما پس از پنهانی ، هنگام قدم زدن یا وقتی که در اتوبوس نشسته و غرق در خیالات دور و دراز هستیم ، هفتمان راه حل مسئله بر ما مشوف می شود ، بی اینکه بدانیم از کجا و چرا این راه حل ناکهان به ذهن ما خود نمود . در آنکه موارد این « شهود » که به آن « کشف » و « مکافه » هم می گویند ، بدون قصد و گذشت آشکار روی می دهد .

در تظری دانشمندان قوه ابداع و اختراع و اکتساب از دولطی بی عقل می کند و به نتیجه می رسد : اول از طریق مطالعات دقیق فکری و عقلي دوم از طریق تجیل ، حدس و گمان ، پویندگی عنان گیفتگوی و نامنظم ذهن ، احساسات قلبی ، روایا ، مکافه ، شهود والهام .

علاوه بر این قوادر انسان قوای دیگری مانند مخابره روحی و جهود دارد که چند و چون آنها به درستی شناخته نشده است . بعضی از افراد و حکماء بزرگ صاحب الہامات قلبی بوده اند ، چنانکه بفرماش حضور عبدالبهاء ، حافظ شاعر بزرگ ایران ملهم بوده و یکی از اشعار وی اشاره به محل سجن حضور نقطه اوی است و آن شعر

ای مسیا کر بگذری بر ساحل رورارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مسکن کن  
نقش

در ضمن باید بگوییم که اگر این قوا پر و سخن داده شوند، رشد آنها متوقف می‌گردند و ظاهر نبی شوند.

اما وحی والهام در تردابیا <sup>کیفیتی</sup> جدا کانه دارد. وحی سروشی

است غیری که از منبع علم الهی بر قلوب انسیا مستقل نازل می‌شود. آیات الهی و کتب آسمانی از هر چیز و حق به مظاہر مقدسه الهیه القاء می‌گردد. انسیا غیر مستقل از آثار انسیا مستقل الهام می‌گیرند و حقایق ادیان را بیان می‌نمایند. در حقیقت انسیا غیر مستقل و اولیا و اصیانی مستظل به سرچشم علم الهی دسترسی مستقیم ندارند، بلکه قلوب ایشان به واسطه مظاہر مقدسه مستقله به نور معرفت ربانی - روشن و منور می‌گردد.

حسین :

من شنیده‌ام که انسا و اولیا بني اسرائیل در حواب و رؤیا به مکافته نایل می‌شدند. آیا این درست است؟

مرنجی :

بله، درست است. انسیا بني اسرائیل و بعضی از حواریون می‌سیند و اولیا مکافته بودند و در آنها به ظهورات بعد بشارت داده‌اند. حضرت عبد الهیاء چند مورد از این مکاففات را در کتاب مقاومات تفسیر فرموده‌اند.

بهرام :

من تاحدی مطلب را نمی‌میدم، ولی مثل این است که خیم آنها هیچی مشکل است.

مربی :

من هم با شما موافقم. اصولاً نیم عوالم روحانی مشکل است. و می‌الهایم و کشف و شهود عوالم روحانی و معنوی حستند که نقوس کامل و صاحبان قلوب پاک شخصاً آنها را تخریب و ادراک نکرد. افراد هوشمند و تنبیه در بین نوع انسان از عوالم مکافحة و شهود و الهایم بشری و از رویاها و تجیلات خریف خود حکایت‌ها گفتند و رایهایها نوشته اند و ما به این سبب می‌دانیم که چنین عوالمی وجود دارد. و هی فقط به اینیای مستقل نیست الهای آنها هم مخصوص اینیای مستقل (غیر مستقل) است. ما به سبب ایمان به کلام انبیا و مشاهده نقوس آنها در قلوب نقوس و تأثیر تعالی‌مشان در تربیت نوع بشر به نزول و هی و حصول الهایم اعتراض نمی‌کنیم.

پنجم: ممکن است فرق اینیای مستقل و مستظل را هم بفرمایید.

مربی :

حضرت صدیق‌الله: در مفاوضات‌ی فرمایند:

کلیه انبیا بردو قسمند: قسمی بی با استقلالند و متبع و قسمی دیگر غیر مستقل و تابع. اینیای مستقله اصحاب شریعتند و مؤسس دور جدید که از ظهور آنان عالم خلقت جدید پوشد و ناسیم دین

جدید شود و کتاب جدید نازل گردد و بدین واسطه اقتیاس فیض از حقیقت  
الوھیت نمایند. تواریخشان نورانیت ذاتیه است، مائده آفتاب که  
که بذاته لذاتیه روش است و روشنایی از لوانم ذاتیه آن.  
آن مظاہر نبیت کلیه که بالاستقلال اشواق نموده اند، مائده حضرت  
ابراهیم، حضرت موسی، حضرت سیماع، حضرت محمد و حضرت  
اعلی و جمال مبارک و اما قسم ثانی که تابع و مروجند مائده سلیمان و داور  
واسپیا و ارمیا و حزمیا

پامران مستقل را ابیای او لو العزم نیزی نامند. ایشان صاحب  
عزم والاده مستقلند. شریعت جدید وضع هی نمایند و شریعت قبل  
را نسخ هی کشد، ولی ابیای مستقل تشریع شریعت نهی نمایند، بلکه.  
شریعت جدید را که بنی مستقل وضع فرموده است، ترویج هی نمایند  
نقاومتی ابیای مستقل و غیر مستقل را شود به این شرح خلاصه کرد:  
ابیای مستقل :

مؤسس شریعت و دیانت جدیدند (دیانت قبل را نسخ کشند)  
صاحب کتاب و احکام و تعالیم جدیدند.

مؤسس دور جدیدند  
از حقیقت الوھیت اقتیاس فیض هی نمایند و همی از  
سرچشمۀ علم آلوی به ایشان هی رسد.

ابنیای مستقل (غیر مستقل)

تابع اینیای مستقلند،

مروح شریعت و دیانت جدیدند،

آثار و کتب ایشان در زمرة کتب آشنا محسوب نبی شود  
اوپس فیض از اینیای مستقل می نمایند. ملهم از آثار ایشان  
حستند.

ابنیای مستقل بوحی آنی رسالت خویش را آغاز می فرمایند:  
در تورات مذکور است که حضرت موسی از در حقی ندای آنی را.  
استماع نمود، بر حضرت محمد جبویل نازل شد. در قرآن کریم  
و هی برسیم بر آنکه مذکور است:  
أَنَا بِكَ مُتَّلِّكٌ يُوحِي

در معانی دیگر مذکور است:  
وَكَذِلِكَ أَوْحَيْتَ إِلَيْكَ فَرَأَيْتَ بِيَ لِسِيدَ رَامَ الْهَرَى وَمِنْ حَوْلِهِ  
جمال قدم جل اسمه الاعظم در لوح شیخ نجفی راجع به کیفیت نزول  
و هی چنین می فرمایند قوله عز وجل: **بِرَبِّ الْعَالَمِينَ**  
در ایام توقف در سجن ارض طا، آگرچه نوم از زحمت سلاسل  
و اعلال در رایج میشه قلیل بود و گن بعضی از اوقات که دست  
می راد احساس می شد از قسمت جلیای رأس چیزی برسینه.  
می ریخت به هشایه رودخانه عظیمی که از قله جبل باخ رفیعی بر ارض بزید

و به آن جهت از جمیع اعضا، آمار نار ظاہر و در آن میں لسان قرأست  
می نمود آپه را که بر اصفای آن احمدی قادر نه ...  
در لوح هیکل بالسان حربی شرح نزول وحی مذکور که ترجمہ آن به  
فارسی پیش است :

پس زمانی کہ دیدم خود را در قطب بلا، شنیدم صدای ابدع  
اعلایی را از بالای سر، پس آن کاہ که توجه نمودم، مشاهده کردم  
حوریه ای را که ذکری کرد نام خدای ما، متعلق در هوامقابل سرو  
دیدم که او به نفس خود حامل بشارت بود. از چهره اش زینت باع  
بیشتر، واژگونه اش طراوت پر زانی خلا هر بود و سخن می گفت  
بین آسمانها وزمین به صدایی که می دبور قلوب و عقول را بشارت  
می داد به تمام اعضا من از ظاہر و باطن به مرد های که بشارت  
یافت به آن نفس من و نفس مند کان گرامی. و اشارت کرد به انکشت  
خود به سرین و خطاب نمود جمیع ساکنان آسمانها وزمین را که قسم به هذا  
این محبوب دنیا عالم است آما شما نی دایید! این همال خداوند -  
است درین شاهد سلطنت او است از خود شما، اگر آگاه بشوید و  
این شر خدا و کنج او و امراء و عزت او است برای کسانی که در  
ملکوت امر و خلوّ هستند، اگر به عقل شما درآید .  
رأس الدین، هو الا اقرار بپا تولّ من عبید الله و اهل اتباع لـها  
شرع فی معلم کتابه  
مناجات خاتمه

## درس ششم

### مناجات شروع

قرآن کریم  
کتاب آسمانی شریعت  
قدس اسلام

أَفَرَأَيْمَاسْمَ رَبِّكَ الدِّيْ حَلْقَ  
حَلْقَ الْإِنْسَانَ مِنْ حَلْقَ أَفَرَأَ  
وَرَبِّكَ الْكَوْرُمَ الدِّيْ عَلَمَ بِالْعِلْمِ  
عَلَمَ إِلَّا سَانَ مَا لَا يَعْلَمُ

سورة حلق

در شروعت مقدس اسلام کتب دینی و آثار مذهبی بسیار است  
اما کتاب آسمانی یکی است و آن قرآن کریم است که به وحی الهی نوشته شده  
سچانی بر قلم پاک حضرت محمد بن عبد الله علیه آلاف التجیه  
والشنا، نازل گشته است.

این کتاب آسمانی در کلام خدا، دونام مشهور داده (۱۱) قرآن  
(۱۲) فرقان. از این دو نیز اوی مشهور تر است. آسمانی دیگری نیز در  
آیات قرآنی و احادیث مذکور است و اهل علم و اطلاع به مناسب تری

مختلف آنها را در گفتن و نوشتگان بکاری برند. اذ آن جمله است :  
نود، کتاب مبین، جو اعمال الکلم و تغایر آینها.

قرآن مجید در خلوف بیست و سه سال مدریجاً ماذل گشت.  
بعضی از آیات در مکه و بعضی دیگر در مدینه. چون حضرت محمد  
آمی.. یعنی درس تحوانده بودند، وقتی که آیات برآن جان پاک ماذل  
می شد، کتابین وحی آنها را می نوشتند.

آغاز ترول دھی در خارج از شهر و تریکی مکه بود و اول آهای که  
ماذل شد، افرا با اسم ریک الدی خلق و آخرین آیه اذاجا  
نضرالله والقطع بود. قرآن مجید دارای یک صد و چهارده سوره است  
و هر یک اذ آنها نامی مخصوص دارد، ماسد البقره، المتر، الرحمن  
و امثال آن

در زمان حیات پریکات حضرت رسول سوره های قرآن در  
یک جامع آوری نشده. نویسنده کان مسلطان گفته اند که حضرت  
علی بن اسیطالب علیه السلام از تحسین کسانی بود که به جمع آوری  
سود قرآن اقدام نمود. ابو بکر خلیفه اول پیر شخی به نام -  
زید بن ثابت را به جمع آوری کتاب خدا مأمور نمود. قرائی که  
بدین ترتیب جمع آورده شد، باقی ماند تا در زمان خلانت عثمان  
چون درین نسخه های متعدد اختلاف موجود بود، خلیفه دستور  
داد قرآن زید بن ثابت در پنجم نسخه به مرکز مهم اسلامی هزار ساده

شود تا صحت آن را رسمًا مصدق نمایند.

بعد از آنکه این مقصود حاصل گشت، عثمان دستور داد آنرا سایر  
نسخه هایی را که بین آنها با نسخه رسمی فرق وجود داشت، بسوزانند  
نسخه رسمی محفوظ ماند و نسخه ای که امروز در دسترس عموم قرار  
دارد همان نسخه زید بن ثابت است.

حضرت خاتم الانبیا، آیات قرآن را اعظم معجزه خویش مین  
خرموده اند. در قرآن مجید آمده است که هیچکس نمی تواند سوره های  
ماشی ایکی از سوره های قرآن بیاورد. در باره اینکه اعجاز قرآن در په  
چیری است، توافق کامل وجود ندارد.

خواجہ نصیر الدین طوسی از دانشمندان بزرگ ایران و اسلام، چند  
صفت در باره اعجاز قرآن ذکر نموده است که مشهورترین و مقبولترین  
آنها فضاحت و بلاغت است.

در امر آنکه اعجاز قرآن به چند کیفیت منسوب است که فضاحت  
و بلاغت فقط یکی از آنها است. مهمترین جنبه آن تأثیر شگرفی است  
که در آیات قرآن هفتاد و باعث جذب نقوس و تغییر قلوب  
می شود. فی القیل سوره قل هو الله که می فرماید:

قَلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَّهُ كُفُواً أَحَدٌ

درین ایجاز و افتخار به بیشین وجه ممکن و با آنکه دلنشیں و هدایت

آئی را بیان می‌نماید و در روح و جان انسان تأثیر می‌گذارد.  
 این تأثیر و نفوذ در صدر اسلام و قرآنی بعد از آن به درجه ای  
 بود که (۱) نقوس بی شمار را منقلب کرد و به قبول اسلام هدایت نمود  
 به شانی که در طریق نشر و اعلای شریعت مقدس آلوی جان و مال فدا  
 مفهود نمود و بسیاری به شرف شهادت حقیقی مائل شدند (۲) نقوس  
 خادی و حتی افراد ضعیف و ناتوان در پرتو تعالیم قرآن ترقیات فوق العاده  
 نمودند و به صورت قهرمانی تاریخ و پیروهای بزرگ عالم انسانی ظاهرا  
 شدند (۳) در اثر تعالیم قرآن دقوه محرکه کلمه الله، فرهنگ و معارف  
 اسلامی به عنوان یکی از درخشانترین فرهنگی‌ای جهان پدید آمد و خدمت  
 کرانه‌ها به جهان علم و دانش و هنر و فن انجام داد، به شانی که بسیاری  
 از اهل انصاف اعتراف نمودند که مدینیت جدید اروپا مایه های اصلی  
 ترقی و تعالی را از فرضک اسلام اقتباس نمود.

حضرت عبد البهاء در این باره پیش می‌فرماید:  
 باری جمیع هوشمندان و مطلعین بر حقایق احوال تاریخیه ازمنه  
 سالفه از اهالی اروپ که به صدق و انصاف مستصف اند، مقرر و معتبرند  
 که اساس جمیع شوون تقدیمه شان مقتبس از اسلام است چنانچه  
 مؤلف محقق مشهور دری باد از اهالی فرانسه که در نزد جمیع -  
 مؤلفین و دانایان اروپ اطلاع و مهارت و داناییش مسلم است  
 در کتاب مسیحی به ترقی اسم در ادبیات، که از تألیفات مشهوره است

در این باب یعنی آکتساب ملل اروپ، قوانین مدنیت و قواعد ترقی و  
سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده و چون بسیار مفصل است  
لہذا ترجمه و درجش در این رساله سبب تظریل بلکه خروج از حدود  
است و اگر نفسی در آنچه گفته شد قانع نه مراجعت به آن کتاب نمایید.  
مختصر این است که جمیع تقدیم اروپ از قوانین و نظام و اصول و  
معارف و حکم و علوم و عادات و رسوم مستحسن و ادبیات و صنایع و  
انظام و ترتیب و روش و اخلاق و حتی بسیاری از افاظ مستعمله در اسناد  
قوانین که مقبس از عرب است بیان نموده و فرد افراداً به تفصیل ذکر کرده  
و ثابت و مبرهن داشته که هر یک را در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند  
و همچنین تفصیل دخول عرب در بلاد غرب که اليوم مملکت اسپانیا  
است و در مدت قلیله مدنیت کامله را در آن ممالک به چه نحو تأسیس  
نموده اند و سیاست مدن و معارف شان درجه کمال بود و تأسیس  
مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایع شان به چه میزان و  
انظام بود و سروری و بزرگواری شان در جهان مدنیت به چه درجه  
رسید و از ممالک اروپ چه سیار اطفال بزرگان که به مدارس قرطبه  
و خرواطه و اشبيلیه و طوبیله آمده تعلم معارف و فنون و آکتساب  
مدنیت می نمودند حتی ذکر نموده که یکی از اهالی اروپ که موسم پیکری  
بود به مملکت عرب آمده و در مدرسه کورنا دو، که از ممالک عرب  
بود، داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده در مراجعت به اروپ

بعضی شیرت یافت که عابت بر سر دیاست دینیه کاتولیک استفاده  
یافته پاپ کشت. معقول از این بیانات آنکه معلوم و واضح نمود که  
ادیان آنی مؤسس حقیقی کمالات معنویه و ظاهریه انسان و مشرق  
اقتباس مدنیت و معارف عمومیه بشریه است.

(۴) حکومت اسلام به مدد پیوی از احکام قرآن و تأثیر کلام -  
خداوند رحمن امپراطوریای بزرگ ایوان و رومن رامغلوب و مقبور نمود  
و امپراطوری و سیعی از ادبیات اطلس تا هنر تشکیل داد و ممل و  
اقوام مختلف را در ظل رایت واحد داخل کرد. درین حکومت بزرگ  
که قدرنا دوام داشت، احکام قرآن راهنمای زندگانی و حاکم بر سریوشت  
ممل مسلمان بود.

### آیات قرآن

آیات قرآن را به چند قسم منقسم نموده اند که مشهورترین آنها:  
محکمات و متشابهات است. محکمات آیاتی است که ظاهر آنها -  
مطابق معنی است. مانند هو اللهُ أَحَدٌ. متشابهات به آیاتی که  
که احتیاج به شرح و بسط دارند، یا الفاظ واحد معانی متعدد دارد، یا  
الفاظ بر معانی باطنی دلالت می کنند و آن معانی با معانی ظاهری الفاظ  
متغیر است و باید مورد تفسیر قرار گیرد.

بیان معنی و تفسیر آیات متشابهات در حد و شان او لیا و ایشان  
چنانچه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده است که

ایعلمُ مَا فِي لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ .  
یعنی نبی داند تفسیر آن را بجز خداوند و نقوسی که در حلم داشت هستند  
و ماحی دانیم آن را .

مضنا مین سوره های قرآن مشتمل بر چند موضوع بسیار مهم  
است، به این ترتیب: (۱) ستایش خداوند واحد، (۲) صفات و اوصاف  
آئی، (۳) صفات و سجاویای مؤمنین، (۴) احکام و تعالیم، (۵) تاریخ و  
قصص ادیان، (۶) برخی از وقایع زندگانی پیغمبر اکرم و اصحاب، (۷)  
وعود و بشارة آیده، (۸) حکمت آئی شامل مطالب و مباحث -  
کوناگون از تغییر خلقت حالم، اثبات الوہیت، مقام انسان، روح  
و حیات فوق مادی، ثواب و عقاب وغیره)

از بشادات قرآن راجع به خلودگلای آئی و ختم دوره جهات  
امم چند نفوذ نقل می شود

سوره بناء:

يَوْمَ يَقُومُ الْرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفَّاً لَا يَكُلُّونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ  
لَهُ الرَّحْمَنُ

سوره ق:

وَاسْتَعِيْ يَوْمَ يُبَادِي الْمُنَادِيْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ

الصَّيْحَةَ بِالْحُقْوَى ذَلِكَ يَوْمُ الْحُجُورَ

سوره ق: يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

## سورة سعده

يُدَبِّرُ الْأَمْرُ مِنَ السَّمَاوَاتِ إِلَى الْأَرْضِ فَمَنْ يَعْرِجُ اللَّهُ فِي يَوْمٍ كَانَ  
مَقْدَارُهُ أَلْفُ سَنَةٍ بِمَا تَعْدُونَ -

## سورة الاصراف

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَهُمْ لَا يَسْأَلُونَ سَاعَةً وَلَا يُسْتَأْذَنُونَ

## سورة الاعراف

يَا بَنِي آدَمَ إِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ دُسُلٌ مِّنْكُمْ يَعْصُوُنِي عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَقَى  
وَأَصْلَحَ فَلَا حُرْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَكْفُرُونَ -

## ای فرزند کیز من

از لسان و حمن سلسیل معانی بتوش و از مشرق بیان سخان  
اشراف انوار شمس بتیان من غیرست و کمان مشاهده نما، تحفهای  
لدینم و ادرارض طاهر قلب بیفیشان و به آب یقین آ بش ده تا  
سبکات علم و حکمت من سرسیز از بلده، خیمه ابیات نهاید

## مناجات خاتمه

## درس هفتم

### مناجات شروع

#### عرض اعظم (قصت اول)

جمال قدم در کتاب مستطاب قدس حق نروا  
بشد

أَذَا عَنْصَرَ بَحْرُ الْوَحَالِ وَقَضَى كِتَابَ  
الْمُبَدِّلِ أَفِي الْعَالَمِ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ مَنْ  
أَرَادَهُ الَّذِي آتَى سَعْيَهُ مِنْ هَذَا  
الْأَعْظَمِ الْقَدِيمِ.

### ستاره درخشان پرآمد

در آن شب که ملا هسین بشرویه ای، اول من آمن " در برابر  
خودشید نشسته بود و جمال نژادی شمس حقیقت آهسته آهسته  
از پس حباب خلوع می فرمود، در نقطه ای دیگر از سوزمین مقدس  
ایران ستاره ای پر فروغ انحاور هستی پرآمد . مولود جدید قدم به  
عرضه هستی نهاد تا حیاتی پر بركات و سراسر حادث آغاز نماید و

عمری دراز همدم و همراز پدر بزرگوار، جمال اقدس ایشی باشد  
در جبس و قرقی به همراهی مظہر الہی مبتا ہی کردد و پس از صعود  
اب امجدش هدایت سفینہ نجات برید پرقدرت ایشان پیورده شد  
مولود جدید، نور دیده جمال قدم، عضن اعظم بود که در شب  
پنجم جمادی الاولی، به سال ۱۲۶۰ ھجری قمری مطابق بیست و سوم  
مله‌ی سال ۱۸۴۴ در طهران ولادت یافتند. حضرت بھائی، اللہ نام  
والد خویش "عباس" را به مولود مکرم عنایت فرمودند.  
روزگار کوکی

حضرت جبد البھاء، چند سالی از دوره کوکی را در راحت و  
آسایش گذراندند. آما این آسودگی موهبتی زودگذر بود. از رفیق که  
والد بزرگوارشان به حمایت و نصوت امر حضرت باب قیام فرمودند  
مشقات و بلایای شدید آغاز کشت و آسایش و آرامش پایان گرفت  
روزگار نعمت و ناز خاندان نیز سوی شد. عباس، فرزند دلیند خاندان  
نیز سهم و شریک بلایا و مصائبی کردید که چون سیل عموم اعضای  
علمه مبارکه را احاطه نمود.

فروزنده ساس و هوشمند جمال قدم، به سبب همین مشکلات  
حضرت نیامن که به دستان درآید و در تزد معلم به تحصیل علم بودارد  
در کتاب سفر نامه از قول ایشان سرگذشتی باین مضمون آمده است  
که من عربی تحصیل نکرده ام. وقتی که هفقل بودم، کتابی از مناجاتی

حضرت باب به خط جمال مبارک داشتم و چیزی به خواهد آن شایق  
بودم . شبها بیداری شدم و آن را می خواهدم و از شدت اشیاق  
خی گریستم تا آنکه دیدم عربی را خوب می فهمم ، بعد می فرمایند :  
. . . کفتن و نوشتن عربی را زلفی عرب بهتری فهمم .

پس از اسارت حضرت بهاء اللہ و محبوس شدن در سیاه چال  
حضرت عبد البهای و والده معظمه و اهل بیت مبارک به محضیت و  
مضیقه شدید گرفتار شدند . مال و ثروت خاندان به تاریخ و میلان رفت  
بساط عزت و حشمت ظاهری بر پیشه شد . حضرت عبد البهای از نه  
سالگی طعم تلخ آزار و اذیت و هموم اعدا را چشیدند و رنج گوستگی را  
تجربه فرمودند . کلام مبارک خودان حضرت براین ماجرا کوایی  
صادق است :

در بجهة بلایا و هجوم اعدا ، از بس سنگ به خانه مای اندھشت  
خانه پراز سنگ شده بود . . .  
در مقامی دیگری فرمایند :

یک وقت مادر طهران همه نوع اسباب آسایش و زندگی داشتیم  
ولی در یک روز همه را غارت نمودند ، به درجه ای سختی روی داد  
که رعنی والده قدری آرد را به جای مان در دست من ریخته ، همین  
خود نمودم .

از جمله رنجها و احزان گرامی بار آن قلب سرشاد از مهر و وفا، مشاهد  
پدر بزرگوار در زیر زنجیر گران در زندان سیاه چال بود. این حزن شدید  
برای فرزندی که پدر را می پرسید به قلم مبارک خود آن حضرت چنین  
توصیف شده است :

آن هالت بسیار مُهْزَفٌ و مُوْثَبُودٌ . بلا یای مبارک به وصف  
نمی آید و زبان تقریر بمنی تواند .

از شرح حیات آن حضرت و از گواهی صاحبان بصیرت که ایشان را  
در سینه جباوت و جوانی زیارت نموده بودند، چنین برمی آید که آن روح  
پاک صلحب قریحه و دکار خداداد و ادراک واستعداد فوق العاده بودند  
در باب قوای روحی و مقام معنوی حضرت مولی الوری در سالیان -  
مکریت عهد و میثاق، زبان ذیان از شرح وصف عاجزان است :  
که بروزی بحر را در کوزه‌ای چند کجده تسبیت میکرد و زهای

## فضایل و کمالات حضرت عضن الله الا عظم

منکاری که کو دکان به کوهی بلندی نگرفند، احساس خویش را ز  
حضرت کوه فقط با بیان شلختی خود از بزرگی و بلندی آن ابو از می دارد  
نیزه قادر به سنجش جباله و نه از علم و آگاهی لازم برای این امر  
برخوردارند. آنچه مابد کان ناموان خدا در باره حضرت عبدالبهاء

میگوییم و نویسیم از هدایت را که در پایی کوه ایستاده و  
بدان می نگرند، در نهی گذرد

حق در خوشبختیم که جمال مبارک و حضرت ولی امرالله در  
آثار مبارکشان او صافی دوباره حضرت عضن اعظم به یاد کارگذاشتند  
آنچه از برای ماقابل درک است، زیبایی و حلاوت و معانی عالی  
آثار جاسبخش حضرت مولی الوری به فارسی و عربی است. غیر از  
آثار قلم اعلی که به وحی آنی مازل شده است، هیچ اثر و سبک دیگری  
با آثار عضن اعظم قابل مقابله نیست، سبک الواح و خطابات و  
مناجات و تفاسیر و مکایت مبارک و حناز و متنوع و بی همتا است  
در فضاحت و روانی نظیر ندارد و به آب زلال چشمها سارهای کوہستان  
می ماند. خرافت و دقیقت تشبیهات واستعارات سوکار آما و اعما  
محصور گشته است. از گلهای گیاهان، از احوال آدمیان و انگیفیت  
حیات اجتماعی نوع انسان، از بروجر، از کوه و دشت، از تپه و  
ماهور، از وزش نیسم و عرش طوفان، از موج دریا و از امواج کوهها  
از فضول سال و انقلاب احوال، از نعمه بلبل و قماری، از ناله قمری  
و فاخته، از رایه گل سوری و بوی نسرین و نسترن و از زنگ و روی انوار  
باغ و چمن، از گرمه ابر و خنده دشت و دعن، از هر فرع حورشید و تابش  
ماه و از درخشش ستارگان هزاران تعبیر دل انگیز و مثال زیبا زیب  
آثار قلم موآمای خود فرمودهند. اینها مکایت از قوه مشاهده خارق.

- العاده و نیروی تمعن و بیسرت عیقق بی تغیر شان در اسوار روزگار  
 عالم حستی می شماید. فی الحقيقة انسان از تصور این حقیقت هیران  
 می ماند که نفس مقدسی که از ایام صباوت ادبیت و آزاد دیده و بخوبی  
 کشیده و متجاوزاً زیارت چهل سال در تقی و تبعید و جبس دوزگار گذرا نده اند  
 این همه مشاهدات دقیق و این همه مشکافی در اسوار عالم را کی و  
 در کجا اعماق داده و چگونه به این همه روزگار عالم هستی واقع گشته اند.  
 هنگامی که والد بزرگوار شان به امر سلطان ایران به بنداد سکون  
 شدند، ایشان نه ساله بودند - در سوی رزمستان، دور گاراه و طول سفر  
 بسیار مشقت بار و جانکار بود. انگشتان پایی حضرت عبد البهاء را  
 سرمازد و آثار آن نا آخر حیات باقی ماند. ازان پس سالهای متمادی  
 در جبس و تبعید گذشت. خود آن حضرت بارها نرموده اند که متجاوز  
 از چهل سال در جوار حمال مبارک در سجن بودم. در یکی از بیانات شان  
 مطلبی به این مضمون آمده است که من جوان به جبس رفتم و پیر میون  
 آدمم.

از شکفتیها روح بزرگ و شفیعت بارز و برازندگان حضرت  
 حکایتها می توان گفت و ستایشها می توان کرد. بعد از چهل سال جبس  
 و عمومی سعید و سالیان سال تحمل مخالفت و دشمنی اعداء، روزی  
 که بیانی از سجن و زندان حاصل گشت، آن آیت بروزگار در نهایت  
 استقامت و قرار و در غایت حینه و فوار به ممالک و دیار اروپا

دامریکا مسافرت نمودند و در مرکز مهم علمی و دینی و فرهنگی به  
جمهاد داشتندان و بزرگان ادبیات و نقوس صاحب کمال پایام آنی  
را ابلاغ فرمودند و باضاحت و بلاغت بی تصریادی نطق و خطاب  
نمودند و در جمیع موارد قلوب را مجدد و نقوس را مسحور و  
مفتون پیام حضرت بیرون ساختند. جمیع نقوس مهم‌هایی که  
به حضورشان مشرف شدند، مستفیض گشتند و بر عظمت وجودشان  
مفرد معرف شدند و خاطر و خاشع گردیدند.

خبر واستفامت فوق طاقت بشری طلاقات قوییه از این حقیقت  
آشکار می شود که مردم روزگار و حتی رجال سیاسی و پیشوایان ادبیان  
پس از مدتی جمیع و بقیید، سلامت عقل و استفامت روح و وجودان  
و تقوش و توان ابدان خویش را از دست می دهند و در احوال انسان  
ترنگ و اختلال ظاهری شود. در حقیقت این از آبات حکمت و عذری  
آلی است که آن اب وابن بزرگوار عمری همیں و بقیید تعلق فرمودند  
با این جمیع احوال عظمت مقام و قوت کلامشان مایه اعجاب  
نقوس هوشمند و اصحاب کمال واقع گشت. بزرگانی که به زیارت شان  
نامل گشته، چنان همینه و عظمتی مشاهده نمودند که آشی. از  
ایشان خود را در پیشگاه سلطانی مفتخر و در آستان شهر مباری بزرگوار  
احساس می کردند.

حضرت عصتن الله الاعظم از ایام جوانی که در بغداد واسطه

تشریف نقوص به حضور جمال مبارک بودند، همواره موده سایش  
و تکریم اهل علم و معرفت بودند. کلیه صاحبان خرد از هوش و  
ذکاء سرشار و احاطه آن سورابار بر روز و اسرار معارف آئی  
آن هم در سین جوانی متغیر می شدند و بر نوع فطري و مستقى  
و عظمت مقامشان شهادت می دادند. آن روح قدسی در هر مجلسی  
حضور می یافتدند بسیاری از مسائل علمیه را که علماء از تو فیض و  
تشیع آنها عاجز بودند، به سهولت حل می فرمودند.

حضرت عبد البهاء، به الیامات قلبی، از قبل به عظمت مقام  
حضرت بهاء الله پی بوده و دریافت بودند که من پیشوء الله، موعود  
حضرت اعلیٰ کسی جزو الد بزرگوارشان نیست. بدین جهت با  
وقوف به مقام ملکوتی جمال معبود، در سراسر حیات سیم و  
شیوه بلیات وارد و گشته و با رخای قلب و مشرت نام در تمام  
لحاظات به خدمتستان قائم بودند. بنی الحقيقة موائیت اب و این و  
مشاهدگران در جمیع رویدادها به گفتنی که در حیات جمال مبارک  
و حضرت عبد البهاء، واقع شد در سرگذشت مظاهر مقدسه و  
ابنیای آئی به کلی بی سابقه و منحصر به فرد است. در واقع چه در  
تاریخ ادیان و چه در تاریخ نوع بشریت پدری ماشد حضرت بهاء الله  
فرزندی همچون حضرت عبد البهاء، تربیت نموده است که مثل  
اعلیٰ و تجسم بی همتای نوایای اب بزرگوار خود باشد.

## القَابِ حَضْرَتْ عَصْنِ اعْظَمِ

جمال مبارك فرزندان ذکور را به «اعضان» و فرزندان انانث را به «ورقه» ملقب و مرسوم فرمودند. لقب حضرت عبد البهاء، عضن اعظم و یکی از احوالشان عضن اطهر است. عضن اطهر در جوانی در بیوحة تفییقات و شدت بلایا در سجن اعظم عکا از پشت بام سقوط کردند و به شهادت رسیدند. جمال قدم، حضرت عضن اعظم را «آقا» و «سُوكارَاقا» نیز خطاب می فرمودند و به ایشان تعلق حاجز مخصوص داشتند.

حضرت عضن الله الاعظم القاب جلیل دیگر دارند که از قلم اعلى دار فهم مشیت اینی خطاب به ایشان نازل شده و ازان حمله است «سؤال الله الاعظم» - «موی الوری» - من طاف حوله الانحصار «من اراده الله» - «سؤال الله الکرم» - «سؤال الله الا قوم» - «غضن الفد» - «غضن الامر»

## وَظَاهِفَ وَخَدَّاَتِ حَضْرَتْ عَصْنِ اعْظَمِ

در زمان حیات جمال مبارک، اجراف بسیاری از امور مهمه بر عهده گفایت «سُوكارَاقا» محول بود. صدور حواب به عوایین اهل حقیق و مصالحه و ملاهاهت با بزرگان و حل مشکلات امباب و مجاورین، مراقبت از حائله مبارکه و سایر مسجوین و تائین و سایل ایشان را عهده دارد بودند.

علاوه براینها تحریر بعضی از آیات و هدایت زائرین به حضور  
جمال قدم نیز به ایشان محوی بود. آن روح قدسی کلیه این وظایف  
رادرهایت دقت و درخفاخت تدبیر و کیا است اجراه می فرمودند  
در حمه حال مورد تحسین و تأیید جمال قدم بودند.

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس ولوجه عبادی  
که وصیت نامه مبارک است به صراحت حضرت خصن الله الاعظم  
را بعد از خود به هدایت اصحاب و صیانت امراللهی تعیین فرمودند  
در کتاب مستطاب اقدس این آیات مهمیں نازل، قوله عزگریانه:  
اُذًا هنِيَّنْ بِحُرُّ الْوَصَالِ وَقُصْنِيَّ كِتَابُ الْعَبْدِ وَ فِي الْمَالِ تَوَهَّهُوا  
إِلَى مَنْ أَرَادَ اللَّهُ الَّذِي أَسْتَبَّ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ  
دلوجه عبادین کلمات گرسنار در شان حضرت خصن اعظم  
اذ قلم اعلی نازل قوله عزگریانه  
وصیت الله آنکه باید اعضا و افیان و منتبین هر آن بغض  
اعظم ناظر باشد ...

در آثار قلم اعلی الطاف عدیده در حق حضرت من طاف حوله  
الاسعاد مبذول گسته، از جمله دلوجه حضرت ورقاء شهید این  
کلمات بیش از قم مثبت صادر گردیده است:

... در وجود آیتی است که ما در آنرا واح آن را به آکسیر اعظم تغیر  
فرموده ایم. این آیت در هر تقسی که موجود باشد، جمیع همکاران و

سکنایش در عالم ناقد و مؤثر است . ملاحظه در حضرت میسع کن کم  
چون میهد او را شهید کرند ، به قدری این شهادت تودشان بی آیت  
بود که در کتبشان ذکری از آن نشده ، ولی چون آیت مذکوره در میسع  
موجود بود ، در زیر خاک پنهان نهاد و ملاحظه کنی که چه انقلابی  
در عالم اندافت .

... آما آفارا (مقصود حضرت غصن اعظم است) ملاحظه کن که با  
چه حلم و رأفتی با جمیع طبقات رفواری کنند و بین که تأثیرات  
ایشان چقدر خواهد بود .

بعد از صعود جمال مبعود ، لوح عهد در حضور جمعی از اهله  
و منتبیین کشوده شد و منبا میش آشکار گشت . کلیه حاضرین -  
و صایای مبارکه را استماع و مقصد را ادراک نمودند . جمیع اظهار  
حضور و اطاعت کردند و مهیای قیام به خدمت و نصرت امر و مقاومت  
از مرکز عهد و پیمان (حضرت عبدالله) گردیدند . ولی در عمل -  
عدد ای قلیل به مخالفت برخاستند و مشکلات عدید های هار نهاد  
حضرت غصن اعظم در مقابل این نقوس که قصد قته انگیزی و  
ایجاد تفاوت داشتند ، به کیفیتی در حیات و هدایت جامعه قیام  
- سودسته ناقضن میرزا محمدعلی ملقب به غصن البر را در نایق حضرت  
عبدالله آورد . قته انگیزیده و دشمنی های این مد ، چون خلاف و صایای جمال مبارک  
بود ناکار سقوط آمان و طرد اسلام ارجام که امکن نگرید و عاقبت درگوش از ترا و در رام  
معدوم شدند و آثار مصلحت عموم بالملک گشت .

فرمودند که از دسائیں بحالین برکن و دوسائی‌های نافضین، ضری به امر  
اللّٰهی وارد نیامد. وحدت آین پرونگار حفظ ماند و تقویس بی شمار دیگر  
از نظر شریعت‌اللّٰهی داخل شدند. سرا فیض کرده نافضین به نوابای -

خواهوش خردیدند و در نهایت خواری و مدللت از میان رفتند. -

کیدشان درخاک رفت و خاکستر حضرت مریاد شان شست

حضرت عضن اعظم از قابیت عبودیت که به جمال محوب  
دانسته و محبویتی که در آستان مبارک احساس می‌فرمودند، از جمیع  
الطب حلیله‌ای که در حق ایشان حایت شده، لقیت عهد البرها و به معنی  
بنده بهم، راحیتار فرمودند و در سراسر حیات به آن اعتراف و مسامعه

می‌نحوذند. بیان مبارک آن وجود مقدس شکوه این قول است:

ای مناری به ذکر حق، تین مخصوص، منسر کلمات است

این عهد از جمیع محمد و نعموت و اسماء، و صفات و خصایل و

میاع و خواصل در کنار واسم ورسم و حنفیت و هویت من

جودیت حمال اینی و حقی از نظر و اشراف هردو در فرار...

از اهم مراقبه‌ای در حق حضرت عضن اعظم احیتار تین  
و تقسیم‌آمار حمال قدم است. از آن عضن عومنه سلده منتهی گنجینه

عیینی از آثار لهر بار در بیان معانی و رمز آیات‌اللّٰهی به یادگار مانده

است. این آثار پربار هم چون خرومن بزرگی از کل و ریحان و معدن

بی پایانی از جواهر معانی است که رایحه اهل حقیقت از آنها محظوظی سود

وجود دنیا زیب و زیست حی یابد .

### حواله المشفق الکریم

الی الی تو بسنا داگاهی که مایا و پناهی جز تونجسته  
و عجیم و بغیر از سبیل محبت راهی نه پمیوده و نه پویم  
در شبان بیرون نامیدی دیده ام به جسم امید الطاف بی  
خایت روشن و باز در سحر گاهی این حان دل پژوهده  
بیاد جمال و کمالت خرم و دمساز هر فطره نی که به -  
عواطف رحمائیت موافق بصریست بی کوان و هر  
ذره نی که به پرتوان ازار خایت مؤید آفتای است  
در خشند و تابان پس ای پاک یزدان من این  
سنده پر شور و شیدا را در پناه خود پناهی  
ده و بر دستی خویش در دنیا مست  
ثابت و مستقیم بدار و این صریح بی  
پر و بال را در آشیان رحمائی  
خود و بر شاهنما روحانی  
خویش مسکن و مأواهی

علطا فرمای

سع

مناجات شروع

فصل اعظم (۲۱)

جمال قدم در کتاب عهدی فرمایند:

وصیت الله انکه باید اعثمان و افغان و  
متتبین طرا به فصل اعظم ناظر باشد

آزادی از سجن و سفر به غرب

ناقضین عهد و پیمان فسنهای بسیار بانگیختند و به هوئیگی  
دست زدند تا مگر رخنه درینیان امر امدازند و نقوص را متزلزل و منحرف  
نمایند. چون هدایه‌های آنان نقش برآب شد، عاقبت به دربار  
امپراتور عثمانی متولّ گشتند. ساعیت کردند و شکایت بودند،  
نسبتای ملایق دادند و تهمتیای دروغ زدند. از دربار عثمانی هیئت  
تفییش و تحقیق مأمور شد که به شکایات رسیدگی نماید. هیئت -  
تفییش باعاملین تدقیق و ناقضین پوکن همدست و همداسان  
گشتند و گزار شهاد غرض آسود و نادرست نوشته شد و به دربار فرستاد.  
اقدامات ناقضین و هیأت تدقیش و تحقیق و حکمت و اضطراب درین

اچباب پیدی آورد و دشمنان را به غلبه بر میگزینند و بمان امیدوارد  
شادمان نمودند. ولی حضرت عبدالجّاه، در رهایت سکون و قرار، بی  
اعتنای به حیله ها و دسائیس ناقصین و هیئت مذکور، سفنه اصررا  
هدایت می فرمودند. نه صلاح دید خیرخواهان مقنولشان دامغ جی شد  
ونه به تقدیم دشمنان التفات می فرمودند. به رغم آن همه اقدامات  
سوء ناقصین و مأمورین بی بهره از عدل و انصاف، عاقبت مشکلا  
مرتفع شد. دربار ستمکار متلاشی گشت، نسیم آزادی مرور نمود، و  
ابواب سجن گشوده شد. آن حضرت بعداز دهها سال اسارت و  
افرامت در حبس و تبعید، سراجام در سال ۱۹۱۰ به نست خدمت  
و انتشار امرالله عزم مسافرت نمودند. ابتداء رسیار کشور مصر  
گردیدند. در آن دیار رسیاری اذیار و اغیار به حضورشان مشرف  
گشته و پیام امرخداوند و کلام ناقذشان را استقامت کردند.

در سال ۱۹۱۱ موكب مبارک به صوب اروپا عازم شد. در ممالک  
اروپا نقوس متهمه و از عمله داشتمدند و رجال علم و ادب شرق و  
غرب با اهایت خضوع و تکریم به پیشگاه حضور بار یافتند و بیان  
حکیمانه و روحناز آن حضرت را به گوش خود شنیدند. تأثیر -  
شخصیت ناقذ و جذاب حضرت عبدالجّاه، چنان بود که رسیاری از  
نقوس واله و شیدای ایشان شدند و به عظمت امرالله ایمان آورد  
بعضی دیگر که به شرف ایمان فائز نگشتهند، به عظمت و اهمیت اصر

مبادر و بزرگواری و فرزانگی هیکل اهیرو اقرار و اعتراف نمودند و  
ایشان را فیلسوف شرق خواندند.

به سال ۱۹۱۲ فوتبت سفر به آمریکا رسید. حضرت عبدالبهاء  
همراه جمعی از ملازمین با کشتی عازم امریکا شدند و به بینر نیویورک  
نرفت اجلال فرمودند. در آن هنگام، روزنامه نگاران از مقصد سفر به  
امریکا سوال نمودند. در جواب فرمودند:

مقصد ما صلح و هدایت عالم انسانی است. سفری در پادیس  
ولند بودم. حال برای ملاقات طالبان صلح به امریکا آمده‌ام. امیدم  
چنان است که این‌ منها صلح امریکا سبقت جویند.

سؤال نمودند، صلح عمومی چگونه حاصل می‌شود؟ فرمودند:  
حصولش به واسطه جلب انکار عمومی است و امروز صلح.  
عمومی درمان هر دردی است.

سؤال از درد نمودند. فرمودند:

از جمله دردها، ابتلاء و اضطراب دنایا در حرب دُول است که  
آنچه به زحمت تحصیل می‌کنند، دُول به زور گرفته صرف مصاريف با  
حرب می‌خایند و درز به روز باین مصاريف می‌افزایند و بار رعایا.  
گراست و اضطراب خلق شدیدتر می‌شود. این یک درد عظیم است.  
امروز در ممالک ایتالیا و ترکی بینید مقدار اضطراب است. پدرها  
خبرمک پسرها می‌شوند و پسرها از خبرمک پدرها پیشان می‌شوند

چه آبادیها ویران می‌گردد و چه شروتنها به باد می‌رود؟  
علاج این درد به صلح عمومی می‌شود. این است سبب آسایش کلی  
سؤال نمودند آیا می‌شود صلح اسباب ذممت و جنگ مایه ترقی شود؟  
جواب فرمودند:

خیر امروز آنچه سبب پریشانی است و جنگ است: اگر جمیع  
ترک حرب نمایند، از جمیع مشکلات آسوده شوند و هر زحمتی  
بدل به راحت شود و این نمی‌شود مگر به سبب ترقی عقول و تربیت  
نقوص.

حضرت خصل اعظم در جهان با ختم مشعلدار امر بدهی شدند.  
هزاران قلب از این مشعل مشتعل گشت و صدها کاشانه پنور شد  
آن حضرت در غایت عظمت و وقار به مرکز مختلف قدم نمایند و به  
لمس قدسی نقوص را زنده فرمودند. بدراهم افسانه ندوختها نشاند  
و معزز آنی را در آن دیار سوسیز و پریار نمودند. از حمله اقدامات -  
مقمه نصب سنگ ذاویه بنای مشرق الاذکار شیکاگو و زدن لوئین  
کلگنگ آن بنای محلل به دست مبارک حضرت عبد البهاء بود. این معبد  
معظم در زمان ولایت حضرت شوقی رباعی در کمال جلوه و بلال  
به کمال رسید و بعد از آن بجز بعضی از ماحفظات و توابع آن به تدریج  
ساخته شد و بقیه در آیینه ایام استقرار خواهد بیافت.

مراجعت به اروپا در همان سال ۱۹۱۲ صورت پذیرفت. در اروپا

نیز مجدد امتحنت ماه به تربیت و تبییر پرداختند. در کتابش دیودو  
کلیساها فرقه های مختلف مسیحی، در انحصار آزادی خواهان  
و در دانشگاهها و سراکوز متم علمی و فرهنگی کلیبانگ محبت و حقیقت  
و صلح وحدت عالم انسانی بله فرمودند. بزرگان دانش و بینش و  
رجال با کمال شرق و غرب به حضور باریافتند و درک رموز و اسرار غوی  
بعد از مراجعت به اروپا در اثر نشر ملکوت در آن قاره نقوس  
جدیدی شیفتگی امر حضوت احمدیت گشتند. این سفر تیکو اثر به سال  
۱۹۱۲ خاتمه پذیرفت. موکب باشکوه غصه اعظم و پروانگان حول  
آن شمع جهان افروز به کشور مصر مراجعت نمودند. اقامت مجدد  
در مصر نیز پیش ماه به طول انجامید. در این مدت محافل و مجامع  
متعدد منعقد گشت و عدد کثیری از نقوس مشتاق روانخ حییه گذاشت  
از بیانات مبارک استشمام فرمودند.

از جنبه های عبرت آموز سفر مبارک اثبات معائیت حضرت  
یسوع و محمد در مجامع دیود و مقاییت حضرت محمد در مجامع  
یهودی و مسیحی بود. در اجتماعی ما دیون ازل الوهیت حق و حقاً  
ابنیا و از معنویت انسان و لزوم دیانت سخن فرمودند. در جمیع  
موارد لحن قول مبارک و محبت و عظمت شان چنان بود که موافقان  
و مخالفان باسکون و رضا کلامشان را استفاده نمودند. نظمهای  
مناظکرت حضرت عبد البهاء در جاید و مطبوعات منعکس شد و

خواستگان بی شماری والز پایام جا بخش امریدیع آنی مطلع نمود .  
بعضی از نقوص به مشاهده نمونه مبارک در حراید یا حواندن نظرها  
فاضع و مؤمن شدند . خاطرات این سفر نیکو اثر در یادها باقی . مانند  
تأثیر انقاصل قدسیه هیکل اطهر از قلبی به قلب دیگر ان تعالی یافعت  
و در کتب و یادنامه ها ثبت و ضبط گردید . بعضی از نقوص مخلصه  
مانند ایادی امرالله لووی آیوس خاطرات خویش را به اختصار و  
به تفصیل به دشته تحریر درآورده و برای آئینگان به یادگار خواهد  
از آینه‌ها مهتمرا بیات بذرها یی بود که افشاء شد و نهایا بی بود  
که نشانده شد . بسیاری از آن بذرها هوانه زدند ، رشد کردند و  
گل و دانه آوردند و تکثیر یافتند و بسیاری از آن میان‌الهای در همان  
سایه کسر و پرار و بزر مبدل گشتند . هم اکنون تربیت یافتنگان .  
حضرت بعد ابیه و فرزندان و نوادگان ایشان در جمیع امری  
در نقاط مختلفجهان رواج قدسی‌یی پراکنده و به خدمت نوع  
بشر فاعلند .

### آثار حضرت غصن اعظم

از حضرت غصن اعظم آثار متعدد به جامانده است . از آن جمله شاهد رساله سیاسیه ، رساله مدنیه ، مقاله شخصی سیاح ، صدمالوح دینیها  
فارسی و عربی و ترکی مکاتیب عدیده که در هشت مجله جمع آوری  
شده‌است ، کتاب مقاویهات و کتاب تذكرة الوفا و آثار دیگر که به

صورت خطابات و سفرنامه ثبت و فضیل گردیده است  
آن حضرت در خالب آثار گهربار آیات جمال مبارک و بعضی از آثار  
ادیان قبل را تبیین و تشریع فرموده و مباحثت متعدد دینی، فلسفی،  
فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، سیاسی، و علمی را با دقت و احاطه بی تصریح  
تجزیه و تحلیل نموده اند. مجموعه کامل آثار مبارک فی الحقيقة گنجینه  
سرشاری از حکمت آنی است که در هیچ یک از فرهنگهای دینی و دنیوی  
نمایشی برای آن نمی توان یافته.

ترمع سبک و زیبایی و بلاعث و فصاحت آثار قلم حضرت عصمن  
اعظم به زبانهای فارسی و عربی و گاه ترکی فی الواقع حیرت انگیز است  
علاوه بر زیبایی و فصاحت و بلاعث آثار مبارکه، عمق معانی و مقاهم  
و هدایت فلسفه و بصیرت ژرفی که در معرفت بر انسان و جهان  
علقایت جامنه بشری در آثار مبارکشان مکنون و مندرج است  
تابه هدی است که او پایان به مجرد استماع آنها بی احتیاط آن قدوه  
ابرار را به عنوان فیلسوف شرق مور د تحلیل و تکریم قرار داده مراتب  
اشیاق داعجات خویش را اطمینان داشتند

در باده مقام روحانی و معنوی حضرت عصمن اعظم، به همان  
مبین آیات و احکام آنی کتابها و کمالات عدیده نوشته و اینجا تنقر  
وزیبا سروده اند. در باب شخصیت انسانی و کمالات روحانی آن  
روح قدسی نیز سخن بسیار گفته و نوشته اند. برقی از تقویں

هو شمند و دانشمند آن حضرت رامیسیح زمان و پیامبر شرق -  
خوانده اند. ولی آن حضرت در همه حال اشخاص را از انتساب  
چنین القای منع می فرمودند .

آنچه از شخصیت ملکوی آن مثل اعلای آین جهان آرای .  
بهای جهت مادراین سن و سال قابل درک است ، غیر از آنچه  
در صفات قبل ملاحظه نمودیم ، وصف قلب پر مهروضایت و  
محبیان به اطفال و عشق و شوق ایشان به تربیت کودکان به  
آداب بهای و آموختن حلم و خط و صفت و هنر است . آن وجود  
مقدس به عالم انسانی مهری و زیدند . از جنگ و خونریزی محرّن  
می شدند و برای تسکین آلام پرداز و مادران دخون و قطع حرب  
و جدل واستقرار صلح و صلاح دعای فرمودند . در حقیقت آن  
حضرت بادستگین فم مصائب عالم بشری را تحمل می فرمودند  
در نشست و بخاست و در مذاکره و ملاقات قلوب را مجدوب و  
در رواح تأثیر و نفوذ می نمودند . تمام این صفات و کمالات در  
آثارشان منعکس و مشهود است و گاه تلاوت یکی از مناجاتی  
سبارک بالحن مؤثر کافی است که تغیی را منقلب و بسطیان موقت  
نماید .

آن حضرت علاوه بر کلام شیرین و مخصوص دلنشیں ، خوانشان  
ساده و بی‌یا و عاری از تکلف بود ، نسبت به فقیران و مستعدان

بخششده و میریان بودند و در دندان را مردم و در مان عنایت  
می فرمودند. در واقع بسیاری از نقوس درمانده و محروم از عطاها  
بیرون می شدند و از الطافشان مسورو و شادمان می گشتند.  
آن حضرت درباره پرورش خودشان در دامان جمال مبارک  
می فرمایند :

جمال مبارک مرا پیش تربیت و تعلیم فرموده که بار دیگران را بر لاآ  
نماینکه خود بار خود را به دوش سائین بگذارم .  
آن مصدر عظمت و جلال در حفظ وحدت و هیئت امر قادر -  
ست عال بی مهایت دقیق و سختگیر بودند . هنگز اجازه نمی دادند به  
ساخت امور به میان جمال مبارک و هنر وارد شود . استعدادها  
را با بصیرت آگاهی کشف می فرمودند و ملوب وارواع را به حرکت و  
شوق برجی آنگختند . نقوس بزرگوار را تشویق و تحسین می فرمودند  
و به خدمت گشیل می داشتند . وجود مقد سیان همچنین شفیعی -  
منور بود که همواره پروانه های علم و حکمت به سوی آن کاون نور  
و خیاء مخدوب می شدند .

از پیمان و بیماران و در ماندگان سرپوشی و دجویی می فرمودند  
بخشنده و کریم بودند . حتی به دشمنانی که محتاج وی پناه می شدند ،  
کمک و مساعدت می نهادند . چنانکه شیوه اولیای دین است ، بهمال  
و منال وزر وزیر اندک اعتنایی نداشتند . یکی از نظقهای مبارک

در او اهرا قامت در قاره امریکا شاهد این مدعای کوادگواه بزرگ بلند  
پرواز آن طی آشیان قدیم و آن هدم و همنشین جمال قدم در رو  
جهان است واینک این درس را با آن نطق به پایان می بیم :

حَمْدَةُ اللَّهِ

من از خدمات شماها بسیار ممنونم . فی الحقيقة مراغه مت کردید  
مهمان نوازی نمودید . شب و روز قائم بر خدمت بودید و ساعی در  
نشر فضای الله . من همچ ومت خدمات شمار افراموش تھواهم نمود  
ذی اجز رضای الله مقصدی ندارید و غیر از وصول در ملکوت الله .  
حقایقی تھواهید . حال هدایایی به جهت اهل بیت من آورده اید . این  
هدایای بسیار مقبول است و مرغوب . اما خوبتر از اینها هدایایی  
محبت الله است که در خزان قلوب محفوظ ماند . این هدایای موقتی  
است و لکن آن هدایای ابدی است . این جواهر را باید در جعبه و ظایه  
گذاشت و آخر میلاشی گردد . اما آن جواهر در خزان قلوب ماند والی الا  
در عالم الله باقی و دائم باشد . لبذا من صحت شماراکه اعظم هدایا  
است به جهت آنها می برم . در حانه ما نه الکستر العاس استعمال -  
می نمایند و نه یاقوت نگاه می دارند . آن بیت از این گونه زخارف  
پاک و مبرآست . حال من این هدایای را بقبول کردم ، ولی ترد شما اما  
می گذارم که بعروشید و قیمت آنها را بجزی مشرق الاذکار شیکانغو .  
بغرسیتید (اجبا هنلی زاری گردند ، فرمودند) من می خواهم از طرف

شماها هدیه ای بیزم که در جهان ابدی باقی ماند و جواهری که نفلت  
به خزانین ملوب داشته باشد . این بهتر است .

مناجات خاتمه :

حوالله

ای طالب ملکوت ، به الطاف حضرت پورنگار امیدوار باش  
و از مصائب شدیده این جهان نومید مگردد . العمد الله خدای  
مهریان داری که طبیب هر بیمار است و غنم خوار هرمیلا  
پناه یستیان است و معین بجهات کسان و بجهات همایت مهریان . اگر  
بدانی که قلب عبدالجہا آقدار مهریان است ، البته از شدت  
فرح و سور پرواز نفایی و فریاد و اهونی به اوج آسمان رسانی

و علیک البهاء الامین

مع

## مناجات شروع

### حضرت خصن ممتاز (۱)

حضرت عبد البهاء در الواح مقدسه وصایا  
سی فرمایند:

ای یاران مهریان، بعد از مفقودی این مظلوم  
باید افغان و افغان سدره مبارکه وايادی امر الله  
واجهای جمال اجی توجه به فرع دو سدره که از  
دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اوران  
دوفرع دو حجه رحمائیه به وجود آمده یعنی شرقی  
اقدی نهایند، زیرا آیت الله و خصن ممتاز و  
ولی امر الله و مرجع جمیع افغان و افغان و  
ایادی امر الله و اجهاه الله است و میمین آیات الله

حضرت عبد البهاء، مدت سی سال سکان سفینه امرالله را در  
نهایت قدرت و محظت در درست داشتند. به سال ۱۹۲۱ میلادی  
میلت منصری آن بزرگوار به سرآمد و روح قدسیش به عالم اعلانی -

سعود نمود . ناخدای عظیم الشان سفینه‌الله ، دست پرورده جمال  
اقدب اینی . شخصیتی شاخص و در علم و کمال . عظمت و جمال و هدای  
فرید بی همتا بودند . بصیرتی آنی داشتند و روحی بزرگ . دریای علم  
بودند و معدن حلم ، مؤید به الها مات غیبی بودند و مرتین به جمیع فضایل  
و کمالات روحانی . هر بزرگی در برابر علم و کمالش خاضع بود و هرگردن  
غوانی در برابر وقار و جمالش زانوی عجز بر زمین می‌نماد . حکما و عرفان  
خاهم دانش و آگاهی طالب محضرش بودند و اهل عشق و شوق خوار  
مشاهده متظر بی همتایش . هر کس به آستانش مشرف می‌کشد به  
قدر گنجایش عقل و اندیشه خود از آن بجز سیران علم و کمال بهره‌ی برداشته  
در در حد ادراک و استعداد نصیب می‌یافتد . شرق شناسان غرب و  
فرزانگان شرق چون به افتخار کسب فیض حضور نایل می‌شدند ، بی  
اختیار زبان به حمد و تکیم می‌گشودند و شناخته خوان هشتگ و شوکت .  
بی مثالش می‌شدند . اهل دیار خاور زمین حضرتش را فلسفه شرق  
و جمیع عصری خوانند و حکماء روزگار در برابر خطاب آگاهی بخش  
آن مرکز عهد و پیمان مجاب می‌شدند و مسحور کلام و پیام ناقدش .  
محکم و بیدند .

آن طیر قدسی از قفس تنگ جهان هستی به فضای جانقرانی  
عالی بقای پرواز نمودند . ظاهر ای اشیان عهد و پیمان خالی ماندو .  
سفینه نجات بی ناخدا و کشتیان . اهل علم و اطلاع و بندهان

جمال اقدس ایم مضرب گشته، مشتا آن پریشان و نگران شدند  
که بعد از غروب خورشید پیمان چه وجودی قادر به هدایت سفینه الله  
و هقطط وحدت و اقعاد اجبا و بسط و توسعه تشكیلات امرالله هواحد  
شد و فرمانهای تسلیغی آن حضرت را به موقع اجرا خواهد گذاشت  
شکر و شنا جمال اقدس ایم را که درین ظهور اعظم به مکتم

بالغه الله جمیع امور طبق نقشه دقیق در مجرای صحیح و مسیر صواب  
جاری بوده و نکلیف هر مشروع خیر از قبل معین و مشخص کشیده است  
قبل از آنکه حیات عصری حضرت سوالله الاکرم به سرآید آن  
معدن مکتمت ووفا در پاکی سویه مهر و قیمت نامه مبارک را که روی  
آن مرقوم شده بود، «امانت خصوص معنائز شوقی افتادی علیه بجهاء، الله  
الابهی» به خواهر مهر و رشان حضرت ورقه مبارکه علیا مرحومت  
خوبودند. این پاکت محتوى الواح و صایای آن طیقدی بود و در آنها  
حضرت شوقی ربانی نوه ارشدشان را به جانشیغی و ولایت امر تعیین  
و منصوب نموده بودند.

ایادی امرالله، امة البهاء، حضرت روحیه خانم در بیان احوال و  
عواطف اجباب به هنگام صعود حضرت مولی الوری چینی سی فرمایند:  
... حضرت عبد البهاء، ... صعود فرمود، دوستان و پیروان خود  
را... میهوت و خیران بر جای گذاشت ... احساس می کردیم  
که کاملایکه و تها باقی مانده، ایم و فشار مسئولیت سنگین

و ظایف آینده را بر قلوب غمزده خود مشاهده می کردیم لازم خود بی پرسید  
شبان آنی ما کجاست؟ ... درین هنگام الواح و صایا ... تلاوت  
شده با احساسی شوق انگیز آگاه شدیم که ... حضرت عبدالبهاء، ما  
را به خود و انکذاشته بودند.

حضرت ایادی اموالله دکتر یوکوجیانگری از قول مادران در یقوس باری  
در باده تعین حضرت شوقی ربیانی به ولایت امر آنی می نویسند:  
نفس مقدس حضرت عبد البهاء، با سعداد سرشادی که در نواه  
هزینشان از روزهای صباوت آشکار بود و اقت بودند؛ الواح  
وصایا را در همان اوقات مازل فرمودند و حضرت شوقی ربیانی را  
به ولایت امو معین نمودند. حضرت مولی الوری به یکی از مومنین  
که در باده جانشین آن حضرت سوالی می نهاد، پیش می فرماید:  
یا امة الله ان ذلك الطفل مولود موحد سیکون  
له من امره عجیب تسمیع بنی الاسقبیال و تشاهده  
با کمل صوره و اعظم موهبة و اتم کمال و اعظم قوه و  
اسد قدره یلیلا وجهه تلا لوا سیور به لا ماق فلا تنی  
هذه الکیفیة مادمت حتاً لأن بها آثار على مر الدھور  
والاعصار وعليک التھیۃ والشأء . . . . .

## ولادت ونشوونما

حضرت شوقی ربانی به سال ۱۸۹۶ میلادی در شهر عکا در کشور فلسطین متولد شدند. والده ماجده ایشان خساییه خانم بقیه ارشد حضرت عبد البهاء، والد مکرمشان بناب میرزا هادی اقان از خاندان حضرت نقطه اولی بودند.

در باره ایام صباوت آن حضرت مطالب و حاضرات متعدد بقل و ثبت شده است از جمله خانم لو را ریفوس باری چنین می نویسد.

« من در آغاز این قرن اجازه یافتم که به زیارت حضرت مولی الوریه عکا بروم. این شهر در آن وقت جزو متصفات امپراتوری عثمانی بود در آن سالهای پر مظاهره (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵) این افتخار بزرگ نصیب من گشت که در مدت اقامت در عکا درین عامله مبارکه به سریع مدار مصاحبت و غنایت حضرت عبد البهاء بیرون شدم. در آن ایام حضرت عبد البهاء در معرض تقدیم به تبعید به صحرای بعید فیزان در فاره افریقا بودند.

» حضرت شوقی اندی در آن زمان کوکی هست ساله بودند. جنہ ایشان نسبت به سن و سالشان اندکی کوچک می نمود. اما وجود مبارکشان فوق العاده جذاب و با ذکاوت بود در اوقاتی که از دروس روزانه فارغ می شدند، بی دزگ به حضور حضرت عبد البهاء،

می شناختند. هر کجا جد بزرگوارشان تشریف می بودند، شوی خردسال  
پنجه به دنیا ایشان قدم بر می داشتند. در حقیقت مانند سایه حضرت  
عبدالله، بودند. گاهی ساعتهاي طولاني به رسم شرقیان در حضور جد  
معظم روی عالی می نشستند و آرام و خاموش به هر کلامی که آن حضرت  
می فرمودند، گوش فرامی دادند.

”شوی خردسال حافظه ای قوی داشتند. گاهی که سیهمانی در  
حضور حضرت عبد الله، حاضر بودند، ایشان از نوه عربوسان می خواستند  
که قطعاً از آثار جمال مبارک را که به حافظه سوده بودند، بخواشند  
یامناجاتی ملاؤت کستند. استماع صوت پرچین ایشان که بالغی دلنشیز  
کلمات را در شن و واضح ادامی کردند، بسیار دلنواز بود. در آن لحظه  
 تمام وجود آن طفل دلبند عرق در راز و نیاز با هداوند می شد . . .  
 هصولده وجود مبارکش کانون اشتیاق بود و مانند شعله نار ایشان  
 را در هر کار که انجام می داد، همارت و میاء می بخشید.“

حضرت روحیه خانم در کتاب گوهریکتا درباره مساوت حضرت  
شوی ریبانی پیش موقم می فرماید:

... ناکفته نماند که شوی خردسال در اوان طفوست  
خیلی میفعع العرکه و حالاک بودند و این مطلبی است که  
از زبان خود آن حضرت شنیدم که فرمودند در آن سین  
سر دسته بودند ایشان بین کودکان مسلم بود و همه می دانستند

که ایشان سرآمد همه اطفال زنگ و بازیکنان حی باشد. طفیل  
بودند باروح، پر حرارت و شجاع و بسیار بانگ و هندان و بدله کو.  
دکتر منیا بعدادی که با عامله مبارکه آشنا بی کامل داشته درباره  
حاظرات آن ایام خود حی نویسد :

شوئی افتدى اول کسی بود که از خواب بر حی خاست. چه  
بساهیکل اطهر حضرت عبدالجہا، به بالین ایشان تشریف  
فرماده با دست مبارک حفید محبوب خود را بیار-  
حی فرمودند.

وینز در همین حاظرات است که داسنان اویین لوح خطاب به  
حضرت شوئی افتدى را حاوی خوایم نویسنده حی گوید :  
ایشان پنج ساله بودند که دست از سر حضرت عبدالجہا،  
برونی داشتند تا وجود مبارک چیری برایشان مرقوم فرمایند؛  
در نتیجه این استقامت لوحی در کمال ملاحت از بیانه قفل و  
حصت به افتخار آن طفل ملکوی نازل گردید :

ای شوئی من فرصت تکلم ندارم، دست از سرمادرار،  
گفتی بنویس، نوشتم. دیگر چه باید کرد؟ هلل و قلت  
هواندند و نوشتن قویست. هنگام بخشش و یا آری  
مناجات کردن است. مناجات جمال مبارک را حفظ  
کن و از برای من بخوان.... و آن فرصت چیز دیگر نه.

در شوح حیات مبارک حضرت شوّقی ربانی مذکور است که از طفویلیت آثار هوش سرشار و بیونغ فطری در وجود مبارکشان مشهود بود بسیار حساس و مهربان بودند و اگر در بارگی لطفی آزرده می شد تا خوار چم از قلب آن طفل نبی زعدند به خواب نفی رفتند . درین اقرار سرامد بودند ، قوه رهبری و فرجیه سروری داشتند . حضرت روحیه خانم می نویسند که آن حضرت سالم و قوی بودند ، قوه تحمل و نشاط عظیم در وجودشان مشهود بود .

در سالیان کودکی نزد معلمين بهایی فارسی و عربی و خط نویسی - آموختند . بعد از مدتی برای تحصیل به بیروت تشریف بردند و سه اعوام در انگلستان در دانشگاه اکسفورد به تحصیل پرداختند . در سال ۱۹۲۱ که در انگلستان به تحصیل استعمال داشتند ، حضرت عبدالبهاء ضعور فرمودند و ایشان به هیفا مراجعت نهادند .

### دورهٔ ولایت

دکتر پوکوچیاگری از قول مادرانم دریموس بارگی می نویسند : هر دیدی بیست که انتخاب جانشین حضرت عبدالبهاء در زمان صاحبت حضرت شوّقی اتفاقی صورت پذیرفته بود ، ولی خود ایشان از آن مطلع بودند . حضرت مولی‌الوری به صفات واستعدادات نوادهٔ خود سراسر وقوف کامل داشتند و این نیز حقی است که حضرت شوّقی اتفاقی از انتخاب خودشان واقع نبودند .

دکتر جیاگری می نویسد در دسامبر ۱۹۵۴ که همسرم و من برای  
زیارت به حیفادخته بودیم، یک شب حضرت ولی امرالله در سر  
میزشام رو به خانم فرموده بدون هیچ موجب آشکار به جزو حواب دادن  
به سوای که چند روز بود خانم در دل داشت، چینش فرمودند:  
من میل دارم شما بباشد که حضرت مولی الوری نه کشاده -  
شما ها چیزی تقریباً فرموده بودند که مقرر است جانشین ایشان  
بشوم و حتماً چنین هیچ دستور عملی باقی نگذاشتند که من به  
چه ترتیب باید امور امری را اداره نمایم؛ انقلابی عظیم در روح  
من به وجود آمد، ازان به بعد راه خودم را قدم به قدم پیدای کنم  
پس ازانگه خود شید عهد و پیمان خروج فرمود و از انتظار  
حال میان پنهان گشت، حضرت ورقه علیها به وسیله تلگراف حضرت  
شوقی ربانی را لزمه شد خد ما حدهشان مطلع فرمودند. ولی امرالله  
عشق و اشتیاقی عظیم به حضرت عبدالبهاء داشتند. ابن هیرود و  
مبارک حضرت شوقی را به شدت تکان داد و لطمہ ای شده وارد.  
آورد. به حدی که ملازم بستر بیماری گشتد. بعد از حصول صفت نسبی  
به حیفای مراجعت فرمودند و پس از اطلاع بر مضماین الواح و صایای  
دو میں ضریب شدید بر حیکل اظهر وارد آمد و مجدد آموخت -  
شدند. اما اراده آنی تحقق یافت ولی امر جوان بامداد و توان  
سوق بشری بر مصایب دارد و فایق گشتند و در نهایت قادر است

وغضت وظایف ولادیت و هدایت جامعه بہای را در دست گرفته  
و اولین توقيع مبارک پس از افهارنالم از صعود مبارک خطاب به  
اهباب فرمودند:

... حال همکنی باید به قوهٔ خلافت کلماتش تظر نماییم  
و منظر نایدات مقیمه اش شویم و وعده‌های صیرح که  
از فم و قلم مبارکش صادر گشته به بیان آوریم و به منایت داشت  
و سور و اطمینان و حکمت و توجه و محکیت و انقطع و همت  
و ثبات، قدم به میدان هدمت گذاشیم، حسن حسین امرالله  
را محافظه کنیم و تعالیم جا پسوردش را تعمیم و ترویج دهیم.  
حضرت ولی امرالله در ۲۴ سالگی زمام ولایت امر را در کفر قدرت  
گرفتند، بعضی از اهباب به مشاهدهٔ حوانی آن حضرت و در قیاس با  
وجود مقدس حضرت عبده‌الجما، کمان بودند که باید ناصح مشفع  
گردند و ارادهٔ خریق نمایند. اما به زودی متوجه استثناء خود شدند و  
به غلطت مقام ولایت و برعلم و احاطه و قوت و قدرت ولی امر  
جوان پی بردند. حضرت حرم درین باره می‌نویسند:

و آما ما حوانی را مشاهده کردیم بیست و چند ساله که بر  
مسند قیادت امرالله جالس شده‌اند، برعی از باران  
به کمان خود، در صدد برآمدند که هیکل مبارک را باهنا  
شوند. ولی دیری نگذشت که به مقام ولی امرالله بلکه به طور

گلی به مقام ولایت واقعه کشیدم و بی درنگ متوجه شدیم که احاطه  
حضرت شوقی افندی اوسع از آن است که متوان با آن برابری نمود.  
نه منسویین، نه یاران قدیم و جدید قادر بودند که آراء مبارک را تغییر  
دهند یا در تضمیمات شان نظر نهایت . ما به زودی تشخیص دادیم که  
آن حضرت مؤید به الها مات آلهه اند و نیز حق حل جلاله به ایشان  
قوایی خاتیت فرموده که به مدد آن تنظم اداری و تشکیلاتی امری را -  
تأسیس خواهد نمود و یاران آلمی را در مساعی مشترک ایشان متحدد  
و اقدامات عمومی آنان را تنظیم خواهد فرمود.

باری حضرت شوقی ربانی جانشین حضرت عبد البخاری، سند و  
با خبر تأثیر زمام امور جامعه بھایی را در قضیه اختیار لرقشه  
در مددی کوتاه حرکتی نازه و سوری جدید درین یاران پدید آوردن و  
قوای مکنون در بین امر را با جلوه ای بدیع ظاهر نمودند. تشکیلات  
بھایی را وسعت و عرقی بی سابقه دادند و معاون روحانی ملی و محلی  
جدیده در سراسر عالم تأسیس نمودند. در نتیجه عدد مؤمنین و مرکز  
امیریه به اصناف مضاعف افزایش یافت.

غم و تضییم و تظم و نرسی که ولی احوالی درین اجیا و در  
مرکز جهانی و مرکز امری پدید آورده بودند، از جهات عدیده نهراست  
نیکو به بار آورد . اراضی و اماکن مبیوکه در مرکز جهانی بھایی در سایر  
مناطق بدیفع به تصرف امر درآمد. آن حضرت نعمت نظر و اشراف

شخص خودشان در هیچتا برگوه کرمل مقام اعلی را در نهایت جلوه و  
جلال بیناد نمایند و دارالآثار را در حایت رسایی و شکوه بناآنکرند  
نقشه های تبلیغی و مهاجرتی متعدد طرح فرمودند و اخبار انتشاری  
نمودند تا آنها را بگلایک اجرا نمایند و سراجاتم برگزینند نقشه مهاجرتی  
و تبلیغی را که مدت آن ده سال بود به همایار دو حافی کسیر اکبر موسی  
فرموده بودند، طرح فرمودند. متعاقب اعلان آن نقشه هزاران  
پتوس مخلص و خدوفم در سراسر عالم ترک باز و دیار گفتند و به  
 نقاط بعیده کره ارض هجرت نمودند. پیشمند امر در ریاض با  
 دوره حیات حضرت حیدرالجہاں، به اصناف مضاخر افراش  
 یافت به طور یکه امرالله از ۵۰ کشور در زمان حضرت حیدرالجہاں  
 به ۲۵۲ کشور در خاتمه حیات حضرت وی امرالله از دیادها حاصل  
 کرد. عدد جزایر از ۵ به ۱۰۰ و عدد محاذل دو حافی از ۱۰۰...  
 و مرکز امری از ۵۰ به ۴۵ بالغ گردید. در آغاز ولایت آن حضرت  
 امداد امیری به ۱۴ زبان در دست اهباب بود و در پایان به ۲۳۷  
 لسان افراش یافت.

بنای محل مشرق الاذکار آمالمعابد غرب در شبکه  
 آنام یافت و مشرف الاذکار های اروپا و افریقا و استرالیا در نیابت  
 جلوه و شکوه بیناد گردید. حد ما حضرة القدس ملی در سراسر  
 عالم احداث یا خریداری شد و اراضی لازم برای احداث حظایر.

قدس جدید تهیه کردید . در تعدادی از ممالک جهان دیانت یهای  
وقوام و قوانین مدنی آن به رسمیت شناخته شد و احیای آن به  
آزادی نیایش و آسایش و جدان نایل آمدند

### حوالله

ای مولای شفوق و هنون از ملکوت ابهایت تظری به  
حال این بروگران یَدِ خناست امکن و حزب مظلومت  
راقوت و شهرتی ده آتش فرمات و حرقت بہشان و به  
ماه معین هدایت من علی الارض تسکین و تخفیف  
ده قلوب پژمرده دوستان را به شماری جدید مشعوف  
کن و بنیان بحمد امرت را در آن اقليم مقدس استوار  
ومرتفع فرما هر مشکلی را به ید قدرت رفع کن و روحش  
و اصره را به آسایش دل و جان بدلیل ده آشفتگان روی  
را به تحقق آمال تسليت بخش و این آوارگان مستمند  
را در کهف چراست و حمایت محفوظ دار

بذه آسامش شوی

درس درهم  
مناقبات شروع

حضرت فضل ممتاز (۱)

حضرت عبد البهاء در الواح وصایای نیما  
ای باران باومای عبد البهاء باید فرع دو شجره  
مبارکه و شمره دو سدره رحمانیه شرقی افتادی را  
نمایت نمایید که غبار لدر و هرگز بر  
ظاهر نور ایش نشستند و روز به روز فرج و سور  
در روانیتیش زیاده گردند شجره بازور شود، زیرا  
او است ولی امر الله بعد از عبد البهاء و جمیع امنا  
و ایاری و اجای آنی باید اطاعت او نمایند و توجه  
به او کسته. من عصا اخوة فهد عصا الله و هن  
اعرض عن اغرض عن الله ومن انکره فهد انکر  
الحق ...

بقیه دوره ولایت

حضرت شرقی ربانی در سال ۱۹۳۷ میلادی بار حید  
همان مکسیکو مادر نهایت سادگی ازدواج نمودند. حرم مبارک فرزند

ایادی امرالله خاتم پیغمبر مکسول و خانه شان بی بولز بودند، حضرت  
عبدالله در سفر به کنادا هرم مبارک را که در آن زمان حلقه هر دسال  
بودند مورد تقدیر و تقدیم قرار دادند و عکسی از حضرت هرم در کتاب  
آن حضرت به یادگار برداشته شد که بعد از زینت جنس بعضی از کتب  
و آثار گشت. حضرت هرم بعد از افتخار مقام ایادی امر نایل گشتند  
و در تمام دوران حیات مبارک پس از ازدواج معین و مددگار آن  
حضرت بودند.

اوین اقدام مهم میکل مبارک در آغاز ولایت تثبیت و تحکیم -  
استقلال آیین مقدس بهای ازادیان دیگر بود تا بر عموم معلوم درست  
گردد که شریعت عربی حضرت بهاء الله دیانتی مستقل است و -  
احکام و تعالییمش ممتاز از سایر ادیان است و روح این عصر و زمان  
اقدام مهم دیگر آن حضرت از او ای اولیت تایپیان جهات این  
بود که بدون اندک کذشت و اغماض مقام امرآئی را از دسترد افراد  
ضعیف القس و سنت صنف و نفوسي که قصد توهین به شریعت بهای  
را داشته محفوظ نمودند. سپس اساس تشکیلات و وحدت امر  
حق را در سراسر جهان محافظه و تحکیم و تقویت فرمودند.  
در هریان توسعه تشکیلات امر ۱۴ تن از نقوص مخلص و  
خدوی و بزرگوار از کشورها و مارات مختلف جهان به عنوان ایادی  
امرالله انتقام و منصوب فرمودند و آمان را در سراسر جهان به دع

و خیفه مهم صیانت و انتشار امر گذاشتند.

از مشاغل به غایت مهم و سنگین حضرت شوی ربانی فقط ارتباط منظم و مکاتبه و مراسله با تشکیلات امر در تمام جهان و با تقویں مقدمه و نیز با بعضی از احبابی بود که از غایت شوق و اشتیاق عنان اختیار از کفر می نهادند و به تقدیم عربیش اقدام می نمودند. آن حضرت به شخصه کلیه گزارشها و مکاتبات را ملاحظه می فرمودند و مستقیماً یا به وسیله منشی حواب غایت می کردند. با آنکه این و خیفه ای به نهایت درجه دشوار بود، مع الوصف بادقت کامل - اجرای شد و ممتاز این آنکه آثار پر شمار قلم مبارک درالسنّه فارسی و عربی و انگلیسی ممتاز و واحد سبکی عالی و بی تغیر بود. دکتر جیاکری می نویسد، تحسین باری که یکی از بناهای اویّله آن حضرت را زیارت کرد، از مشاهده احساس عمیق مقصود و هدف، نیت معنای و صفا و پاکی کلمات دچار هیرت و اعجباً شدم.

ولی محبوب امرالله ساختهای طولانی وقت مبارک را صرف مکاتبه می فرمود و نوشته اند که این کار سنگین از عواملی بود که فوای ایشان را به شدت به تحلیل بود و سوا جام قلب نازنیستان را لزجت بازداشت.

آن حضرت چند اثر مهم تألیف فرمودند که به لسان انگلیسی

انتشار یافت و بعضی از آثار مهمه جمال قدم را نیز به آن زبان ترجمه نمودند. الواح و توقیعات عدیده از قلم ایشان صادر گردید و مجموعه متعدد از آثار دیانت جهایی به لسان انگلیسی تدوین فرمودند که در سراسر دنیا بجهایی انتشار یافت. این ترجمه ماسومش مترجمان و نویسندهای کانجهای است که از روی آنها آثار دیگر را به السنّه مختلف ترجمه می‌نمایند. از جمله مهمترین ترجمه‌های حضرت ولی امرالله کلمات مکثونه، کتاب مستطاب ایقان، مارخ نسل، الواح و صایا و بعضی از نصوص والواح و مناجات‌ها را می‌توان ذکر نمود. تعداد آثار مختلف آن حضرت به قدری زیاد است که اگر کیکی از افراد بشری و حقی نویسندهای بزرگ می‌خواست تمام عمر خویش را صرف نوشتن بکند دهم آنها در آن حداز عمق و ابهت و زیبایی سبک و کلام کند، محکمن شود در آن توفیق حاصل نماید.

### صفات و کمالات حضرت ولی امرالله

حضرت حرم در نظرهای و نوشته‌های خود فرموده‌اند که حضرت شوقی ربانی از کودکی بیرون‌مند و چالاک بودند، مزاح‌شان سالم بوده، قوه تعلق فراوان داشتند. در جوانی و سال‌های بعد به راه پیمایی، کوهنوردی و ورزش تئیس بسیار علاقه مند بودند. یکبار در یک روز چهل کیلو متر راه پیمایی کرده و در راه‌های کوهستانی از چند گردنه عبور نموده بودند.

آن حضرت از سرور و نشاط عظیم بهره و افراد استند ولی از  
ناملایهای که برای امرالله و اجباب پیش می‌آید، رجحور و معجزون می‌شد  
حضرت حرم در نظری فرمایند.

طلب مبارک را می‌توان به یک چشمۀ سرور تغییر نمود. هر وقت  
ناراحتی برای هیکل مبارک بود، در نهایت سرور و شادمانی بودند  
حضرت ولی امرالله مسرور برت شفخ روى زمين بودند.

همچین از حساسیت شدید هیکل اطهر یاد می‌کند که از کوکی جز  
خصوصیات روحانی ایشان بود و بدین سبب در اثر مصایب واردۀ از  
طفولیت و نوجوانی دچار آلام شدید می‌گشتند. با وجود این حضرت  
حرم می‌گویند: "تصوّر نرود که حضرت ولی امرالله طبیعتاً مصروف  
بودند، بر عکس ظاهر مبارک هیلی وزانی و پرسترت بود،  
ایادی امرالله امilia کالینز در نظری از حضرت ولی امرالله چنین  
یاد می‌کند:

ولی محبوب ما عصیقاً و فطرتاً متواضع بودند. رمانی که امرالله  
گرفتار مصایب و مشکلاتی می‌شد، به مثابة شعله آتش به دفاع  
از آن قیام می‌فرمودند و در کمال تحمل چون سلطانی مقتدر با همینه  
و جلال صحبت می‌داشتند. اما از چنین بشری در مقام قاتی مطلق  
بودند.

این متواضع و غرور تی در سادگی زندگانی ولی عزیز امرالله جلوه گردید

زانوین بی شمار از سادگی گذران روزانه آن حضرت حکایت‌ها نقل کرده‌اند. حضرت هرم در موارد عدیده متذکر شده‌اند که ایشان در قطار درجه سوم به سفر تشریف می‌بردند و در هتل‌های ارزان قیمت ساکن می‌شدند. تابستانها که برای ورزش و سیاحت به کوهستان‌های سویس تشریف می‌برند، سال‌های سال در کلبه‌ای بسیار کوچک که کرایه آن روزی ۵۰ فرانک سویس بود آقامت می‌کردند. صاحب کلبه همیشه آن را برای ایشان نگه می‌داشت و همچو کاه کرایه آن را اضافه نکرد.

از کوکی عادت کرده بودند که در شب‌با روز یک وعده خدا میل می‌فرمودند و هرگاه اندوهی بر هیکل المصوّر عارض می‌شد، گاهی یکی دو روز خدا میل نمی‌کردند. این رنجها و تحمل مشقات بی شمار از مخالفین و دشمنان امر و بلایایی که بر اجنباب وارد می‌شد و سنگینی و ظایف دیگر از حمله عوامی بود که ماعت شد. قلب مبارک در ۶۱ سالگی یکباره از کار بیفت و آن طیور آسمانی به آشیان قدس پروان نهادید.

حضرت هرم در نطقی فرموده‌اند که آن حضرت دارای اعتماد به نفس عظیم بودند، ولی در عین حال توانع بسیار داشتند، به مقام ولایت افتخار و می‌هات می‌فرمودند و آن را معماً عظیمی شمردند. ایادی امرالله دکتر جیاگری در کتاب خود به نام شوقی افتدی مطلبی به این مضمون می‌نویسد که هر وقت آن حضرت راجع به ولایت

امر و مشقات و خطايف و نقشه ها والها مات و تصميمات آن

بياناتي سی فرمودند، چنان در عالم تجربه و انتقطاع اداری مقصود  
سی نفوذگاه گویی از شخصی دیگر مادی کشید.

کلیه نویسندهای که درباره آن حضرت قلم زده‌اند، اتفاق تظر  
دارند که آن وجود مقدس ملهم بالهای مات غیری و صاحب نصرت  
الله بودند. آثار بصیرت والهایم در کلیه محبوب‌داشتن مشهود و  
آشکار است. در دوره امور جزیری از قبیل تربیت نیازها و باعث‌گردانی  
پذیرایی از بقوسی که به حضور شان مشرف سی شدند، تا امور مهم و  
اصولی از قبیل طرح نقشه‌های توسعه و اشتغال امر و استقرار تسکیلات  
بهاي، دقت و خرافتی بی تغیر و بونغ و بصیرتی استثنای ظاهر -  
سی ساخته.

در طول سی و شش سال مدت ولایت، مداوماً و بلا انتقطاع در  
ملائمه و کوشش بودند و با وقوف کاملاً که به وضع عالم و جهیت بنی  
آدم داشتند، در کمال جرات و قوت روح عقظ مصالح امر را در جمیع  
اقدامات و محبوب‌داشتن در درجه اول اهمیت قرار سی دادند. حضرت  
حزم در نقطه مذکور به سه خصوصیت مهم آن حضرت اشاره سی نماید  
جرات و حسادت، قوه ابتکار و صرفه‌خوبی. آن حضرت چنانکه سیه  
اویای دین است، در برابر هیچ مشکلی عقب نمی نشستند، و اصول  
معقدات بهاي را فدای ملاحظات زودگذر نمی نمودند. در امور

بختف واژ جمله در اموری که در آنها سابقه یا تجربه‌ای نداشتند، اسکارنی  
به خرج می‌دادند که بعضی از اهل فن در نتیجه جوش بودن آنها اتفاقاً تردید  
می‌کردند و می‌همواره توفيق حاصل می‌شد.

حضرت روحیه خانم به نیروی حیاتی شگرف حضرت شوقی ربانی  
اشاره نموده و مطلبی به این مضمون موقوم داشته‌اند که آن وجود مبارک  
نمایر روح حیات بودند و پیمان می‌نمود که از هیکل اطیش قوه معرکه  
نایصه‌ای مائمه مختاری ساقع می‌شود. آن وجود مبارک در طرقی -  
حقیق اهداف آرام و قرار نداشتند و در جمیع شوئون فطرتیاً جدی او پیشور  
بودند. با کمال قوت و شدت افکار را متوجه امور می‌نمودند و در غایت  
اسعال و اجذاب به اجرای وظایف ولایت امری پرداختند و با عذری  
حارق العاده ساعتهاي طولانی که گاهی در روز از شانزده ساعت متجاوز  
می‌شد. کاری کردند

با این همه مشغله، در تزیین مشاهد مبارکه و مقام اعلی و قصر  
بهجن و دارالآثار و باغهای مجاور آنها و در طرح نقشه‌های مشارف  
- از کار به جزیی ترین نکات هنری و دقیق رسیدگی می‌کردند و با فرمی  
سوشاری که در وجود مبارکشان مشهود بود کلیه دسایل و امکانات  
لازم را زگوش و کنار حالم در غایت تدبیر و اقتصاد در یک جا گرد  
می‌آوردند تا هر یک از مقامات و مشاهد مبارکه و مشارف اذکار بهسن  
و چه در برابر انتظار جلوه گر شود. مقام اعلی که بنای مجلل آن ترکیبی از

زیبایی‌ای سبکهای مختلف معماری جهان است، از همیشه  
وچیزی از این حالت انتظار و مسحور کننده افکار است که از  
لرفت آن ناظران انگشت به دهان از بینادگذار و مهندس آنی  
آن باستایش و اعجاب یاد کنند و به همین سبب است که خضر  
آن را مملکه کرمل و مبلغ صامت نام نهاده اند.

جناب طراز الله سمندری ایادی امرالله درین باره مطلبی به این  
مفهوم مرفوم فرموده اند که پس از خروج خورشید و لایت و افق  
کوکب عنایت و صعود آن قمر تاباک از جهان خاک هر بار که به  
یقان اعلی مشرف گی شدم مصداق بیان مبارکش را همچون آنها  
میان درآسمان مشاهده گی نمودم. مردم از سراسر جهان برای  
سیاهت و تحقیق فوج فوج به حیفا گی آمدند و با هیبت و تعجب و  
حالات غریب این مقام مجلل را می بینند و تحسین و اعجاب خواشند  
لا با یکدیگری گویند و گوشوند و به دیار خویش بازی گردند.  
ایادی امرالله دکتر میاگری در کتاب شوقی اندی جویی از

کمالات و فضائل حضرت شوق ربانی دایا بیانی بدین و کلماتی دلنشیز  
تشرح کرده اند - نویسنده در درجه اول به ایمان و وفا بی میتهای  
آن حضرت اشاره گردد و می نویسنده که آن محبوب قلوب به قدرت  
و نفوذ امر حضرت بهاءالله اعتماد و اثکای بی چون و پرا و کامل و  
مطلق داشتند . در درجه دوم از نوآمایی آن حضرت به اینکه شون

پسری ھویش را جدا از مقام ولایت در نظر آورند، اشاره می نمایند  
ولی محبوب امرالله در حیات خصوصی به غایت ساده و متواضع و  
متقطع بودند و در اجرای وظایف ولایت بی نهایت مقتدر و دقیق  
و استوار.

نویسده در درجه سوم تواضع و انقطاع و محبت حضرت  
ولی امرالله را می ستاید وی گوید که آن حضرت همیقاً معتقد بودند  
که اسعد ادھار انسان موافقی آنی هستند و آنها را باید به بیت -  
خود نمایی و غرور و بکسر به کار بست. آن وجود مقدس درینچه حالی  
علاوه و آرزوی شخصی را بر وظایف ولایت مقدم نمی شمرند  
با وجود این هیمنه و وقاری حقیقی در وجودشان مشهود بود به شایعه  
که تغیر آن درینچه نقصی دیده نمی شد.

ارتباط قلبی ولی محبوب امرالله با منبع علم آنی و کسب الهام  
از طلعت فدیه یکی دیگر از امیارات آن وجود فدیه بود که به مدد  
آن موهبت عضی سفینه امر را در میان امواج سهمنگ جوارث  
هرن بیست هدایت می فرموند.

دیگر از سعادت ای آن حضرت اشیاق و افراد شعله سورانی از  
همشق و شور بود که از وجود مبارک همچون نور ساطع می شد،  
کلامشان پژوهش و بیانشان شوق اکنیز بود. هر کس که به آن کره نار  
تردیک می شد به قدر اسعد از آن شوق و شور نصیب می یافت

چه بسیار بودند کسانی که پس از زیارت آن حضرت پیکاره شده  
شود و ایمان نشوند، ترک یار و دیار گفته شد و در بازمانده ایام حیات  
به خدمت امیرالله مایم ماندند

دکتر جیاگری ثبات قدم واستقامت در تعقیب واجهای هر  
امری از امور را از شریفین سجاوی حضرت شوی ربانی می شمارد  
و می نویسد که آن حضرت پیوسته تأکید می فرمودند در هر امری باید  
به تدریج به مقامات بالاتر رجوع کرد، بهترین طریق رادر پیش  
گرفت و در هر حال یافشانی نمود. آن حضرت به من تعلیم داده  
- بودند که با ثبات قدم واستقامت باید هوا مرغی غیر ممکن راممکن نمود  
و هر کار مشکل را بخمام داد.

صفت مهم دیگری که نویسنده در وحد حضرت شوی ربانی  
مشاهده کرده است، فرزانگی و آزادگی بزرگمنشانه و خسروانه است  
حضرت اندیشه و بزرگی روح، علو طبع و ظرافت مسی و سلوك که  
جزء صفات موروثی آن حضرت نسل اند نسل بوده و سابقه آن  
تسلسله شاهان ساسانی می رسید، از جمله جلوه های مهم آزار  
و فرزانگی ایشان محسوب می شد.

و سرانجام نویسنده به قریب ادبی وقوت بیان و بنان و بنویف هست  
و لی عزیز امیرالله اشاره می نمایند. دکتر جیاگری تأثیر کلام مبارک  
در ایه بارانی تشبیه می نماید که در بیانی خشک بر ارض وجود بیارد و

زین با پیرادا بار و آباد نماید. حضرت شوقی اندی به قوت علم ولشن  
و به نیروی کلام تکلیف عظیم و حیرت انگیز ولایت امور سازمان داد  
تشکلات برآکنده امر را در سراسر جهان عملی ساخته و تنظم اداری  
تو زل ناید برآین آنی را استقرار چشیدند.

دکتر جیا شریحی نویسد که حضرت شوقی ربایی در نویسندگی  
به درجه‌ای از درخشنده‌گی رسیدند که تغییر آن را جز در آثار خلعت  
قدیمه شقیق نتوان یافت. ترجمه‌های ایشان به زبان انگلیسی درغا  
ضاعت و هنرمندی است. تأثیراتشان پر شور و جذب و برخاسته  
از روح امر و قلب مخلوک احساسات آنی ایشان است. شرشان -  
سکین و وزن و جملاتشان - طول و متمکم و در هر حال موحد حالت  
انتظار و استنتاج دقیق و بی چون و چرا است. خلاصه‌شان تمام اهل  
عالی از یار و اینیار است و از این رو بیانشان از همینه‌ای در خور و سعی  
علم انسانی میوه مند است.

حضرت شوقی اندی، شوقی شدید به تاریخ داشتند و احاطه  
ایشان به تاریخ حیرت انگیز بود. تاریخ ادبیان و تاریخ ظهور و سقوط  
مدنیت‌های جهان و به خصوص تحولات عالم بعد از ظهور حضرت  
باب در سینه مبارک خسته بود. در آثار مبارکه هرچاکه شرحی راجع  
به تاریخ داده‌اند، به خصوص در مقدمه‌ی تاریخ بنیل به انگلیسی ضمن  
شرح که راجع به اسلام و فراهم آمدن زمینه ظهور جدید مرقوم -

مرسومه‌اند، بنوی آن حضرت به عوان مورخ به خوبی آشکار است  
بلای بی‌پیشگان متعدد درباره بزرگی روح و فکر و عظمت اقدامات  
آن حضرت طی سی و شش سال دوره ولایت سخنها گفته و نکته‌ها  
پرداخته‌اند، ولی مسلم است که همه این گفته‌ها و نکته‌ها مصادق  
این شعر سعدی است که می‌گوید:

### جلس تمام گشت و به آخر سید عمر

ما همچنان در اول وصل تو مانده ایم

در سال ۱۹۵۷ سوا جام حیات منصری ولی محسوب امراللهی نیز  
به آهور سید، شی از شهای پاییز در شهر لیذن قلب پر مهر و عافیت  
نور دیده حضرت عبد‌البھا که شصت و یک سال در محبت و خدمت  
امراللهی پسیده بود، از حرکت بازماند. پیروان اسماعیل‌علیم در سراسر  
عالم مبهوت و مصیبت زده مرحای ماندند. رمس مبارک آن  
حضرت در قبرستانی سبز و ختم و بر رخت که رشک گلستان  
است، استقرار یافت. بر مقام مبارکشان ستونی زیبا و بر بالای  
آن کره‌ای نصب شده که عقابی طایی ذیک بر آن نشسته و نکره  
زمین را در زیر پال خود گرفته است. قصای قبرستان دلنواز و  
محظ است. هرسال روزهای بی شمار قطرات با این بر مقام مبارک  
بی‌بارد و در حضور و غیاب همه اصحاب سرشک می‌ریزد و هرگاه  
بدان قطع شود، قطرات آب که در شاخ و برگ درختان باقی مانده

بَسْتَ . قَطْرَهُ قَطْرَهُ ، آيَاتُ آيَاتٍ بِرَأْنَ مَقَامُ مَقَامٍ  
كَمْرَهُ وَسْتَونَ وَلِهُ هَارَاهِ شَوِيدَ تَابِلَكَهُ اندَكِي ازِدِينَ اينَ جَهَانَ رَايَهَانَ  
عَزِيزَهُ مَقْتَهُ دَرِيَارَ غَرِيبَهُ اداهَمايدَ .

رَبَّا وَفَقَاتَ عَلَى مَعْرِفَةِ أَمْرِكَ الْعَظِيمِ

وَالْحَلْوِ يُخْلِقُكَ الْكَرِيمُ .

وَالسُّلُوكُ فِي مِنْهَاجِكَ الْقَوِيمِ

يُفَضِّلُكَ الْقَدِيمُ وَجُودُكَ الْعَصِيمِ

إِنْكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ . إِنْكَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

بِذَهَ آسْتَانْشَ شَوْقِي

درس یازدهم

## مناجات شروع

### وحدت حالم انسانی

جمال قدم در لوح اتحادی فرماید:

ای اهرا ب مختلفه به اتحاد توجه نمایید و به  
نور اتفاق منور گردید. لوجه الله در مقری -  
حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از  
میان بردارید. تا جمیع عالم به انوار نیراعظم  
نائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر  
یک سریر جالس ...

.... بعفند ایقان انسام او هام و اهلا  
را بستکنید و به اتحاد و اتفاق تمسک نمایید

کودش:

〔خطاب به مریم〕 امروز موضوع درس ما وحدت حالم انسانی است  
اگر اجازه بدید من میخواهم سوالی بکنم و بعد با جواب آن واژد -  
بحث وحدت نوع بشربیشیم

موبی :

فکر خوبی است، اگر دوستان دیگر موافقند، سوال کنید  
شاید دیگر دان : شاید

موافقتم

کورش : چرا این همه تو س وحشت در دنیا و جهود دارد ؟

موبی :

من قبل از جواب دادن به سوال شما میل دارم سوال دیگری بکنم  
مردم جهان از چه چیزی بیشتر بحی رسد ؟  
کورش :

من فکر بکنم از فقر و گرسنگی

بهرام :

به تظر من انسان از جنگ و ناامنی بیشتر بحی رسد .

عثایت الله :

انسان از مرگ و بماری بیش از چیزهای دیگر و حشت دارد

بدیع الله :

من گفان بکنم انسان از هیچ چیز پنهان نداره همنوع خود بخوبی تو سد

حسین :

من با تضرع بدیع الله موافقتم

ظاهره :

من معتقدم هر کس از چیزی حی تو سد، یکی از بیماری و مرگ، یکی از بی آبرویی، یکی از فقر و گرسنگی و یکی از جنگ و ناامنی  
بنیله:

من با تظر طا هره موافقم و نی فکری کنم بدترین ترسها، ترس  
از سهایی و بی پناهی است.

مری:

نظر حمه شما راشدم. من خودم درجایی خوانده ام که بشر  
از هیچ چیز دواین دنیا به آن اندازه که از همنوعان خود داشت.  
دارد، نهی ترس و نترسیده است. بلامایی که انسان بر سر همنوعان  
خود آورده قابل مقایسه با سایر ملائما و مصیب نیست.  
انسان نه از دیو نه از شیطان، نه از زلزله نه از آتش‌سخان، نه از دریا  
نه از طوفان، نه از گرگ خونخوار نه از پلک میزدگان، نه از حار  
و نه از عقوب به اندازه نوع خوبیش نهی ترس و همچنین نه از خدا  
و نه از روز جزا. درگذشته چنین بوده و امروز هم چنین است.  
البته نهی خواهم گویم که بعضی از دوستان جواب درست ندادند  
زیورا مسلمان اور دمانی یافت که بزرگترین بیم را از قهر و غصب آئی  
دارند، یا از مرگ و بیماری یا از جنگ و ناامنی.

هکورش:

شاید چه دلیلی فرمایید انسان از نوع خودش بیشتر از هر

چیز دیگری می ترسد؟

حسین:

من از بیان الله و حسین خواهش می کنم دلیل این را بگویند:

بیان الله:

من فکر می کنم که نیکیها و احساسات لطیف و محبت و خیرخواهی از قلب و روح انسان سرهشمه می گیرد. زشتیها، احساسات خشن و دشمنی و بدخواهی هم در قلب و روح انسان خانه می کنند و باعث - مدحکتی و مصیبت می شود. پس می شود گفت این مردم هستند که برای یکدیگر رفع و حذاب ایجاد می کنند یا باعث شادی و سروری مو زیرا قلب و روح هرگروه به نوعی تربیت شده است که با گروه دیگر فرق دارد.

حسین:

من برای این موضوع دلیل تاریخی می دانم. جنگها و کشتهای خونین به وسیله افراد بشر به راه می آفتد و هدف آنها از میان بدن افراد - بشر است. از روزگار قدیم قتل عام ملت‌های مغلوب به دست - آشوریان، بابلیان، بعضی از امپراطوران ظالم روم و ایران، و استکندهای دیگران، خون‌مریزیهای وحشتناک آسیا، چنگیز، تیمور لنگ، جنگهای صلیبی - جنگهای کاتولیک و پروتستان - کشتهای بومیان آمریکا و آیا نو سیه و افریقا به دست مهاجمین اروپایی - جنگهای خوین

قوت نوزدهم، دوچنگی جهانی و حشمت زاد رقیب بیستم، همه افراد  
بشر مرضد یکدیگر برای نمودند. در طول تاریخ صد ها و هزارها میلیون  
نقوس در چنگها کشته شده، شهرهای آباد ویران گشته اند و صد ها و  
هزارها میلیون انسان بی کنایه اسیر و آواره پریشان گردیده اند. به تصریح  
من این بزرگترین دلیل است که نشان می دهد انسان بزرگترین ستمها  
را از همنوع دیده و از همنوع خود بیش از هر چیز دیگر می ترسد.  
مرنجی:

هر دو توضیح درست است. مطلبی که من می توانم اضافه کنم.  
این است که از چنگهای ناپلئون در اوایل قرن نوزدهم تا به امروز  
یک روزی بدون چنگ و خوبیزی به شب نیامده و نوع بشعر همچو  
شبی را بدون بیم و هراس به سحر ترسانده است

ظلم و ستم سراسر عالم را احاطه نموده، تعاق و دشمنی قلبها را سیاه  
و خلق و خوی انسان را بتابه کرده است. اتویا بر ضعف اجور و جفا روا  
می داشند، دول و مملک در فنا بیت قوت و احتساب + جان هم انتاده اند  
اشتلافات دینی، مذهبی، تراثی، قومی، سیاسی، لسانی، صیغه ای چهار  
عینه ارکان هستی عالم را تزلزل و قلوب را مضرب و تقویں را خا  
پریشان نموده است.

امروزهم علاوه بر همیش مصابیتی که دامنگیر نوع بشر است، خطر  
چنگ اتفاق مانند سایه سوم بر سو جامعه انسانی گسترده است و

تمدن جهان را به نابودی تهدید می‌کند. باعث و بانی همه اینها نیز  
بشتراست و نه پیروزی دیگر.

ظاهره:

منی خواهم برسم، مطابق که گفته شد، چطور به وحدت عالم انسان  
مریوط ی شود؟

مرجی:

بله، مطلب همین است، به تظر اکثر بزرگان عالم هدف اصلی  
انسان در این جهان نیل به سعادت حقيقی است. و باز مردمان بزرگ  
جهان سعادت را در آرامش و سکون قلبی و سوره رو هانی و بشارت جان  
و وجود انسان می دانند. بدینی است تازه مانی که ترس و وحشت، و  
اضطراب و تزلزل خاطر و جود رارد. و انسان از بنی نوع هویش هراس است  
است، نه آرامش و سکون حاصل ی شود و نه سوره و بشارت قلبی  
دست می دهد. اعتقاد اهل بنا این است که سعادت حقيقی در بر تو  
وحدت جامع انسانی و از میان رفتان دشمنی و اختلاف حاصل ی شود  
 فقط در این صورت است که وحشت و اضطراب زایل خواهد شد و  
 دیگر انسان از انسان وحشت به دل راه نخواهد داد. حضرت -  
 عبد البهای، در خطابات مبارکه بیانی به این مضمون می فرمایند که بشر  
 شش هزار سال است که کفر و جنگ و جدال و حرب و قتال است  
 شایسته این عصر چنان است که نوع انسان خاندان واحد گردید و

تعصیات و خصومتها را بیل شود و صلح آنها استقرار ماید .  
در مقامی دیگری فرمایند :

قرون ماضیه قرون جبل بود، الحمد لله این قرن قرن علم  
است، قرن اخلاق است، قرن تقدّم است، قرن اکتشاف  
حقایق اشیاء است . عقول قرقی نموده، دایره افکار -

اساع یافته، سواوار عالم انسانی در این قرن وحدت عالم  
انسانی است تا جمیع فرق یک فرقه شوند و این تعصیات  
دینی و تعصیات جنسی و تعصیات ولنی و تعصیات سیاسی را  
ترک نمایند ... در واقع که در ایران از فرق و ملل مختلفه،  
فرس بود، ترک بود عرب بود، محسوس بود، و میبد و نصاری  
و مسلمان بود، در همچو وقی هضرت بهادالله مائده  
آفتاب از شرق ظاهر شد . علم وحدت انسانی بلند فرمود  
چنان اقوام مختلفه را الفت داد که اگر شخصی در مجامع آیدا  
وارد شود، نهی داند کدام مسیحی، کدام مسلمان، کدام یهودی  
کدام زردشتی است .

و در خطابی دیگر نوع انسان را به این بیانات امید بگش بشارت می دهد :

هر انسان مضافی شهادت می دهد که این روز، روز بدیع  
است و این عصر، عصر خداوند عزیز . عصریب جهان .

بیشترین گردد، دوز وحدت عالم بشر است و احتماد . .  
جیمیع ملل . . . عنقریب وحدت عالم انسانی در قطب آفتاب  
موج زند، جدال و تراع نهاده، صالح اکبر بدز خشد، جهان جهان  
تازه شود و جیمیع بشر برادر گردند . .

و اما اینکه چطور این مقصد جلیل در این جهان برآشوب و آنکه از  
تعصب و کین حامه عمل خواهد پوشید، آن حضرت قوه کلمه الله را  
دستیله نتوذ در قلوب و واسطه اتحاد و اتفاق جهان و جهانیان معرفی  
سی هر ما بیند :

اليوم جز قوه کلمه الله که محیط بر حمایت اشیاء است، عقول  
و انکار و ادراجه انسانی را در ظل شجره واحد جمع سواند. او  
است نافذ در کل اشیاء و او است محرك نقوص و او است  
ضابط و رابط عالم انسانی . .

ای پوردگار یاران را کامکار کن و به چنودیت همدم و دمساز  
فرما، قلوب را نورانی فرما و وجهه را رحمانی کن، تا بسیان -  
محبت و مهربانی در عالم انسانی تأسیس گردد و نوع بشره  
یکدیگر مصون و مهربور کردن. شرق دست در آغوش عرب  
نماید، فرنگ بی درنگ مسیل محبت پوید، ترک، تاجیک  
را هدم داند و هم آغوش و مهربان شمرد. کل باهم درنهایت  
الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت نمایند، بیخانگی نهادند  
و ذکر اعیان نشود، همدیگر را آشنا و یار و غمگساد کردن. ای  
پوردگار این شب تار را روز روشن فرما و این بعض و  
عداوت بین ملل را به انسخ محبت مدل کن تا عالم امیریش  
آسایش یابد و جهان پر غرور از عالم الی نصیب موفور  
جوید. تویی مقدار و تویی بخشده و درخشنده و بینا

درس دوازدهم  
مناجات شروع

تریست و تعلیم (۱۱)

جمال قدم می فرمایند

حضرت موبودی فرماید انسان را به مثابه  
معدن که دارای اعجارتگریمه است مشاهد  
نمای. به تربیت جواهر آن به معنیه شیوه دادید و  
عالی انسانی از آن مستفعت گردد.

در آثار مقدسه مذکور است که قوای استعدادهای مختلف در  
حقیقت انسان مکنون است که به برکت تربیت ظاهر و آشکاری شوند  
جمال قدم در بیانی چین می فرمایند:

.... جوهر انسانیت در شخص انسان مستور باید به صیقل

تربیت ظاهر شود. این است شان انسان

در نظر اهل ادبیان از برای نوع انسان امری مهمتر از تربیت و  
تعلیم وجود ندارد و هر خیر و برکت از آن حاصل می شود. اهمیت  
تربیت و تعلم را با توجه به دو حقیقت اساسی می توان تشخیص داد.

۱. تربیت و تعلیم اعظم وسیلهٔ ترقی و کمال نوع انسان است
۲. رسالت انسیای آنی در درجهٔ اول تربیت و هدایت نوع بشر است

### حقیقت اول

حقیقت خست را از طریق یک مقایسه ساده‌ی می‌توان ادراک نمود - مقایسه مردمی که از تربیت و تعلیم بی بهره‌اند با مردمی که از آن نفیی کافی داشته و به ترقیات علمی و فرهنگی عظیم ناصل گشته‌اند بعضی از مردمان ابتدایی درجهان کنونی وجود دارند که بسیاری از بركات نقدن جهان را نمی‌شاستند و حتی از پیش‌رفتهای ملل دیگر در قرون گذشته محروم وی خبر نداشتند . در این عصر علم و صنعت، بعضی از ایشان در سیاستها و جنگلها سرگردانند . خانه و مسکن مناسب ندارند، شهر و روستا ندارند، از مدرسه و بیمارستان محروم از حلوم و قیون بی بهره‌اند، وسائل صنعتی قدیم و جدید را نمی‌شاستند بعضی دیگر در کلبه‌های ساده وابتدایی، که از چوب و علف و نی و کتف ساخته شده، زیست می‌کشد . از بعثت خواهند و نوشتن نفیی ندارند، قادر به ثبت و قیام زندگانی نیستند، تاریخ گذشته ایشان در تاریکی بی جبری از یادها رفته و فراموش شده است .

بسیاری از این مردم محروم، از وجود فاره‌ها و کشورها و مملو داده‌اند دیگر جهان بی اطلاعند . بعض از آنان همنواعان خویش را

می کشند، پاره پاره می کشند و گوشت آنها را می خورند. این اقوام در چیکان جمله هزایفات گرفتارند. هادوگران نادان بر عقل و فکر شان فرمان - می دانند. بعضی از ایشان هنگام بخورد با بیگانگان هراسان می شوند و آگر متواشند حمله می کشند و آنان را می کشند و آگر از عهدہ بر نیایند می گردند و خود را از انتظار مخفی می کشند.

(بدجتنی های آمان بسیار و گوناگون است. اکثر اطفالشان در خرسالی می میرند. بیماریهای ناشی از سوء تغذیه و گرسنگی، نایاگی و آلوگی محیط زیست و بیماریهای میکروبی باعث مرگ و میر کوتاهی عمر افراد می گردد. عادت های نامطلوب و موهم هاست و افکار خرافی نیز از مصائب و ملایای زندگانی ایشان است)

در طرف دیگر، مردمان با علم و فرهنگ وجود دارند. این گروه از افراد پیش رومند و بیان به پیش فتها در خشان نایل گشته، ممالک خویش را بآباد ساخته و از منابع و متأله به بیشترین وجه ممکن میر دارند کرده و زندگانی خود و دیگران را سرو سامان داده اند. بسیاری از بیماریهای مُسری را از میان برداشته و در پیشگیری و معالجه سایر امراض به پیش فتها تحسین آمیز دست یافته اند.

این ب اکتشاف و شناسایی سراسر کرده ارض و عمق دریاها، قطبها و جنگلها و معدن و منابع توفیق یافته اند. از چندی پیش قدم در راه اکتشافات قضایی نهاده و به پیش فتهای حیرت انگیز نایل

گشته اند. مردان بزرگ علم و فرهنگ درین ایشان ظهور نموده و در خدمت به نوع و بشردوستی سرمشقهای نیکو عرضه داشته اند. طبیعی است که از خود پرسیم چرا برخی از مردم تا آن حد در راه  
و محرومند؟ و بعضی دیگر از شخصیتای گوناگون بهره مندند؟ حواب  
این سوال روشن و ساده و قاطع است. گروه تحشت از تربیت و تعلیم و  
صیغح و از مریضان داناآگاه محروم بوده و گروه دوم از تربیت و تعلیم  
مطلوب و از مریضان بیباودان انصیب داشته اند.

### حقیقت دوم

در باده حقیقت دوم باید گفت که هرگاه یکی از مظاهر مقدسه -  
تعالیم خوبیش را درین ناس منتشر نمود، در عالم وجود ترقیات عظیم  
رخ باد و دریحیات اجتماعی حرکت عظیم پدیدار گشت. در آثار بیهای  
مذکور است که انسیا بریان حقیقی عالم انسانند و از جانب هدا و ند  
مامورند قلوب و ارواح را تربیت نمایند و به تدبیب اخلاق و صفات  
اعقام فرمایند.

بسیاری از مد نیتهاي بزرگ جهان به برکت تعالیم انسیا به وجود  
آمده است. حضرت ابراهیم در باد داد تاریخ، نسلی پر بار و پر وانی  
قداکار به بیاد گار گذاشت و سوزمین کنگان را آباد نمود. حضرت موسی  
قوم اسیر و ذلیل اسرائیل را تربیت فرمود. ترقیات ایشان به جای رسید  
که حکماء یوتیان نزد بزرگان نیبود علم و حکمت آموختند و شهرو

روزگار شدند.

تقدیم ایران قبل از اسلام حاصل تعالیم عملی و روحانی حضرت روزگار شد بود. آن حضرت تعلیم فرمود که عالم وجود گرفتار جدال خیرو شرآست. وظیفه انسان این است که بگوشد تاینکی بر بدی و خیر بر شر خوب شود. گفتار نیک، اندیشه نیک و کردار نیک و نیز راست گوی و حفظ صیغت و قدر شناسی از مواجه عالم خلقت و ضرورت -

سخت کوشی در زندگانی از تعالیم مهمه آن حضرت بود. این تعالیم به پیورش مردمی ساعی و کوشای علاقه مند به حفظ فرهنگهای ملل و اقوام تابعه منجر گردید.

حضرت میسح مردم فلسطین و روم و یونان را به موجب تعالیم دوچاری و به روح محبت و خیرخواهی و صاحبدوستی و مصالحت جویی - تربیت فرمود. مدنیت و فرهنگ مسیحی و حلم و هنر غنی آن از - شونه های کم تغیر تاریخ عالم است.

حضرت رسول اکرم ملت عرب را تربیت فرمود و فرهنگ و مدنیت در خشان اسلام را بنیاد نهاد. در روزگاری که در باریان اروپا به مازگی توشن نام و نشان خود را ای آموختند، مسلمانان در شهرهای اسپانیا و ممالک اسلامی دیگر کتابخانه های بزرگ با حد ما هزار کتاب علمی و ادبی و دینی داشتند و به مطالعات علمی و فرهنگی و تحقیق در آثار حکماء بزرگ چون سقراط و افلاطون و ارسطو و دیگرانی پردازند

ادیان با ترتیب روح و قلب نقوس انسانی انقلامات عظیم در جهات  
روحانی و عملی و اجتماعی بشر پدید آورده‌اند. سایر ترقیات عالم فرع  
این انقلاب‌های روحانی در احوال مردم روزگار موده است.

بعضی از حکماء مادی کمان برده‌اند که ترقی و سعادت نوع بشر  
در درجه اول تابع اصلاحات اقتصادی و مالی یا اجرای عدالت اجتماعی  
یا توسعه قوای جنگی و نظامی است. اینها خوشبختی نوع انسان  
را در درجه اول منوط به تربیت روحانی و اندیشیدن و سایر -  
اصلاحات را فرع آن سی شماره

ما به اموز مشاهده نشده است که حکما توانسته باشد با اصلاحات  
موردنظر خود - بدون استفاده از تربیت آنها - وسیله سعادت و ترقی  
ملتی را فراهم آورند. افلاطون فیلسوف نامدار پیش از آنکه عقاید  
راجع به روش اداره جامعه بیان نموده یکی از خویشاوندانش جزیره  
در افیخاروی گذاشت تا او عقایدش را درین مردم آن جزیره بیازماید  
وی آن حکیم نامدار درین امر توفيق یافت و سراجام از آن دست گشید  
حضرت صدالبها، در خطابات مبارکه‌ی فرمایند:

... خلا سفة هر چند تربیت خود و نقوس قلیله نمودند، لکن -  
تربیت عمومی نتوانستند هر قویی از تربیت فوق العاده عمومی  
عاجز است، مگر قوه روح القدس.  
اما حضرت مرسی که نشی ساده و علم نیاموخته بود به قوه

کلمه الله نبضی بزرگ بنیاد نهاد، قوم خود را از اسیری در کشور  
نصریجات داد و به اراضی مقدسه هدایت نمود. به برکت تعالیم  
آن حضرت مدینیتی بزرگ به وجود آمد و آن قوم اسیر بر سایر اقوام  
زمان خود تقدم و پرتوی یافت. X

انیاء امام عالم را تربیت روحانی و آئین نمودند و معرفت و  
آگاهی حقیقی تعلیم دادند. در نتیجه تربیت روحانی و آئین امکان -  
اصلاحات اجتماعی و اقتصادی نیز فراهم گشت. آما به فرموده حضرت  
عبدالبهاء، حکماء مادی از این امر عاجز شدند و هر چند وسیله ترقی  
مادی فراموش ساختند، ولی تربیت روحانی و اخلاقی را عامل گذاشتند  
در نتیجه مشکلات و مصائب عظیم رخ نمود. اکثر جنبه‌ای خوین و  
ناپس امامینهای اجتماعی در گذشته و امروز از عواقب این ضعف و  
ناتوانی بوده است و امروز ما شاهد هولناکترین نفرت‌های این  
ناتوانی طلطای مادی در سراسر جهان هستیم.

## حکم تربیت و تعلیم در دیانت بجایی

تربیت و تعلیم از جمله مهمترین تعالیم جمال قدم است. در  
آنار مبارکه در اهمیت تربیت تأکید آکید به عمل آمده و احکام محکم  
و میمین از برای حصول این مقصد مقرر گردیده است. حضرت -  
عبدالبهاء می فرمایند :

”... آگو سوال نهایت که در حق حضرت بھا، اللہ چہ اعتماد دارید  
بگویید آن حضرت را اول معلم عالم و اول مری عالم در این عهد  
بی دایم

در بیانات دیگر، جمال مبارک را به لقب «اعظم مرتبی بشر» و  
«اعظم مرتبی عالم انسانی» ستایش و تکریم بفرمایند  
نفس مقدس حضرت مولی الوری تربیت یافته جمال قدم بودند.  
عطفت مقام و مکارم اخلاق حضرت عبد البجهاء، راسیاری از بزرگانی  
که به حضور شان مشرف شده‌اند، شهادت داده و در کتب و آثار و  
اشعار بثبت و خبیط بخوده‌اند. حضرت ولی امر الله وجود مبارک  
حضرت مولی الوری را مثلاً اعلای شریعت مقدس بھائی یعنی -  
هالی توین نصونه بریست آنی و اخلاق و کمالات دینی خوانده و -  
مؤمنین را به پیروی از شیم مبارک دعوت فرموده‌اند.

در کتاب مستطاب اقدس امور احیل و مقدم تربیت به صورت  
یک حکم محکم مذکور گشته و خطاب به والدین و بیت العدل این  
کلمات نازل شده است :

مذکوبَ عَلَى كُلِّ أَبٍ مُّبِينَةٌ أَنْهُ وَيْسَهُ بِالْعِلْمِ وَالْعَظِيْمُ  
دُوْنَهُمَا عَمَّا (عَيْدَدٌ فِي التَّوْحِيدِ وَالَّذِي تُكَلِّمُ مَا أَمْرَهُ  
فَلَمَّا هَنَاءَ أَنْ يَأْمُدُوا مِنْهُ مَا يَكُونُ لَازِمًا لِتَرْبِيَتِهِمَا أَنْ  
كَانُ غَيْرًا وَاللَّهُ يَرْجِعُ إِلَيْهِ بَيْتُ الْقُدْلِ أَنَا جَعَلْنَا هُمَّا مَأْوَى لِفَقَرَاءَ

و المسکین . اَنَّ الَّذِي رَبَّنَا اَرَأَنَا مِنَ الْاَبْنَاءِ كَانَهُ رَبُّ  
اَحَدًا بَنَائِي عَلَيْهِ تَهَامِي وَرَحْمَتِي الَّتِي سَبَقَتِ الْعَالَمِينَ ۖ

دراین حکم آنی تأمین وسائل تربیت در درجه اول بر عهده  
پدر و مادر است و در درجه دوم بیت العدل این مسؤولیت را برابر  
عهده دارد . بنابراین هم افراد در مقام پدر و مادر ، و هم جامعه  
از طریق بیت العدل موظفته وسائل و امکانات تربیت را فراهم  
آورند . دراین امر مبادر به هیچ وجه قصور و احتمال جایز نیست .  
حضرت عبده البها ، در تبیین و تشریع و طایف مسؤولین تربیتی فرموده  
ای تقویت مضمونه از نصوص آله‌یه چه در کتاب اقدس و چه  
در سایر الواح این است ، باید پدر و مادر اطفال خویش را تعلیم -  
علوم و آداب نمایند . یعنی علوم به قدر لزوم - تا طفای بیسواند  
خواه آمات خواه ذکور . آگر چنانچه عاجز باشد ، بیت العدل -  
تکفل تعلیم آن اطفال را بنماید . در هر صورت باید طفلی بی تعلم  
بماند . این از جمله فرائض قطعیه است که احتمال در آن سبب  
تفه و غصب آنی می شود

هو اللَّهُ

ای شمعهای دست افروز جمال مبارک، الحمد لله به نور  
معارف روشنید و در اکتساب فضائل درنهایت جهد و  
جهت، مقتول درگاه ایهایید و شرخواران دشی علوم و  
مثون در مکتب توست. از خداخواهم که چین در علوم  
مهارات یابید که شهیر آفاق گردید و سیر اهل اشراق  
شوید. سبب عزت امرالله گردید و منظهر الطاف جلال  
ابنی شوید

وصلیکم البهاء الابراهی

مع

مناجات حافظه

## تربیت و تعلیم<sup>(۱۲)</sup>

چنان قدم سی فرمایند :

انسان به مثابه پولادی است که جو هر شیوه  
مسئول است به ذکر و بیان و نصیحت و  
تربیت جو هر آن ظاهر و همین‌گاه در داد و  
آگر به حال خود بجاذب زنگ مشتبیات -  
نقس و هوی او را معدوم سازد .

## معام مری

در درس قبل تأثیر وجود مسعود اینیا در معام مریان  
عالی انسانی مورد بحث قرار گرفت . مری در دیانت بهایی دارای  
مقامی شریف است . به فرموده حضرت عبد‌البهاء ، هر نفسی که  
به تعلیم و تربیت فرزندان جامعه قیام نمود ، به « باضبانی بستان  
آلی » اقدام نموده و « ادیب عشق » محسوب است . در کتاب  
مستطاب اقدس از برای معلم و مری از اموال ناس حق ارث .

میین گشته است . این حکمی است که در ارایان و مسالک عیشان  
نمایش ندارد .

جامعه بهایی و به حضور اطفال درس اخلاق نیز به پیروی  
از طلعت قدسیه، مریان را به پاس خدمات ذی فقیرت، صورت  
تعظیم و تکریم قراری دهند . حضرت عبدالبهاء، در شان ایشان  
می فرمایند :

... معلمان خادمان حضرت رحمائده، زیرا قائم به این  
خدمت که صفات از عبادت است؛ لهذا باید شما هر دوی  
شکرانه نمایید که تربیت اولاد روحانی می نمایید . پدر  
روحانی اعظم از پدر جسمانی است، زیرا پدر جسمانی  
سبب حیات جسمانی است، آما پدر روحانی سبب  
زندگانی حاده ای . این است که از وراث به مرجب  
شریعت الله محسوبند .

منابع کسب تربیت  
تربیت و تعلیم تأثیر و تقویتی است که از منابع مختلف بر روح  
و فکر و اخلاق و رفتار انسان وارد می شود .

اینک معمترین منابع تربیت را از نظر می گذاریم  
۱- مادر . محتسبین منبع تربیت مادر است . مادران حاجات -  
فرزندان همیش را بر می آورند و از جسم و جانشان مراقبت

سی نمایند . در همه حال باشوق و مهربانی و ناز و نوازش و لخند  
و لالایی و حواندن خریات جمال مبارک ، سخن گفتن با نوزادان  
و پا به پا بردن و تحسین و تشویق ایشان ، احساسات لطیف پرورش  
سی دهنده و بذر قدا کاری و گذشت و مهربانی و غم خواری در -  
مزمع قلوب می افشا شد .

۲- تدریز . پدر در تأدیب و آگاهی اولاد اقدام می نماید ، در امور  
نظم و دقت طلب می کند و در اجرای وظایف رعایت اصول را .  
مهم می شمارد . فرزندان خویش را به پایداری در دشواریها و سخت  
کوشی و در تعقیب هدفها و مداده مت و مقاومت در تلاشهای  
زندگانی تشویق می نماید و به این وسیله قوت اراده و عزم جرم و  
تحمل در برابر مشقات تعلیم می دهد و همت و تصمیم استوار -  
می آموزد .

۳- برادران و خواهران - برادران و خواهران در حکیم و تقویت  
تقلیبات پدر و مادر یکدیگر رایاری می دهند و در پیروی از آداب  
زندگانی و مناسبات اجتماعی و حل مسائل مهم زندگی راه و روش  
والدین را تعقیب و تقویت می نمایند .

۴- محیط انسانی . محیط انسانی مشتمل بر خویشاوندان ، معاشران  
مسالان و همدرسان و همکاران و گروههایی که رعایت آداب  
وارز شهای عمومی را لازم و مهم می شمارند . این منبع که از

مهمترین منابع تربیت محسوب است، عامل نفوذ اجتماعی نیز خوانده می شود.

۵- محیط فرهنگی. کتب و آثار علمی و صنعتی و هنری، بنایها، موزه‌ها، مدارس و دانشگاهها و کلیه افزاییده‌های فرهنگ بشری نفوذ و تأثیر عمیق در تربیت و تعلیم دارند. کسانی که شیفتۀ کسب را تش و معرفت اند از مطالعه و کنجکاوی در این قبیل آثار تجربه‌های سودمند و آموزنده می‌اند و زند و مایه علم و فرهنگ خویش را افزایش می‌پوشند.

۶- طبیعت. طبیعت و محیط جغرافیایی با حجم مطالعه زیبا و دلفریب خود در نظر افراد هوشیار دفتر معرفت کردنگار است. بسیار بوده اند کسانی که از مشاهده طبیعت علم آموخته و تجربه اند و هستند. مشهور است که نیوتون به مشاهده سقوط سیب از درخت قوه جاذبه را کشف نمود. خواصی و اصول زندگانی گیاهان و حیوانات و تظم حوارث طبیعی در اثر مشاهده و مدافعت در کتاب طبیعت بر نوع بشر آشکار شده است.

۷- مردمی - مردمیان دانای و هوشمند تعلیم خط و سواد و علم و آداب و صنایع و فتوح را برعهده دارند. بسیاری از تعلیمیانی که از منابع مختلف حاصل می‌شود، مردمیان در تکمیل و تعقیب آنها می‌کوشند تا هدف و مقصد جامعه از تربیت و تعلیم اطفال به

درستی عمل شود .

۸- ادیان آسمانی بزرگترین سرهشتم علم و معرفت -  
محسوب می شوند . تربیت قلب و روح و فلیم معنی عالم هستی به  
محب تعالیم دینی حاصل می شود . ادیان به نوع بشر تکالیف و وظایف  
فردی و اجتماعی تعلیم می دهند و از هوالم روحانی در فوق عالم مادری آنکه  
می فرمایند . خدا شناسی و پیوستگی با عالم الی در روانی و اصلاح اهلا  
و نطفیلی و مفات انسانی و تقویت خوبی حیوانی که در تربیت افراد بشر  
نیز ماستد طبیعت جانوران مکون است . در اثر تربیت دینی و آنکه  
حاصل می شود .

کسب علم و آداب کوششی است که نایان زندگانی ادامه دارد  
در امار اسلامی مذکور است که اطلبوا العلم من المهد الى اللحد .  
و شاعر حمین معنی راچینی باین مفهوده است .

چینی گفت پیغمبر راست گوی

زگهواره تاگور دانش بجوي

سرمایه علم و دانش بشری و آن غصیم است و نهایتی ندارد .  
تربیت اخلاق و آداب نیز به حدودی محمد و دینیت . عمر انسان  
نیز کوتاه است . بنابراین کسی نمی تواند در فرصت کوتاه زندگانی به  
سرحد علم و کمال ناصل شود . جمال قدم در این باب به اهل عالم  
چینی تضییحت می فرمایند :

أَجْعَلُوا أَشْرَاكَكُمْ أَفْضَلَ مِنْ عَسْتِيكُمْ وَعَذَّكُمْ  
أَحْسَنُ مِنْ أَمْسِكُمْ

اسنان آگاه و هشیار از هر واقعه زندگانی درس عبرتی آموزد  
شیده‌ایم که از لقمان پرسیدن: ادب ازکه آموختی؟ گفت از بی ادبان  
مقصود این است که آن حکیم دانما چون در بی ادبان نظری کرد و نوشت.  
خلق و خوب بدی کردار شان را مشاهده می‌خود پسندی گرفت و عبرت  
چ آموخت.

ملکه مهمتم دیگران این است که ایام کودکی و نوجوانی مساعد ترین  
موسم کسب تربیت و تعلیم است. آنچه در این سالها آموخته شود  
در طلب و روح نفس می‌بندد. دانشمندان این سالها را دوره خو-  
پذیری و نقش پذیری حواذه‌اند. حضرت عبد البهاء، در باره اهمیت  
این دوره می‌فرمایند:

طفل مانند نهال تازه است، به هر قسم تربیت نایی نشوء  
نماید. اگر بر راستی و درستی و حق پرسنی سرو رانی نهال مستقیم کردد  
و دره مهایت طراوت و لطافت نشوء نماید والا به سوء تربیت از  
استقامت بیقد و اغوجه حاصل نکند و دیگر چاره ندارد.

در اثمار اسلامی آمده است: الْعِلْمُ فِي الصِّغْرِ كَالْقُسْطُ فِي الْحَجْرِ

سعوی علیه الرحمه شاعر بوآنای شیرازی فرماید:

هر که در خودش ادب نکند در بزرگی فلاح ازا و برهاست

چوب تر را چنانکه خواهی بیچ نشود خشک جز به آتش راست

## حَوَّالَهُ

ای خدای مهریان، ای رب الجنود، شکر ترا که این اطفال  
صغریر را بر بالفان کبیر ترجیح دادی و به الطاف خوش  
اضناع دادی، هدایت فرمودی، عنایت کردی، نورا.  
خیشیدی، روحانیت دادی، ماراموفق برآن فرما که چون  
به بلوغ رسیم به خدمت ملکوت پردازیم، سبب تربیت  
دیگران شویم، چون شمع روشن گوئیم و چونه ستاره -  
بد رخشم، تویی دهنده و بخشنده و مهریان

ع

## مناجات شروع

### تربيت جسماني

حضرت عبدالبهاء، در کتاب مفاوضات

حفر مایند:

واما تربیت حسماي به جهیت نشوونهای  
این جسم است و آن تسهیل معيشت است  
و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت

مرجع:

دوسان عزیز، بحث امروز ما را راجع به تربیت جسمانی است  
حضرت عبدالبهاء، در کتاب مفاوضات به سه قسم تربیت اشاره  
فرموده اند: تربیت روحانی، تربیت انسانی، تربیت جسمانی.  
تربیت روحانی یا آلسی وسیله اکتساب کمالات آلسی است. در این  
باره مطالب مشروح در سالهای قبل و در درسهاي پیش خوانده ایم.  
تربیت انسانی به معنی آموختن اصول حیات بدنی و انتظام امور  
اجتماعی و اقتصادی و بسط و توسعه علوم و فنون است. در این باره  
نیز مطابق به نظر مارسیده است و در آینده راجع به تربیت روحانی

و انسانی باز هم مباحثت دیگری به تظر خواهد رسید . امروز در باره  
تربيت جسماني گفت و گوی كينم . حالا خواهش مي كنم يكى از شما  
گبويid که از تربيت جسماني چه مى فهمد و مقصود از آن چيست  
کورش :

من اجازه مى خواهم گبويid که مقصود از تربيت جسماني بغير مند  
ساختن جسم به وسیله ورزش است .

مرني :  
از شما مستكرم . اينکه گفتيد ، فقط جزوی از تربيت جسماني است  
اگر موضوع محدود به نكته اي باشد که شما گفتيد ، مشکلاتي پيش مى آيد  
که مى تواند گبويid اين مشکلات چيست ؟

پليله :  
اجازه بفرمایيد ، من با ذكر يك مثال موضوع را روشن كنم . فرض  
كينم کس سالها ورزش کند و داراي اندام قوي ، سينه سسترو بازو هاي  
ذور مند بشود ، ولی آدمي زورگو و متحا وز باشد و به ضعفا ظلم كند . به تظر  
من چنین کسی از تربيت جسماني بغير مند نیست .

ظاهره :  
بن هم فکري كينم تربيت جسماني معنی و سمعتري دارد  
مرني :

من تظر پليله و ظاهره را تحسين مى كنم . مثالی که ذكر شد مقصود

را روش سی کند و تربیت جسمانی معنی و سیعتری دارد.

حسین :

من فکر می کنم اعمال و حرکاتی که کارگران و کشاورزان و صنعتگران برای انجام دادن حرفه خود به آنها مبادرت می نمایند، احتیاج به تربیت و تعلیم دارد. انسان به کمک این اعمال و حرکات کسب درآمدی کند و تحصیل می شود را سهل و آسان می نماید. آنها را باید آموخت و با قواعد و قانون مخصوص تطبیق داد. یادگرفتن مهارت‌ها و قانون در زهره تربیت و تعلیم محسوب می شود. البته قوای نکری هم در آموختن قانون و مهارت‌ها مداخله دارد، ولی استفاده از قوای نکری به سیروی جسمانی و مهارت بدنی بیان می‌نماید است

مری :

آخرين، فتحت مهتمي از مطلب را به خوبی روشن گردید. آیا هی تو  
پند مثال بزنید؟

حسین :

بل زدن، به کاربردن اده و چکش و زنده، رانندگی و تغیر ماستی  
متخلف، ماشین نویسی و ماشند اینها

مری :

کاملآ درست است. آموختن هر قسم که به سیروی بدنی و مهارت جسمانی محتاج باشد و خود شخص و دیگران از آن منقطع نگردد. چنین

تریبیت جسمانی است . با وجود این معنی تربیت جسمانی باز هم  
وستیغراست . چه کسی هی داند چه امور دیگری جزء تربیت جسمانی  
است ؟

عذایت الله :

آیا هی شود هر ز راه رفتن و دویدن و نشست و براحت و حرکات  
بدن هنگام سخن گفتن با غیر و نگاه کردن و گوش دادن و تظایر آنها را  
جزء تربیت جسمانی دانست ؟

مربی :

چرا هی شود ؟ همه اینها دقیقاً جزء تربیت جسمانی است . باید  
متوجه باشیم که فرموده اند تربیت جسمانی . در اینجا موضوع تربیت  
در میان است و مقصود از آن اینکه اعمال و رفتار باید به نحوی اصلاح  
و تغییر باید که برای فرد و اجتماع سودمند واقع شود . اگر در ذی بالکمال  
مهارت از دیوار خانه مودم بالا بکشد و اموال ایشان را بذدد ، مهارت  
او جزء تربیت جسمانی محسوب نخواهد شود

بعدیع الله :

من تاکنون فکر می کردم که تربیت جسمانی فقط محدود به آموزن  
حرکات ورزشی است . حالا می فهمم معنی آن بانقورات من مرق دارد

مربی :

همینطور است . علاوه بر اینها حرکات انسان هنگام غذا خوردن

سلام و کلام و نظایر آنها احتیاج به تربیت دارد و از آداب حساب  
می شود. یکی ممکن است با فاشر و چنگال و با اظراف و نظافت.  
غذا صرف کند، ولی دیگری بادست غذا بخورد و دستها را در این.  
ظرف و آن ظرف فرو ببرد. مسلم است که آولی درست تربیت  
شده و دومنی آداب خرافت را یاد نگرفته است.

به طور خلاصه تربیت جسمانی شامل آموختن حرکات و اعمالی  
است که جسم را سالم و نیرومند و شاداب می نماید، قوت لازم برای  
به گردش در آوردن چرخ زندگی را تعلیم می دهد. رفتار را بر این قله و  
متاسب و حرکات را موزون می کند، به طوری که انسان با چالاکی  
و نرمی و خرافت عمل می نماید. در زندگانی وزانه دیده ایم که  
حرکات سود هورت و دستها و شانه های اشخاص هنگام صحبت  
کودن با یکدیگر فرق آشکار دارد. یکی جلب قلوب می کند، دیگری  
باعث نقرت و بیزاری می شود. همین طور است حرکات اشخاص  
در سایر مواردات و معاملات.

حسین:

خواهش می کنم کمی درباره بیان حضرت عبد البهاء که در آغاز  
این درس از آن یاد گردید. توضیح بد هید.

مرجعی:

در این بیان مبارک شاه مقصود مهم برای تربیت جسمانی ذکر

شده است . اول نشوونمای جسم ، دوم ، تسهیل معیشت یعنی آسان نمودن گذران زندگانی ، سوم تحصیل اسباب راحت و رفاهیت یعنی تدریک هرچیز که در زندگی از سختی بکاهد و به آسایش و محسودی پیغایید . حالا خود شما فکر کنید و بگویید که تربیت جسمانی چگونه باشد نشوونمای جسم می شود ؟

حسین :

هن در دروس مدرسه حوانده ام و این و آن هم شنیده ام که در این وظیش ما همچه هادستگاه تنفس و گردش هنوز را فعالتری کند . غذه هارا بفشر و منتظمتر به عمل و امی دارد . مواد غذایی را بستر جذب بدن می کند ، سوخت و ساز بدن را تنظم می نماید و مجموع اینها به دشده جسمانی و نشوونمای بدن کمک می کند . بی حرکتی انسان را بسلی - می کند و تنظیم اعمال بدنی را مختل می نماید ، در نتیجه به دشده و تدریستی انسان هم لطفه می زند .

مریم :

در صورت مقصد دوم نظر شما چیست ؟

حسین :

به قطعیم قبل جواب این سوال را داده ام . هرگاه انسان حرکات و اعمال جسمانی لازم را برای حرفة ها و پیشه های مختلف یاد بگیرد ، می تواند به کاری مشغول شود و با کسب درآمد زندگانی خود و خانواده اش

را سرو صورت بدهد. از این سه ترجی تواند به اجتماع خدمت کند  
و برای عموم مفید و افع شود

مرجی:

خوب حالا از نسله خواهش هی کلم مقصد سوم را بیان کند.  
نسله:

من شنیده‌ام که عقل سالم در بدنه سالم است. عقل و بدنه که  
هر دو سالم باشد، انسان آسوده نر زندگی هی کند، کمتر بخاری شود  
و بیشتر می‌تواند وسائل خود و دیگران را فراهم کند. من بیش از این  
چیزی نمی‌دانم.

مرجی:

اینها که گفته شد درست است. مطابقی که هی شود به سخنان شما  
اضافه کرد این است که دانشمندان از یک طرف وسائل پژوهش جم  
انسان را فراهم هی نمایند و از طرف دیگر آلات وابزار وسائل  
صنعتی را متناسب با ساخته‌ان حسما نی انسان تدارک هی بسیتند  
به این جهت راحت و رفاهیت بیشتر حاصل هی شود. علاوه بر  
این هر روز قرون صنعتی جدیدتری کشف هی کنند تا کارها سهل تر  
انجام داده شود. در یک کتاب روانشناسی نوشته شده است که -  
کارگران، قالب گیری هر آجر را با ۱۸ حرکت انجام هی دادند.  
دانشمندان با تعلیم روشن جدید و حذف حرکات اضافی ب

کارگران آموختند که این کار را هی شود با چه حرکت انجام داد. در نتیجه تولید بالا رفت. بسیاری از وسائل آسانیش و تفریح و سرگردانی انسان حاصل تربیت جسمانی است. از همه اینها مهم تر تربیت جسمانی در زمینه «آمرزش ایمنی» سبب می شود که کارگران و صنعتگران در جریان کار کمتر حد مه خورند و ابزار و آلات صنعتی را بهتر حفظ کنند. خود این توصیه مهم است که راحت و فاهمیت آمان و دیگران را بهتر تأمین می نماید:  
در گذشته هم خوانده و شنیده ایم، تربیت جسمانی به اساس پیروی پایداری، استقامت، سخت کوشی و تحمل مشغایت تعلم می دهند و عزم و همت مارا فوی می کند. به قریب همین ترتیب  
عبدالله، اطفال و حوانات باید متوال هر کاری را با عزم و تضمیم جذی شروع کنند و از عهد آن برآیند.

توصیه دیگران است که تنفس و تربیت و مانگنگی بدن و وسائل زندگانی با تربیت جسمانی ربط دارد. آراستگی ظاهر، پرازندگی حرکات و سکنات، تنفس و تربیت اعمال و وسائل و آلات کار میان تربیت صحیح است، چه که تربیت جسمانی با تربیت صفات اخلاقی نیز مربوط است. هرگاه تربیت جسمانی با تنفس و انتقباط، تظافت و لطافت، آراستگی و ضرافت و حسین ذوق و لطف سلیقه همراه باشد، چنین تربیتی در نوع خود کامل و مطلوب است.

است.

## حواله

ای خداوند مهریان، بناء عظیمت را به اسباب هنری  
در عالم امکان نظری سریع بخش و یاران ایران را درین  
سبیل به خدماتی فایی موفق کن. سو اپرده وحدت  
عالی انسانی را در قطب آفاق به موجب تالیف گربانیه ات  
مرتفع نهاد یاران آن سامان را در سایه آن خمیه  
یکنگ در انتظار عالم جلوه ده این حزب مشتت را  
در ظل لواد میثافت ناصحاً مظفر اجمع کن و مریک  
را عزیز دوچهان فرمای. آلا و نعم مادی و معنوی  
را برخادمان جانقشان امرت مبذول کن و این  
بندگان با وفايت را در ملکوت خوش به  
ثوابی جزيل فائز و نايميل فرمای.  
بنده آستانش شوقی

درس پانزدهم

## مناجات شروع

### ترك تعصبات

حضرت عبد البهاء می فرمایند :

تعصب دینی، تعصب جنسی، تعصب قرایی  
تعصب سیاسی حاصل بینان انسانی است. تا  
این تعصبات موجود عالم انسان هرجند به  
ظاهر متقدت ولی به حقیقت توحش شخص است  
و خنگ و مبدال و نزاع و مثال نهایت نیاید ...

مربی :

امروز موضوع بحث ما یکی از تعالیم مهم اجتماعی ام حضرت باد  
است. خواهش می کنم تقدیر بدید که درباره کدام یکی از تعالیم  
میل دارید صحبت بکنیم

سهرام :

آخر بمن اجازه بدید، عرض می کنم که درخانواده و کلاس درس  
اخلاق به ماقبلیم داده می شود که به جمیع نقوص تجربت و صربانی کنیم

با سیگانه و آشنا با ادب و خلوت نیکورفتار نماییم. ماهیبشه سعی  
می‌کنیم این طور عمل بکنیم. بعضی از تجاه های مدرسه و پیروز از  
مدرسه هم هستند که آنها هم با روی غشاده و محبت و انسانیت  
با ما بخورد می‌کنند. اما استعاری هم پیدا می‌شوند که از ما و از  
افراد خوش بخورد دوری می‌کنند. نگاه این اشخاص آسوده به بعض  
و دشمنی است. حاضر به همکاری نیست. از صحبت با دیگران  
دوری جویند. نمود وقت، مجبور بشوند با دیگران حرف بزنند،  
اگر اه و نفرت در وجود آنها به خوبی احساس می‌شود. کامی با حرمها  
رشت عقاید دیگران را تحقیر می‌کنند و قلب مردم را آزار می‌خنند  
[دو به مری] به تظر شما این روش چیست و کدام یک از تعالیم آئی  
درمان این درد محسوب می‌شود؟

مری:

طلب معمی را مطرح کردید. اول بینیم تقدیر و سازمان شما چیست  
ظاهره:

من فکر می‌کنم افرادی که بسرا می‌آیند اشاره کرد دچار تعصب  
هستند. این قبیل اشخاص متخصص اند و نسبت به دیگران  
بدین وکیله تو زند  
حسین:

من هم با تظر ظاهره موافقم و به تظم رفتار این قبیل افراد

بجز تقصیب حلّتی ندارد.

مرتبی:

[رو به بهرام] من از شما خواهش می‌کنم کمی راجع به اشخاصی که به آنها اشاره کردید، بیشتر صحبت کنید.

بهرام:

من احساس می‌کنم این افراد چشم دیدن دیگران را ندارند. حتی نسبت به کسانی که معتقد اشان با آنها یکی است بدین هستند زیرا آنها اخلاق ملایم دارند و با هوش بینی و احترام با دیگران بخورد می‌کند. من گاهی فکر می‌کنم که افراد بدین زندگانی را به دیگران نفع می‌کنند، آما خودشان هم رنج می‌کشند. هر وقت چشمشان به دیگران می‌افتد، سر شان را باید احتیاط و بعض بزمی گردانند و گاهی راهشان را کج می‌کنند تا با اشخاص دیگر ملاقات نکنند. اگر از آنها چیزی پرسیده شود، یا جواب نمی‌دهند یا جواب مبهم و سربالایی دهند که در این:

من گاهی پیش خودم فکر می‌کنم که افراد متّصب، بیمار هستند و اجتناب به معالجه دارند. آما بعنی دائم چطور می‌شود آنها را معالجه کرد. به نظرم محبت علاج همه درد حاست - منتهی در بعضی اشخاص زود تأثیر می‌کند و در بعضی دیر.

مرتبی:

من باشما در بعضی از موارد موافقم. در آثار نیزه کر شده است که تعصب، مرض است، جا حلانه است، او همام است، عنیم. -  
کیفه است. حضرت عبد العجیا، در مقامی فرموده اند. در شرق چون آزادی نیست، تعصب زیاد است. در تعالیم شریعت مقدس بهای موکت تعصبات دینی، سیاسی، وطنی و نژادی هر، مبادی است. اگر نوع بشر تربیت شود و نظام اجتماعی تابع قواعد می صح و مین باشد و در روابط مردم محبت و خیرخواهی حکومت کند، درد تعصب از میان می رود. خطاوی روانشناسی معتقدند که -  
تعصب در اثر پرسوی کورکورانه از آراء و عقاید غیر منطقی دیگران حاصل می شود. آما عواملی مانند آشناگی خانواده، خشونت و سختگیری در رشد و نموانسان در سالهای کودکی و عدم وجود آزادی ملوب از عواملی است که زمینه را برای تعصب فراهم می کند  
بنیله :

من در یک کتاب دو انتشاسی خوانده ام که انسان مت تعصب دارد  
تلخی از معتقدات است که خودش هم جرات وارسی آنها را ندارد  
هر اشاره ای به سقی این عقاید خشم و نفرت صاحبان آنها را بر -  
- می انگیزد و آنان را به بدگویی و دشتمان دادن و توهین و حقی حمله  
بدنی و کشن دیگران بر می انگیزد.

حسین :

به تظر من تعصیب و قی خطرناکتر است که به صورت یک درد اجتماعی در آید و گروهی را برضد گروه دیگر و مملکتی را برضد مملکت دیگر برانگیزد. تعصیبات سیاسی و وطنی و تعصیبات دینی و نژادی باعث جنگهای خوین بوده، همین جنگ جهانی دوم را تعصیب می‌نماید و نژادی و سیاسی و اقتصادی ایجاد کرد. حضرت عبد البهای در مورد تعصیب می فرمایند

تعصیبات است که عالم را خراب کرده. هر عداوت و ترایعی و هر کد ورت و ابلایی که در عالم واقع شده یا از تعصیب دینی بوده یا از تعصیب وطنی یا از تعصیب جنسی یا تعصیب سیاسی. تعصیب مذموم و منصر است هر نوع باشد. وقتی که امر تعصیبات از عالم دور شود، آن وقت عالم انسانی بخات می‌اید.

ظاهره :

راستی ما قادر تعالیم آری را وقتی بهتر درک می‌کنیم که ناظر نیاج دردنگ ندادنی و جهالت مردم متقصیب باشیم. آسایش و آرامش مردمی که تعصیب ندارند، باعث خشنودی و سورقلب انسان است و موجب آن می‌شود که آنتر مردم باصفا و خوشی با یکدیگر رفتار کنند

اموز مادر گوشه و کنار دنیا اخباری از وحشی گریهای افراد بشر می‌شونیم که حلّت اساسی آنها تعصیبات کوئنگون است.

در بعضی از محلات هم شرح حال مردم بعضی از جزایر دور دست -  
نوشته می شود که درین آنها تعصی نبینست . آرامش و آسا پیش  
حکم فرماست و گاهی محیط طبیعی آنها نیز زیباست . در چنین صورتی  
ب اختیار انسان به یاد بگشت می افتد .

سعدی شاعر شیوازی می فرماید :

بگشت آنجا است کا زاری نباشد

کسی را با کسی کاری نباشد

من هر وقت به این امور فکر می کنم ، بیشتر معتقد می شوم که  
در دهانی عالم بشری جز تعالیم امراللهی درمانی مدارد .

### حواله

ای بنده آنی اهل عالم و جمیع امم از مرض عقلت تب خیرتند  
الحمد لله توبه فضل هدایت تب ریز ، ذیوا ساغر محبت الله لبریز  
است .

مع

مناجات خانمه

## مناجات شروع

### جناب بدیع روح قدرت و اقتدار

حضرت بھائی اللہ می فرماد

البہ تفصیل آن عاشق روحانی را شیندہا  
سطوت سلطنت و شوکتش اور امنع نہو  
با قدرت و قوت توجہ نہو، تبلیغ امرالله  
فرمود. به شانی که از فردوس اعلیٰ و  
جنت علیاً نذای العظامہ لہ مُرتفع ...

از حملہ نقوس مقدسہ ای کہ درظل شریعت جمال قدم مصادیق  
خلق جدید کشت و در حلقة دلبختگان جمال رحمن و در زمرة منوار  
زمان درآمد، نوہوای از خطہ خراسان، سرزمین نامداران کشور  
مقدس ایران است. این نوہوان پرتاب و توان آفابزرگ نام داشت  
واز قلم اعلیٰ به "بدیع" ملقب و موسوم گشت. عشق و ایمان پر شور  
وفدا کاری و جانبازی پر غرورش رقیع بدیع بر تاریخ شهدای راه حق  
و حقیقت زد.

پدر آقا بزرگ، عبدالمجید از نیشاپور بود. در قلعه شیخ طبری به  
قیادت حضرت قدوس و در رکاب حضرت باب الباب جهاد نمود  
بعد از اختتام مقایع قلعه از محلکه نجات یافت و به موطن خویش  
شافت. عاقبت الامر در خراسان به درجه رفیع شهادت نایل گشت  
در تاریخ مذکور است که آقا بزرگ در آغاز نوچوانی مایه -

نکرانی پدر بود. به احوالی علاقه‌ای نداشت و نورسیده‌ای خود سر  
وناشرمان بود. احبابی مشهد ازوی اندیشناک بودند و از او بیم داشتند  
که میادا مشکلاتی به وجود آورد.

آقا بزرگ به سال ۱۲۷۷ هجری در خراسان متولد شد. حفده ساله بود  
که به امر ایشان آورد. در حضص کیفیت تصدیق وی نوشته‌اند  
که آقا بزرگ سخن پدر نمی‌شنود و با او همراه و موافق نمود. بنیل  
ذرنده، متوجه شهیر بهای، در راه سفر از دیاری به دیار دیگر به  
خراسان آمد و در منزل پدر آقا بزرگ اقامت نمود. پدر از  
سیه‌ماه بزرگوار درخواست کرد فرزندش را به امر مبارک هدایت  
نماید و خوی سرکشی اور آرام فرماید. بنیل به تفصیل با جوان مذکور  
نمود. کلامش در قلب او مؤثر افتاد و در انکار نوجوان انقلاب روی  
داد. انقلاب احوالش به ایمان شورانگیز منتهی شد. شعله شور و  
انجداب در کان وجودش زبانه کشید و امان و فرار ازوی سلب نمود  
عاقبت نقصیم گرفت به قصد زیارت حضرت بها، الله عازم اورنه

شود. با اجازه پدر همراه یکی از مؤمنین مشتاق قدم در راه نهاد. از خراسان به بیزد رفت. چون طافت دزنگ نداشت، در آن شهر از همسفر جدا شد و یکه وستها، پیاده راه بعد از در پیش گرفت. در آن شهر به خدمت احباب پرداخت و به سقایی و کارگری مشغول شد. آنچه درآمد حاصل گردید با اصحاب صرف می نمود و بعد آن در فکر روز بعد بنود. دشمنان امرالله آن عاشق شوریده را با خبر و چاقو مجروح نمودند، ولی آقا بزرگ از پایی تشتت و همچنان په خدمت قائم ماند. در آن ایام احباب در اثر تحریکات معاهدین در فشار بودند. حکومت جمعی از مردان و زنان بهایی را به شهر موصل بسیغ نمود. آقا بزرگ نیز به شهر موصل رفت و چون در آنجا شنید که حضور بھاءالله را به عکا سرگون نموده اند، بار دیگر پایی حضرت در راه نهاد و به سوی کوی محبوب به راه افتاد. وقتی که بدان شهر ورود نمود، دریافت که تشرف به محضر انور به غایت مشکل است ناچار در آن شهر غریب به جستجو پرداخت و آگاه شد که حضرت عبدالحسین با جمعی از ایرانیان در محلی اجتماع خواهند نمود. سرور فراولان به وی دست داد و خود را به آن محل رساند. دو سطر شعر سرد و آن را به حضور مبارک تقدیم نمود:

اقتداءٰی کنم به این الله ساجدم من برای سرالله  
 شیلت حقی به جزء بھاءالله وحدمه لا آله الا الله

حضرت عبدالجاه، نسبت به آقا بزرگ محبت و تقدیر فرمودند  
 و دی را به حضور جمال مبارک بودند. آقا بزرگ در این تشریف  
 همچون پروانه مجدوب شعله نور گشت، خلقت بدیع یافته و  
 حسی جدید حاصل نمود. روح قدرت و شهامت بی حد در کالبدش  
 دیده شد. جمال قدم فرمودند لوحی در ازره خطاب به ناصح‌الذین  
 شاه مازل گشته و تاکنون تردما موجود. حامل آن باید به دست  
 خود لوح را به شاه تسلیم دارد و قبول همه گونه شکنجه و عذاب  
 بخاید. ذکر شهادت را نیز فرمودند. بدیع به محدود استقاع، داوطلب شد  
 لوح را به سلطان ایران بر ساند. جمال مبارک فرمودند، تو مازه  
 از راه رسیده و خسته ای. قدری صبر کن تا خستگی مرتفع شود  
 جوان مشتاق راگریه دست داد و از ساخت مبارک رجا نمود که او  
 را از این موهبت محروم نفرماید.

خلقت جدید آقا بزرگ، راری بدیع است و اعجاذی عجیب  
 کلمه آنی در قلب دروح وی چنان نفوذ نمود که آن بو جوان را به  
 کای منقلب ساخت و اساس همیش رازیرو زبر کرد. شاهد این  
 نفوذ را از کلام حق بشویم که در تاریخ پود آن عاشق دل باجهه رسخ  
 و ناشر گشید. جمال قدم در این باده هی فرمایند:

قل إِنَّمَا عَبْدُنَا مُصْنَعٌ مِّنَ التُّرَابِ وَعَصْنَاهُ بِعْنَاءٍ الْفَهْرَةُ وَ  
 الْأَطْمِيَانُ وَتَعْثَاثُ أَصْفَهَ رُوحًا مِّنَ الدُّنْيَا تَمَّ رِيَاهُ بِطْرِيزًا الْأَسْمَاءُ

في ملکوت الأئمّة وأذنناه إلى السُلطان بكتاب ربِّك الرحمن

ورِمْقانِي دِيگر سی فرمایند

أَقْلَمْ إِيمَانًا أَزْدَنَاهُ حَلْقَ الْبَيْعَ أَحْصَرَنَا وَحْدَهُ وَنَكْلَمْنَا بِكَلْمَةٍ  
إِذَا اضطُرْتَ إِذْكَارَهُ أَمَامَ الْوَجْهِ عَلَى شَانِ كَادَنْ يَصْعَنَ  
عَحْنَاهُ سُلْطَانٌ مِنْ لَدُنْنَا مُسْرِعَنَا فِي حَلْقِهِ إِلَى أَنْ حَلْفَنَا  
وَنَفْعَنَا فِيهِ رُوحُ الْقُدْرَةِ وَالْأَقْتَدَارِ بِجَهَنَّمْ لَوْأَمْرَنَا وَيَسِّرْنَا  
فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنْ رَبِّكَ لَهُ الْمِسْدَارُ الْجَهَارُ ،  
فَلَمَّا تَمَّ حَلْقُهُ مِنْ كَلْمَةِ رَبِّكَ وَحَلْقَهُ مِنْ نَسْمَةِ الْوَحْيِ أَحْمَمْ  
نَاعِمَ الْوَجْهِ وَبَوْحَهُ إِلَى مَسْهُدِ الْفَهَادِ بُعْدَرَةِ وَسُلْطَانِ  
وَأَقْلَمْ عَلَى شَانِ اَنْطَبَ بِهِ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَسَكَانِ مَدِينَ  
الْأَسْمَاءِ إِذَا أَرْبَعَنَ التَّدَا مِنْ سُطْرَ الْكَبِيرِ بِأَيْمَانِكَ  
الَّذِي خَلَقَ مَا شَاءَ إِنَّهُ لَهُ الْغَيْرُ الْوَهَّابُ .

ورِمْقانِي دِيگر چینِن سی فرمایند

قُلْ أَمَا رَأَيْتَ كَيْفَ خَلَقْنَا الْبَيْعَ بِرُوحِ الْقُدْرَةِ وَالْأَقْتَدَارِ وَ  
أَرْسَلْنَاهُ كُثْرَةَ النَّادِ بِلَوْحِ رَبِّكَ الْجَهَارِ . حَلِ يَعْبَلِ إِمْرَهُ مَا هَنَدَ  
خَلْقَهُ لَأَرْبَطَ الْعَالَمَيْنِ . قُلْ هَلْ رَأَيْتَ سُبْهَهُ مَا ظَهَرَ فِي  
ظَهُورِ مِنَ الظَّهُورَاتِ لَأَوْفَاطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينِ  
وَرِبِّيَانِي دِيگر مَطْلَبِي بِهِ اَبِنِ مَفْهُونِ سی فَرْمَانِدَكَ مَبْعُوثَ كَوِيْتِي  
اوْرَا به قدرتی از تردخویش و فرسادیم او را به کام اژدها نَاعِمَ

اصل عالم یقین نمایند به اینکه خداوند رحمن غالب است بر  
عالم و عالمیان و مقتدر است و قدر است و در بسیاری دیگر بدیع راه فارس  
مفهود انقطاع، مخاطب می فرمایند.

حضرت عبد البهاء درباره خلقت جدید بدیع و قدرت و  
استقامت که در اثر تشرف به حضور عمال مبارک در حقیقت وی  
پذید آمد، می فرمایند:

دو یوم او را در بیت مخصوص طلب فرمودند واحدی هم مطلع  
بود که مقصود چیست نانگه فرمودند حق اراده خلق جدید  
خود و خود بدیع آگاه نه. در مقام این کلمه علیاً از قلم اعلیٰ در  
لوحی از الواقع ناریل، قوله عزیزیانه:

اما سُرْعَانِي خلقَ الْبَدِيعَ فَلَمَّا تَمَّ خَلْقُهُ وَطَابَ خَلْقُهُ أَرْسَلَهُ  
كَوْهَ الدَّارَ

چیزی بود که بدیع به خلقت خلقت جدید مژین گشت. بآنگه در  
آن آیام عده‌ای از مجاورین و مهاجرین و رجال کار آزموده در حضور بودند  
و هر یک رجایی نمود که افتخار رسادن لوح سلطان راضیب برد،  
ولی در جواب می فرمودند لوح سلطان به وسیله شخصی که در قوت  
ایمان آیت‌کبری و در حسرو شکیبایی و تحمل شداید و قبول شهادت.  
ماهیه حیرت عالمیان باشد، فرستاده خواهد شد. در لوحی مطلبی به  
این مفهوم می فرمایند که خداوند نقی را بعوث نماید که لوح را

به سلطان برساند و شوکت پادشاه او را منع تایید و از فرمان مُلّ خود  
مُفطر بنشود.

اما بزرگ که از آن پس به بدیع موسوم شد، دوباره محضور انور  
بار یافت و چون از اراده مبارک نسبت به ارسال لوح آگاه شد،  
محتمم گشت این رسالت پرمها بت را برعهده گیرد و به انجام رساند  
جمال مبارک رجای بدیع را اجابت فرمودند و اورامتنگر داشتند که  
درین راه یا در طهران بالاحدی از اتفاقات تایید و تنسی را از  
ماموریت خویش آگاه نسازد.

در عکا، سجن اعظم در محاصره مامورین دولتی و معاهدین بود.  
از این رو، بدیع دستور یافت به حینا عزیمت نماید تا لوح در آغا  
به دست او برسد. باری بدین ترتیب ماموریتی که رجال کارآمد و  
سود و گرم چشیده از افتخار آن محروم مانندند، نصیب نوجوانی نو  
خاسته گشت. آن آیت انقطاع که بیش از یک سال از عمر ایهاش  
نمی گذشت مأمور شد با تهوری بی تغیر رسالتی خطیر و پرمخامت  
وابه انجام برساند و با شجاعت و قوت قلب قلم بطلان بر حماسه های  
قدیم و جدید پکشد و مصدان شعر مشهور حافظه گردید که می گوید:  
اسهان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدن

بدیع در راه عکا به حینا هر چند قدم راه که می پیوید، رو ب

تشله (سخن حضرت بھاء اللہ) می نمود و می گفت «اللہ آنکہ داده مگیر» هنگامی کہ در حیفا لوح سلطان به دست او رسید، آن را با دو دست گرفت، بر دیده نهاد، پوسید و سجدہ شکر به جای آورد نور سرور و شادمانی در چهره اش آشکار شد. مبلغی خرجی سفر برای او مقرر شده بود که می بایست در حیفا به دستش برسد. اما حامل خرجی که به محل رسید، بدین عذر آجاینیافت. عاشق مشتاق درگز را جایز نمی دیده و راه سفر پر خطر را در پیش گرفته بود.

کسانی که در راه سفر بدین عذر آیده اند، گفته اند که آن جو هر استفامت و انتقطاع در طول راه به غایت بشاش و هندان، صابر و شاکر، و بربار و خدمتگزار بود. بارها از همراهان فاصله. - می گرفت و از راه خارج می شد، رو به عکای نمود و شنیده می شد که می گوید « خدا یا آنچه به فضل جنیشیدی، به عدل مگیر و قوه ». هفظش را عطا فرماء ... »

آن پیک پا کدل حسب الامر منزل به منزل راه دور پیمود و رنج بسیار تحمل نمود و بالحدی ملاقات نکرد. بعد از مهاجر ماه بادیه پیایی به طهران وارد گشت. فضل تابستان بود و سلطان خوشگذران در قصر نیاوران به سریعی بود. بدین عوْجوان در ربعان شباب، با آن فامت کشیده وجامه ساده و سپید و بلند و عمامه خراسانی سه شب از نوز مر بالای تخته سنگی رو به روی قصر پادشاهی

مقرر گزید. روز و شب در انتظار عبور ملک پادشاه یا ورود به  
بارگاه بود. در اثر گرسنگی و تشنگی ازا و جسمی نحیف و جانی ضعیف  
باقی مانده بود.

شخص پادشاه که همه روزه با دوربین اطراف را نظاره می‌کرد  
مکرر چشمش به جوانی افتاد که به کمال ادب و فقار بر سر سنگ مقام  
گرفته بود. شاه از فراین استیاط نمود که لابد شکایتی دارد. ملازمان  
راما مور نمود تا جوان را حاضر نمایند و از مقصدش جویا شوند. چون  
بدیع به حضور رسید، لوح مولای خود را در نهایت ادب و آرامش  
و سکون تسلیم نمود و به آواز بلند گفت :

یا سلطان قد جئشک من سبا بنا عظم  
پادشاه امر به توقیف نمود و چون هنوز و هشت و قایع گذشت در  
قلبیش باقی بود، دستور تحقیق داد تا دانسته شود که آن جوان کیست  
و حقیقت حالت چیست. اطراقیان شاه تظری را به جراحت و  
جسارت جوان معطوف داشتند و معروف نمودند که او مکتب  
شخصی مبغوض را بدوف بیم و هراس به حضور آورده است. باید  
خورا جنای شدید بمبیند تا عبرت دیگران شود.

ابدا ازا و هواستند یاران و همدستانش را متوجه نمایند  
نمودند و متذمید کردند. چون نتیجه رخواه حاصل نگشت به  
داع و درفش وزیر و شکنجه متول شدند، ولی جز سکوت و

و سکون جوابی نشیدند . معاومت دلیرانه آن روح پاک درزیر .  
زنجیر و آهن گداخته مایه اعجاب فراشان و جلا دان گشت .  
عکاس خواستند و عکس برداشتند و خود بدانسته از یکی از عجیب  
ترین حواسه های تاریخ یاد کار و شناهای گویا بر جای نهادند .  
حضرت ولی احوالله در باده بدیع می فرمایند :

.... در حالی که حامل آن لوح کریم بود ، پیاده به مقر سلطنت .  
بستان و چون باد بادیه پیجا شد تا پس از چهار ماه به طهران  
درود نمود . مدت سه روز در حال حیام و قیام گذرانید . تا  
عاقبت شاه را که به عزم شکار به جانب شیران در حرکت بود  
از دور مشاهده کرد و به نهایت سکون و وقار و خضوع و احترام  
به سلطان تزیک شد و به این خطاب عظیم ناطق گردید :

یا سلطان قد جستک من سا بینا عظیم

فی الفور امر سلطانی صادر شد که لوح را اخذ و به علمای . -  
دارالخلافه تسلیم نمایند و مقرر داشت جوابی برآن توقيع منبع  
بنویسد . ولی علما در جواب راه معاظله پیمودند و اجرای ساست  
و عقوبات را در حق آن بشیراللی و حامل لوح یزدانی لازم و تمحتم .  
سپه شرمند . این بود که مأمورین سلطان حضرت بدیع را مدت  
سه روز به انواع عذاب متعذب و داغ و شکنجه کردند و با الحال  
رأس میزش را با قذافه تفک خرد و آن مظہر توکل و انقطاع را

شید کردند و بدنه مطهرش را در گودالی انکندند و به خاک دستگ  
بیان نباشد.

در اردیهی پادشاهی عمله و حشمت و عذاب از بیدع پرستها  
خودند و قام و نشان همدستانش را جویا شدند. او در جواب شرح  
تشریف را به حضور حضرت مهابت‌الله و مأموریت خوش رایان  
خود و از عظمت مولای خود سخن کفت و افزود که نه همراهی را شه  
ونه همدستی. فرمان و مأموران غصب جامه از تن او برگرفتند.  
آهن سرخ گداخته ببریدن شکشدند؛ بوی سوختن گوشت چمه  
را فراگرفت. ولی بیدع ابد اظهار درد ننمود. آه نکشید نالم نکرد  
 بلکه مسروبر بود و شکری خود که آن چمه بلا در راه محبوب براو  
وارد می‌شد. هر تبهه دوم که چلادان داع را تجدید کردند، در حالی  
که دود از سینه بی‌کینه او برسی خاست، می‌خندید و اظهار سرور  
می‌نمود. هرگاه یاد شهادت و جان باختن آن دلباخته جا به از  
تجدید می‌شد؛ بی‌احبیار این شتر سعدی به خاطر بازی آید

ای منع سحر عشق زیروانه بی‌اموز

کان سوخته راجان شد و آواز نیامد

مذکور است که پدر بیدع هرگاه از فریاد لیش یاد می‌کرد، یادیده  
پنهانیش می‌روخت مسروبر می‌شد و می‌گفت "ای شیرم،  
ما شاه‌الله ای شیرم،"

این لوح از قلم اعلیٰ با اعزاز بیدع نازل گشت و بالوح سلطان در  
حیفایه دست وی رسید:

## حوالا بهی

ای بیدع وقت آن است که فیض بدی در بر تهایی و  
خلعت جدیدی در تن کنی و تاج بیار کوهر سرمهی . این  
اکلیل تاج اشتعال نار محبت الله است و این فیض  
جدید ثوب حرارت به ذکر الله . این آیام به سرآید و این  
جان از تن به درآید . این جسد خاکی را فدای محسوب  
لامکانی فرماتا حیات طیبه وزندگانی جاوید در ملکوت  
آئی مشاهده نمایی و آیات باصره ملاحظه نمایی

## مناجات حاشیه

## مناجات شروع

### سجایای اخلاقی امانت و وفا

جمال قدم در کتاب قدسی فرماده:  
 زَيْنُوا رُوْسَكُمْ بِالْكُلِيلِ الْأَمَانَةَ وَالْوَقْفَا  
 وَهَيَا كَلْمَمْ بِرِدَاءِ النَّقْوَى وَالسَّتْكَمْ -  
 بِالصَّدَقَى إِخْالِبُشْ كُلَّ ذَلِكَ مِنْ سُجْيَةِ  
 الْأَنْسَانَ لَوْاْثِمْ مِنَ الْمُبَصِّرِينَ

حسین :

[خطاب به مریم‌آدیکی از بیانات که به چوار صفت امانت، وفا، تقوی و حصف اشاره شده و آنها را از سجایای انسان می‌خین فرموده اند اجازه‌ی فرمایید در این درس راجع به امانت و فاصلحت کنیم و بقیه را در درس‌های بعد مطالعه کنیم .]

حربی :

فکری کنم ترتیب خوبی باشد. آیا شما مطلبی دارید که برای ما بگویید؟

حسین :

بله من داستانی همراه آورده ام که با اجازه شاد دوستان می خواهم  
و بعد درباره آن صحبت می کنیم :

در افسانه ها آمده است که یکی از اصرای کشور یعنی، به نام -

بغمان بن صدر، روزی شراب بسیار نوشید، عقلش زایل و -

ش TORش مخلل شد. در آن حالت مستی و بی جنی فرمان داد و دندیم  
بیگناه را کشند.

چون بخان از مستی به هوش آمد، ازان کارنا بجودانه و ظالمانه  
ای که کرده بود، به غایت دلخون و نادم شد. از دلیستگی شدید که به  
آن دندیم داشت، فرمان داد که بر مقابر شان و بناهای مجلل به یادگار  
بسازند و نام انها را غربان نهاد. همه ساله به یاد آن دو یوم بیوسن دویم  
نیم مقرر داشت. در این دو یوم به حشمت تمام درین آن دو بنا -  
می نشد. در یوم بیوس نظرش بر حرکه هی افکار به جان اماش نمی داد  
و حکم به قتلش می داد. در یوم نیم هر واردی را نوازش می خورد و اکرام  
واحسان می فرمود.

روزی امیر به قصد شکار سوار شد و با ملازمان در مار راهی -

دشت و صحراء شد. از دور گوی پدیدار شد. امیر اسب بر آنکه نیت و  
از بی گور تباخت. متى گور از پیش روان و امیر از پس روان بود ما  
آنکه از خیل و حشم دور شد. وقت بیگناه گشت و روز به سرآمد. امیر

نمودید گردید و به هرسو نگریست آهار نمود. تاگاه از دور چشم

به خیمه‌ای در آن بادیه بی پایان آماد. عنان اسب بدان سو بازگرداند  
چون به درخیمه رسید، از خداوند خیمه سوال نمود آیا میهمان -  
می‌پذیرد. خداوند خیمه حنطله نام داشت. وی از امیر استقبال کرد  
کرد و اوراد را در خیمه خویش فروداورد.

حنطله به همسر خویش گفت، در فاصله این شخص آثار بزرگی  
با هراست. ضیافتی تهیه باید کرد و همتی و غیرتی باید نمود. زن گفت  
گوسفندی داریم آن را ذیج کن. قدری آرد داریم من از آن نان تهیه کنم  
حنطله گوسفند را دو شید. قدحی شیر نزد نعمان برداشتو شد و تشکی  
هزار نشاند. آنکاه گوسفند را ذیج نمود و طعام مهیا ساخت. نعمان -  
آن شب را به کمال خشنودی و سرور به سرورد. جون فجر طالع شد،  
نعمان قصد عزیمت نمود. پس به حنطله گفت تو در پذیرایی از  
من رسم میهمان نوازی و جوانمردی به جا آوردم. من نعمان بن  
سندروم و قدم تو را در دربار خود به نهایت اشتیاق منتظرم.  
از این واقعه مدقی گذاشت. سالی از سالها قحطی و تسلیم شدید

پدید آمد. حنطله برای قوت لایصوت در ماند. از سرناچاری پای  
در راه نهاد و به دربار نعمان روانه شد. از بد حادثه روز بسوی در  
پیشگاه امیر حاضر گشت. امیر از دیدار وی به هم برآمد و به همایت  
اندوه گین شد. پس او را سرنش نمود که چرا در چنین روز به دیدار  
ما آمدی؟ اگر در این روز نظرم بریگانه قریم، مابوس، افسد

بی درنگ خون او بینم. آکنون هر حاجتی داری بخواه که روز تو بینز  
به سرآمدۀ است. حنطله گفت، از این روز شوم می خبر بودم. نعمت  
دنیا به جویت ذیستن است و چون در این ساعت شنگ مرگ باید  
چشید، گنجینه های عالم سودی ندارد. نعمان گفت تو را از مرگ  
گرفتی بیست. پس حنطله امانت خواست تا به خانمان خویش باز  
گردد و صیحت اجرا کند. آن گاه سال بعد در نعمان یوم بروای مرگ در  
پیشگاه حاضر شود.

نعمان ضامن خواست تا اگر وعده خلاف شود، ضامن را به جای  
او به قتل رساند. حنطله درین ملازمان نعمان کسی را نمی شناخت.  
حیران و سرکردان به هرسو می نگریست و با گلایه پر تمنا ارزوی دل زار  
بازمی گفت. یکی از ملازمان را دل به احوال او بسوخت. پس برخاست  
و کمالت نمود و ضامن شد تا اگر سال بعد در آن یوم حنطله باز نماید،  
هر چه امیر فرمان دهد، به جان بپذیرد. پس نعمان پا نصد شتر  
به حنطله احسان نمود و او را به دیار خویش روانه ساخت،  
سالی براین برآمد و یوم بوس تجدید شد. نعمان بر عادت مالو  
خشکین و ذشم در کنار مقابر بدیان به انتظار نشست. ملازمی  
را که ضمانت نموده بود، حاضر ساختند تا به چای حنطله خونش  
برینند. در باریان زبان به ساعت کشودند و تا خروج مهلت خوا  
باشد که حنطله بازاید، و به وعده وفا نماید. نعمان را مقصود چنان

بود که ضامن را بکشد تا حظله از مرگ نجات یابد. باری چون غرور  
نمذیک شد و آفتاب به کرانه افق رسید، ضامن را برخنه ساختند  
تا آگردن بزینند. ناگاهه از دور سواری پیدیدار شد که به سرعت تمامی تا  
بغمان به خلاص اشارت کرد که شمشیر فرد آورد و گردن ضامن را بسیدار زد.  
ملازمان گفتند شاید این سوار حظله باشد جبر باید کرد. چون

سوار نمذیک شد، دیدند که خود اوست. بغمان را بازگشتن حظله  
خوش نیامد. بد و گفت، ای جا حل احمق بالانکه از چنگال مرگ.  
گریختی، دیگر بار خیر بازآمدی؟ حظله رسم ادب به های آورد و گفت  
عمرو امیر دراز باد، وفای به عهد زهر ملا هل هلاکت رادر کام من  
شیخین و گوا را نمود. رسم مروت نمیدم کسی را که جوانمردی نمود و  
به سالی جان مو امان خواست، واگذارم. بغمان سوال فرمود.  
با همث این وفای به ههد و پیمان چه بود؟ حظله پاسخ داد اعتمادو  
ایمان به خدای واحد و پیروی از آئین حضرت میخ که نفعات -

قد سیه اش جان و روان مرا زنده نموده است.  
بغمان را این سفن خوش آمد و از سخن آن دو گذشت و ازان  
ظلم و ستم که هرساله رواج داشت، عدول نمود و به صراط مستقیم  
عدل و انصاف پادگشت. (اسق)

مترجمی:

داسان جالبی است و بسیار آموزنده است

ظاهره:

بـ ظـرـمـنـ حـتـظـلـهـ بـ رـاسـتـیـ بـ حـضـرـتـ مـسـعـ مـؤـمـنـ بـوـدـهـ كـهـ چـسـنـ  
بـ عـهـدـ خـوـيـشـ پـايـبـندـ مـاـذـهـ اـسـتـ .

مرجی:

بلـهـ ،ـ شـمـاـ درـسـتـ فـهـمـيـدـهـ اـيـدـ .ـ وـ فـاـوـ صـدـاـتـ اـزـ تـعـالـيمـ مـهـمـ اـرـيـانـ  
آـلـيـ اـسـتـ .ـ حـضـرـتـ هـبـدـ الـجـهـاـ ،ـ دـرـ بـسـيـارـيـ اـزـ الـواـحـ وـ مـنـاجـاتـهاـ اـزـ  
احـبـاءـ الـهـيـ بـ حـنـوـانـ يـارـانـ باـوـفـائـيـ جـمـالـ قـدـمـ يـادـهـ فـرـمـاـيـدـ .ـ وـ  
هـيـ دـاـيـمـ كـهـ اـيـنـ يـارـانـ باـوـفـائـيـ بـرـايـ اـعـلـاـيـ اـمـرـ حـضـرـتـ بـهـاءـ اللـهـ چـهـ  
جـاـقـشـاـيـهـاـ كـرـدـهـ وـ چـهـ حـدـمـاتـ ذـيـقـيـمـتـ اـنجـامـ دـادـهـ وـ چـهـ مـصـاـبـ  
دـبـلـاـيـاـيـ شـدـيـدـيـ رـابـهـ جـانـ پـدـيرـ فـتـارـ گـشـتـهـ اـنـدـ .

بعدـعـ اللـهـ:

مـنـ مـيـهـاـنـ نـواـزـيـ حـتـظـلـهـ رـاـهـمـ هـيـ پـسـنـدـمـ .ـ مـاـهـمـوـارـهـ شـيـدـهـاـمـ  
كـهـ مـيـهـاـنـ رـاـبـاـيـدـ عـزـيزـ وـ كـرـاهـيـ دـاشـتـ .ـ حـتـظـلـهـ وـاقـعـاـ دـرـ مـيـهـاـنـ نـواـزـيـ  
كـهـ تـاـهـيـ نـكـرـدـهـ وـ رـوـسـمـ مـجـبـتـ بـهـ جـاـ آـورـدـهـ اـسـتـ .

مرجی:

بلـهـ درـسـتـ اـسـتـ .ـ دـيـگـرـ چـهـ فـكـرـيـ كـيـنـدـ؟ـ  
عـنـاـيـتـ اللـهـ:

مـنـ جـوـانـضـوـدـيـ شـخـصـيـ رـاـكـهـ صـهـاـتـ حـتـظـلـهـ رـاـقـبـولـ كـرـدـ ،ـ اـزـ صـفـاتـ  
خـوبـ اـسـانـ هـيـ دـانـمـ .

مرتی :

آفرین، آن شخص حقیقتاً بزگواری کرد و جان خود را به خطر انداخت  
کوشش :

من عمل نفعان را که سالی یک روز هر کسی را که در برابر چشم شاهد  
بی شد بی کشت عمل ظالمانه و احمدانه ای بی داشم . در ضمن -  
حواله مورثی آن شخص درباری و وفا داری خنده باعث شد که چشم  
نمایان باز نشود و ذشته عمل خوبیش را مشاهده گند

مرتی :

آفرین، کاملاً درست است . در حقیقت این قبیل اعمال فحود سیرها  
مربوط به دوره ای بود که عالم انسانی در مرحله کودکی به سری برد و  
رفتار آکثر فرماین فروزانیان کودکانه و نامعمول بود . در عصر و زمان ما  
که به فرموده جمال قدم ، عالم به سوی بلوغ پیش بی رود ، مردم بیدار  
شدند و از فرماین فروزانیان خود سلوک معقول و عدل و انصاف طلب  
بی کنند . در حقیقت انسان در مرحله کودکی به عالم حیوانی تربیک شد .  
است و در مرحله بلوغ به سوی عوالم انسانی و آنها میل بی کند .

حضرت عبدالجحا، بی فرمایند : در انسان دو مقام است  
یک مقام انسانی است که تعلق به عالم بالا دارد ، و فیض رتویت است  
یک مقام حیوانی است که تعلق به عالم ناسوت دارد ، یعنی جنبه حیوانی ، مثلاً  
غضب و شهوت و حرص و ظلم و جفا ، اینها از خصایص حیوانی است همینطور

علم و حلم و دنیا و جسد و سخا و عدل از فضایل عالم انسانی است. آنکه  
جنبه انسانی غالب گردد و اخلاق حیوانی مغلوب شود، سبب علوبت  
فطرت است.

غایت الله :

در اکثر آیات امامت و وفا باهم ذکر شده است ممکن است بگویند  
چرا آنها را باهم ذکر می فرمایند؟  
مرجی :

امانت به معنی درست کاری است و وفا به معنی عمل به موجب شرایط محبت  
و درستی. در حقیقت این دو صفت دو جنبه قضیلت واحد هستند. آن قضیلت  
رعايت خشنودی قلوب تقوی است. کسی که در مال دیگران حیات نگذارد  
در حقیقت به درسم و فای به عهد و محبت و درستی و امانت و درستی را -  
رعايت نماید و کسی که وفا به عهد نماید، به رسم حقوق امانت محبت و  
قدرشناسی از درستی، به راه درست قدم نماید. آنکه مطالب امور وزرادرست  
فهمیده باشیم محبت را بادویان مبارک از جمال قدم خانقه نمایی دهیم:  
دروع و رقا ح فرمایند:

... آنکه امور وزرتشی به لحاظ امانت فائز شود، صند الله  
اھب است از عمل کسی که پیاده به شطر اقدس ترجمه  
نماید و به لقای حضرت محبوب در مقام محمود فایز گردد.  
امانت از برای مدینه انسانیت به مثابه حصر است، و از برای

هیکل انسانی به متوله عین . آگر یقینی از او محروم  
ماند درساخت عرش نابینا مذکور و مسطور است ...  
در مقامی دیگری هر ما یند :

حق جل جلاله و فاراد وست داشته و دارد و دواست  
طراز هیکل مخلصین و مقربین و مقدسین ...

یا ابن الانسان  
أَنْتَ مُرِيدُ الْذَّهَبَ وَأَنَا أُرِيدُ شَرِيكَ عَنْهُ وَأَنْتَ عَرَفْتَ  
عَنَّا نَفْسَكَ فِيهِ وَأَنَا عَرَفْتُ الْعَثَاءَ فِي نَفْسِكَ عَنْهُ وَعَمْرِي  
هَذَا عَلَيْيِ وَذِكْرُكَ ظَاهِرٌ كَيْفَ يُجْمِعُ أَهْرَيْ مَعَ أَمْرِكَ

ای فرزند کنیز من  
لازال حدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته، یعنی  
باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در  
اقوال کل شریکند ولکن افعال پاک و مقدس مخصوص  
دوستان ما است. پس به جان سعی نمایید تا به افعال از  
جمیع ناس ممتاز شوید. کذک دختخدا کم نی لوح قدس صیر

مناجات خاتمه

## مناجات شروع

سچای احلاقی

صدقت در بیان عقیده

فعال قدم می فرمایند

باید در امور اغماض نکنند

و به حق و صدق تکلم کنند

اصل بناه به راستی در گفتار و صداقت در کردار و حضراحت لبجه

در بیان عقاید خویش مأمور و موظفند و جمیع این امور از جمله  
و ظایف وحدانی و معقدات قلبی یاران باوفای فعال قدم است  
ادیان آنی ناس را به صدق دعوت و به راستی و عیت نموده اند.

حضورت زردهشت در سنه هزار سال پیش آیینی نواورد و مودمان  
ایران را به برکت آن آیین یزدانی تربیت فرمود. آن پیامبر باستان  
با مرخدانه مهرمان، راستی را بیان آیین خویش هزار داد.  
راستگویان را ستد و دروغگویان را نکوچش فرمود. در مدینت  
زردهشت راستی در زمرة یکی از شهه ضرورت تربیت و درفع جزویکی

از سه مصیت اجتماعی حساب کشت . اینسان به فرزندان خود راستگویی، سواری و تراورد ازی می آموختند . در یکی از سنگ نبشتمان از قول بزرگان آن زمان نوشته شده است :

ای اهورا من اکشور مرا از دروغ و دشمن و خشکسالی نگاه بنا  
یکی از قوانین دهکانه دیانت یهود این است که « بر حمسایه  
خود شهادت دروغ مده » در باب بیست و سوم از سفر خروج در  
کتاب تورات می فرماید « از امر دروغ اجتناب نعا ... » و نیز  
می فرماید « ... سخنی مرای اخراج حق مگو »

حضرت مسیح نیز احکام تورات را تایید فرموده اند . از جمله  
در اجیل متی، باب تورادهم آمده است که شهادت دروغ مده و در  
بسیاری از موارد دروغ و دروغگویان رانکو هش می فرماید .

حضرت محمد بن عبد الله می فرماید  
*الْجَاهُ فِي الصَّدْقَ كَمَا أَنَّ الْهَلَكَ فِي الْكَذْبِ*  
اسنان صدیق و راستگو محبوب قلوب و محل اعتماد عموم است  
چینن نفسی خداوند حليم و آگاه را واقف حمه اسرار می داند و  
بدین سبب دروغ نمی گوید . به مردم احترام می تزارد ایه که حقیقت  
را از ایشان دروغ نمی دارد . عزت نفس خویش را محفوظ می دارد  
چونکه راضی به کذب نمی شود و از مشهور شدن به دروغگویی  
بیم دارد .

صداقت در امور جاری زندگانی مناسبات مردم را سهل و آسان  
وامور را بسامان می نماید. در حقیقت کذب و دروغ امّ المعاشر است  
گفته‌اند شخصی از یکی از بزرگان جهان استدعا نمود که او را شخصیت  
فرمایید که چه بکند تا موابکار شود. آن بزرگوار فرمود فقط دروغ مگو.  
آن شخص چون از محضر آن وجود بزرگوار بیرون آمد، پس از مدتی  
نفس و سوشه اش نمود که مال مردم را بدزد. در نزد خود اند پیشید  
که آگر قصد فروش آن مال نماید و از او پرسند مال را از کجا آوردی،  
مجبور است دروغ نماید، پس از زردی چشم پوشید. روز دیگر  
قصد نمودند شراب نمود. باز با خود اند پیشید که آگر می‌ست شود  
واحوالش دگرگون گردد، چون از او پرسند که چرا چنین شده است  
مجبور است دروغ نماید، پس از نمودند شراب چشم پوشید. به  
همین خوهرانه بیشه بدبی که به خیالش رسید، مشاهده نمود که با  
داست گفت و دروغ گفتن مربوط می‌شود. پس برای احتراز از  
دروغ کویی از هر معصیتی احتراز نمود.

واماً صراحت و صداقت در بیان عقیده، به حضور من در اوضاعی  
که مخاطراتی در میان باشد، نشانه قوت قلب و شجاعت احتمالی  
و غریب نفس است. بالتعکس که مان عقیده و عدم صراحت در بیان  
مکونات قلبی علامت جبن و زبوني و معرف ضعف نفس و پیشی و  
در مانندگی است.

خوب‌العقل قدیمی‌گوید انسان دلیر یک باری می‌رود و انسان  
جیان هر روز حدیث باشد. نقوسی که در بیان حقیقت و حضوریت -  
خوبیش در جامعه بھایی صداقت و صراحت لجه دارد، مودم آنرا  
راهی همین صفت می‌شناست. در معاملات و مراودات از -  
ایشان جز راستی و درستی نهی شنوند و نهی بینند.

میکی از حلمای روانشناسی که قبل از جنگ جهانی عدم در طول  
جنگ در زندان نازیها آلمان اسیر فشار رده شدید و شکنجه و  
آزار بود، در احوال خود وزندانیان دیگر مطالعه می‌کرد. وی می‌نویسد  
نقوسی که در معتقدات خوبیش سنت و مترول بودند، رفاقت و  
آسامت از سایرین تسلیم تظریز نداشتمان و نازیها ظالم می‌شدند.  
اما کسانی که اعتقادی عمیق و منظم داشته، در حفظ معتقدات  
خوبیش پایداری و ثبات قدم بیشتر به خرج می‌دادند. در جمیعی  
از ایشان هرگز تغییر رأی و عقیده حاصل نهی شد.

صداقت در بیان حقیقت با شجاعت احلامی و هویت ملب و  
نظم تفکر همراه است. معاشران و همکاران انسان صدیق و راستگو  
دراند که مدنی در می‌یابند که با فردی ناشناخت سروکار دارند که  
حقیده‌اش را محروم می‌شوند و به آن متهم شوند. و نیز می‌دانند  
که فرد صدیق با همان صراحتی که حقیده خوبیش را ابراز می‌دارد.  
۱- نام این روانشناس برونو شنايدم است دخلاصه‌ای از این تحقیق در مجله ساین سخن  
درج شده است

با حمان درجه از شهامت از شئون اعماقي خود مدافعت نماید.  
و تخيير و توهين را تحمل نمی کند.

اصل بها مأمورند که در موارد ضرورت به کمال صراحت و -  
وضوح اعماق خویش را به ديانت آنی ابراز نمایند . حضرت شوقی  
ربانی یادان رحمانی را در این موضوع مهم‌ترین دلالت حی فرمایند:  
... احبابی آنی در تمام تعاط امریه دران سوز من اگر خنایه  
مجبور و مکلف بر قیس و قید مذهب گردند، اللہ کمان تماييذ  
و به ظاهر و تصنیع متثبت نشوند . عقیده خویش را در کمال جرا  
و وضوح اظهار نمایند و از عواقب و نتایج باین حقیقت و ابراز -  
مامی الفھیر خائف و نگران نشوند .

و نیز حی فرمایند:

تفییه و کمان عقیده علت توهین و تخيير است و در ترد

اصل غواست بیمورد و منصر

آن حضرت صراحت لبجه در بیان عقیده را وسیله « حفظ  
مصالح امریه و حیانت و بیعت امرالله و اعزاز کلمه الله ... »  
معترض فرموده و « جالب تائیدات قویه ... و کافل سعادت و  
حیانت یاران و متمهد میل از برای بخات واستخلاص بندگان  
حضرت رحمن ... » شمرده اند و نیز حی فرمایند کمان عقیده و  
تفییه دا « مخالفین و معاذین حمل برخین و خوف نمایند و از

تأثیرات سنتی عقیده شمرند . » و همچین کمان عقیده « تولید مشاکل متوجه عضیه درآیند « نماید . » در مقامی دیگر به صراحت می فرمایند « ... کمان عقیده و یا تشبیث به ظاهر و تضعیف به ادبیان عتیقه برای اهل بها ، علی شخصی دراضیاع فعلی ... مضر به مصالح امریه بوده و اثرات کلیه بلاایی را که درین سین اخیره تحمل گردیده و دم شجدایی را که براین سبیل شارشده حمله را به هدر حواهد دارد . »

### حواله

ای بورگار مهریان این کسان بندۀ آسانند و درین بایت صدق و داشتی درستی . جام آمال سرشار فرما ، افوار تیان کن ، پر قدر خایت بخش ، مظہر موهبت بفرما ، روز بروز ترقی بخش و الطاف افزوون فرما تا این تقوس نفیسه به اعلی درجه فلاح و تعالی وصول بیاورد .

تویی مقتدر و تویی دهنده و بخشند و بینا

صلیالله آ، عباس

مناجات خاتمه

## درس نوزدهم

### مناجات شروع

## آداب و اخلاق

حضرت عبده‌البهاء می‌فرمایید  
 ای پاران پاک یوگان تتریه و تقدیس  
 در جمیع شئون از خصائص پاکان است  
 واذلوازم آزادگان

مرتبی:

بسیار خوانده و شنیده‌ایم که دور شریعت مقدس بهایی دور  
 ترقی عقول و افکار و اصلاح اخلاق و رفتار و ظهور واستعدادهای  
 سرشمار است. در این باب حضرت عبده‌البهاء می‌فرمایید:  
 ... آن قرون ماضیه قرون جهل بود. الحمد لله، این قرن،  
 قرن علم است، قرن اخلاق است، قرن تمدن است، قرن -  
 اکشاف حقایق اشیاء است. عقول ترقی نموده، افکار اتساع  
 یافته

گاهی در سفر یا حضر قبل از دیدن پیشیده سحر سوار بستر  
 برداشت و ناظر پایان گرفتن شب و فتح و ظفر نور و روشنایی بر  
 ظلمت و مارکی بوده‌ایم. ابتدا مارکی همه‌ها را همچون پرده

سیاه پوشاییده است. کم کم سپیده می دهد، پس ازان اندک  
 اندک پرده سیاه تاریکی کنار می رود، هوا و فضا دوشن می شود. بعد  
 خورشید برمی آید و پرتو زرین خورشید آسمان دزمین را غرق نور  
 می کند. ظهور شخص حقیقت در دور جدید، متعاقب ظلمت.  
 عالم وقوع یافت. مردم جهان گرفتار اوهام و تعالیید و تفاق و  
 شفاق بودند نارظل و جور بسیاری کرد. معانی ظهور، در عالم  
 سپیده عقل و علم دمید، علایم ترقی عقول و اتساع افکار آشکار  
 گشت. انقلاب صنعتی و بعضی از اکتشافات مهم علمی در قرن  
 نوزدهم در سرگره طلسم خورشید راستی رخ نمود.

امروز در ربع چهارم قرن بیست به هرسونگریم نشانه های  
 ترقی عقول و آن دیشه ها را در بسیاری از شئون زندگانی نوع بشر  
 مشاهده می کنیم. علم و فرهنگ ترقی فوق العاده نموده و صنایع  
 و فنون توسطه حررت اکنیز یافته است. نقوسی که از تربیت معنوی  
 و روحانی بهره مند گشته اند، در آداب و اخلاق و صفاتی قلب و پاکی  
 بیت گوی سبقت از ملاک برده اند.

در اداره سایق عدد نقوسی که در شئون انسانی و روحانی  
 ترقی نموده و مقام تزریه و تقدیس باقیه بودند، معدود بودند  
 اکثر ناس از حلم و داشت بی بهره بودند، و از کمالات و فضایل.

نصیب کافی نداشتند. اما در آغاز زوده بدین آئی که حنوز بذایت  
 اینات است و اول طلوع آفتاب بنیات، نقویں ی شمار مصدقان  
 ترقی عقول و افکار گشته و به مقام تتره و تقدیس نائل آمده اند.  
 مردی که قبل از ایمان اخلاقشان خشن و آدابشان نگوهیده بود پس  
 از ایمان به امر مبارک صاحب اخلاق و آداب ملکوتی شدند و به شیم  
 آئی مژین گشتد. قلوبشان پر مهر شد، صدورشان از بعض و  
 خناد متزه گردید. به آشنا و بیگانه مهریان شدند و خیر خواه عموم  
 اهل عالم گشتد. سخنخان شرین و بیانخان دلنشیں گردید، به  
 خدمت عالم شافتند، و به تسکین آلام قیام نمودند.

ظاهره:

جناب مری. من کلمه های تتریه و تقدیس را زیاد شنیده  
 و خوانده ام. شما هم آنها را به کار بردید. خودم این طوری فهمم  
 که مقصود از تتریه و تقدیس صفات نیکو است. ولی معنی دقیق  
 آنها را درست درک نمی کنم. خواهش هی کنم معنی آنها را توضیح بدهید  
 مری:

با کمال میل. ولی اول باید شکر گزار و خشنود باشیم که همه  
 شعبه مطالب مهم در آثار مبارکه توجه دارید. این نشانه هوسنده  
 و ترقی عقول و افکار و علامت تحقق بشارات جمال مبارک است  
 آما درباره سوال شما باید مگویم که تتریه به معنی دور بودن از زشتیها

واعمال ناپسند است. دور بودن از زشیهای نیز به معنی برکنار بودن از آلودگی است.

ظاهره: بر

برکنار بودن از آلودگیها یعنی چه؟

مرتبی:

برکنار بودن از آلودگی زبان، دوری از آلودگی دست، دوری از آلودگی چشم، دوری از آلودگی قلب و روح

ظاهره:

مقصود شماراً واحدی می فهمم. خواهش می کنم کمی بیشتر توضیع

بد حید

مرتبی:

فهم این مطلب چندان مشکل نیست. درست فکر کن که اگر- انسان زبانش پاک باشد، یعنی چه، و چطور صحبت می کند.

ظاهره:

فکر می کنم، انسان هرگز دروغ نمی گوید، کلام درشت بر زبان نمی آورد، قلب کسی را نمی رنجاند، بدگویی نمی کند، پشت سرگشی حرف نامربوط نمی نزد

مرتبی:

مرحبا! خوب گفتی! در دروس سالهای قبل خوانده ایم که -

حال قدم می فرمایند لسان از برای ذکر من است، او را به غیبی  
می الاید ...

و نیز می فرمایند: گفتاب درشت به جای شمشیر دیده می شود و نرم  
آن به جای شیر ...

در این بیان مبارک مقصود از شمشیر تأثیر آن است. گفتاب بعضی  
از نقوص ماستند نظم شمشیر و هنجار کارگر است و جگر شونده را مجموع  
می کند، مقصود از شیر نیز تأثیر شیر است که با هر مزاجی سازگار و  
خربيار در دندي را بهترین عذر است

هر دو مهدب سخنان لطیف و دلنشیز و کلامشان گزیده و سنجیده  
است.

خاتمه الله :

جناب هر بی محکمن است مثالی بزینید تا مقصود شمار اوشن نز  
بفهمیم

مری:

مثلًا کسی مطالبی می گوید یا می نویسد که شما فکر می کنید از ای باط -  
محکمی با هم ندارند. آن را بگویید شما نام بوط یا بی ربط می گویید یا  
شما پرست می گویید یا پر اکنده گوی می کنید، این از شنان لطف و  
ظرافت دور است و این سخن گزیده و سنجیده بینست. شاهری گوید  
لاف از سخن چو دُر نوان زد آن خشت بود که پر نوان زد

ظاهره :

## خوب، پس چه باید بگوییم؟

صربی:

می شود گفت: من ربط مطالب شما را درست نمی کنم، یا فکر -  
درکه  
نمی کنید بین مطالب شما بربط صحیح وجود نداشته باشد؛ یا خواهش  
نمی کنم ارتباط مطلب را روشنتر بفرمایید تا موضوع واضح تر شود .  
یا فکر نمی کنید این مطلب را تغییر بدھید موضوع روشنتر شود؟ یا،  
خواهش نمی کنم در مطالب تجدید تظری بفرمایید تا موضوع بیشتر قابل  
فهم باشد .

همه اینها که گفته شده یک معنی است، ولی طب شونده را  
آزار نمی دهد. اگر کسی چیزی را خلط بگوید، می شود تذکر داد که «به تصریح  
من این مطلب را درست نخواهید، یا این مطلب طور دیگر به نظر من  
رسیده است، یا نکری نمی کنم این مطلب را به صورت دیگر هم می گویند»،  
کدام یک درست است؟ ولی اگر بگوییم آما با خانم شما خلط گفته شد، یا  
خلط کردید، این دو گفته هم تقریباً همان معنی را بیان می کنند، ولی  
اوی بر شونده ناهموار و دوستی توهین آمیز است. آلوگی چشم هم  
همین معنی است. به معنی آنکه انسان با نگاه نماید به دیگران تظر  
کند - مانند نگاه دزد به مال مردم - فرد بھای باید به جمیع مردم  
به چشم دوستان و عزیزان خود تظر کند - دیده ایم که نگاه مردم

با تربیت و مودب با هیا و آرزم همراه است . به لاس و سال زندگی دیگران به دیده رشک و حسد نمی نگردند . نگاهشان نگاه محبت ، نگاه تحسین و نگاه فدرشناسی است .

ظاهر :

خیلی از شما ممنونم . دارم کم کم همه چیز را می نهم . در این باره از پدر و مادرم هم خیلی چیزها شنیده ام .

مرغی :

بسیار خوب ! یکی از دوستان پاکی قلب دروح را تو خضع ندهد  
بدیع الله :

فکر می کنم پاکی قلب یعنی اینکه خیال بد درباره مردم نگیریم . در قلب ما دشمنی و حسادت بناشد ، بهوده خشم و غضب به دلمان راه ندهیم ، قلب خودمان را از بعض و بدگرانی پاک بگیریم . فکر تهمت و افترا به خاطره نگذارد . من فقط اینها را می دانم ، اما این روح انسان چطور پاک و متبره می شود .

مرغی :

معنی پاکی روح و قلب تقریباً یکی است . در کلمات مکتوته خطای به کسانی که قلب آلوده دارند این بیامات آمده است :  
ای نگاه خاک . چگونه است که با دست آلوده به شکر می باشت  
جامه خود تمایی و بادل آلوده به کثافت شهوت و هوی معاشرتم

را جویی و به محالک قدس مراه خواهی؟ هیهات هیهات عما انم  
قرید ون.

اما روح پاک و منزه به این معنی است که انسان در درجه  
اول شیفته محبت آنی و عاشق به خدمت عالم انسانی باشد  
کمالات روحانی را بالاترین ارزش بداند. اسیر و دلسته مال و ثروت  
واسباب آسایش و راحت بناشد. آگر تمام مال و ثروت از دست  
برود، همکن نشود، به این شادمان بناشد که قلب و روحش به -

محبت خدا و خیرخواهی بندگانش گرم و روشن است. روح پاک  
روح آزاده و وارسته است. در این عالم غمی ندارد، اسیر آب و گل  
نیست، پا بسته جان و دل است.

پای سروبوستایی در گل است

سر و مار پای معنی در دل است.

ظاهره :

حالا معنی تقدیس را توپخون بد هید

مرجی :

ترزیه و تقدیس در آثار مبارکه معمولاً باهم و تقریباً به یک معنی  
استعمال شده اند. اما من یک دلیل فکر می کنم تقدیس در احلاق  
و آداب از ترزیه بالاتر است. ترزیه به معنی دوری از آلوگی و  
دوری از زشتی هاست، ولی تقدیس به معنی پاکی آسمانی است.

بِ معنی پاکی روح قدسی است . روح القدس، به همین دلیل در کتب آسمانی مذکور شده است . عالم نقدس پاکی صرف است و صحبت از زدوده شدن آلو دگی در میان نیست  
تئیه در مثل به هوایی می ماند که تصفیه شده آلو دگیش زدوده شده باشد . ولی تقدیس در مثل به هوای کوهستان شیه است که اصولاً آلو دگی بآن راه پیدا نمی کند

و اما اخلاقه بحث امروز ما بین است که هرگاه انسان در آداب و اخلاق به مقام تئیه و تقدیس نمایل شود، په فرموده حضرت عبدالله در زمرة پاکان و آزادگان در خواهد آمد . پاکان و آزادگان کسانی را می گوییم که از تمام وجود شان نور صحبت و سرور روحانی ساطع شود، قلبشان روشن و گرم است . در هر جا که باشند نورانیت و حرارت وجود شان باعث روشنی قلوب و گری وجود دیگران می شود در معنی این مطالب فکر کنید تاریخی دیگر در این باره با هم تفتق کنیم

### حواله

ای برادر کار اهل بها را در هر موردی تئیه و تقدیس بخش و -  
از هر آلو دگی پاکی و آزادگی عطا کن، از ارتكاب هر مکروه حیات ده -  
و از قیود هر عادت رهایی بخش تا پاک و آزاد باشند و طیب و ظاهر گردند، سزاوار بندگی آستان مقدس شوند ولا یق انساب به حضرت اهله

## مناجات شروع

### عبادت و تقوی

#### ای پسران آدم

کلمه طیبه و اعمال ظاهره مقدسه به سماو  
غزاحدیه صعود نماید، جهود کنید تا اعمال  
از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شو  
وبه ساحت عز قبول درآید. چه که عنقریب  
صرافان وجود در پیشگاه حضور مبعود خبر  
نهوای خالص ندیرند و غیر از عمل پاک  
قبول ننمایند. این است آنکه حکمت  
که از افق فم مشیت ربانی اشراق منروم  
طوبی للمقبلین

عبادت به معنی بندگی است و تقوی به معنی ترس از خداوند و  
اطاعت از ادامر آن. بنابر آنچه در آثار والوام راجح به عبادت.  
مذکور و مسطور است، به سه وجه سی توان خداوند را بندگی نمودن:  
۱- عبادت قلبی. عبادت قلبی تسليم و رضا فرذ مشیت کامله و

و توکل و اعتماد به اراده مظلمه پروردگار تواناست. این جنبه از عبادت مستلزم حالتی قلبی و احساسی روحانی است که چون حاصل شود، انسان همواره راضی و خشنود و شاکراست. به جهان و - جهانیان با دیده هوش بی تظری کند و برای عموم سعادت و توفیق آرزوی نماید. عبادت قلبی توجه مدام به خالق عالم هست و شکر و شای حیثیگی از برای خایات والطاف آنی است.

۲- عبادت در گفخار. عبادت در گفخار ذکر و شای حق و ملاوت نماز و دعا و مناجات است. عبادت در گفخار باید با عبادت قلبی همراه باشد و برینیت خیر و قلب پاک شکنی گردد.

۳- عبادت در اعمال. عبادت در اعمال محتاج پیروی از اوامر و احکام آنی و متابعت از تعالیم ایسیاست. عبادت در عمل نیز باید با عبادت قلبی توأم بوده، از هتر نوع ریا و کدورت پاک و میرا باشد.

حضرت شوقی ربانی ارداحنا له الفداء عبودیت محضه را به معنایی بدیع بیان می فرماید که خلاصه مفهون آن چیز است: نوع انسان قادر به تغییر فواین کلی عالم نیست و حوارث به میل و اراده بشوی تبدیل نمی شوند. لهد ابر نفس مؤمن و محلص فرض واجب است که اعمال و اقوال و افکار و نیات خویش را به مشیت کامله القیه منطق نماید و به نوشداری شلیم و رضا سرور و احمدال قلبی تحصیل کند و از کدورت و ملال محفوظ بماند.

حضرت مولی الوری در توصیف عبادت و شرعة آن می فرمایند:

”قلب انسان جزءی عبادت رحمن مطمئن نگردد و روح انسان  
جزءی ذکر بزبان مستبشر نشود ...“

واما تقوی به معنی ترس از خداوند و اطاعت از او امر و بنامی  
شره اش پژوهیزگاری و پارسایی و صفاتی قلب و پاکی اخلاق و خلوص  
عمل است. پژوهیزگار نفسی است که از آنچه خلاف رفای پژوهیزگار  
است، پژوهیزد. و پارساقسی است که به هرجه موافق اراده است  
اعبال و عمل نماید.

جمال قدم جل اسمه الاعظم می فرمایند:  
تفوای خالص پیشه کن و از ماسوی الله ان دیشه منها  
و نیز می فرمایند:

ا) اهل عالم شما را وحیت می نهایم به آنچه سبب ارتقای  
مقامات شما است. به تقوی الله تعسک نمایید و به ذیل معرفت  
تشییث کنید

درین نقوس مادی و ماده پرستگونی، بسیاری از مردمان  
هداؤند را فراموش نموده و از بندگیش غافل مانده‌اند. نقوس  
مقلت زده، از خایت هزار و گمراهی پژوهیزگاران و پارسایان را  
به نظر استهزا و تغیری نگوند و عبادت و تقوی را بپیووده و بی مقدار

جلوه می دهند . حاصل عقلت و غرور ، حدوث مصائب و بلایای  
بجید و حدود است که از جمیع جهات نوع بشر را محصور و احتجن  
بنی آدم را پریشان و سرگردان نموده است . هر دسته و گروه را هی  
می دند و روش در پیش دارند که مغایر راه و روش سایرین است و  
جعلگی خلاف رضای آنی مشی می نماید . اختلاف افکار و تباین  
طبایع و بندگی نفس و هوی در نظامهای عالم اضطراب شدید و  
در ترتیبات جهان اختلاف بی سابقه پدید آورده . روسی و فرانسی  
از میان برخاسته و دشمنی و تفاوت امان و قرار از نوع بشر سلب نموده  
است .

حضرت مولی الوری در بیانی موجز این وضع را چنین مجسم می نماید  
رغم به روز حیج و معراج در دنیا دراز می دارد است ، عاقبت به -  
درجہ ای رسید که بنیہ انسانی را تحمل نماید . آنوقت انبتاوخ دهد  
در جهان آشناه امروز آسایش و آرامشی موجود نیست .  
بودگان عالم در برابر اینو ه مشکلات را نمی عجز بزیمین زده و پیرو  
جهان از خایت اضطراب و شدت نب و ناب از پای افتاده اند . تغیر  
چهره ارض جزیا کیمیا وجود که جبودیت آستان و تقوای خالص  
و تورکل و تقویض است . ممکن نیست . این کیمیا هست آسایش  
روح و تسکین قلب و صفاتی باطن به وجود می آورد و عماش را به زرخالص  
متبدل می نماید .

سیود بندگی:

سیچنجه

روزی بود، این جهان ببود زمین ببود آسمان ببود.  
نه جمادی، نه جانوری نه بنای، نه فرد بشری.

ستاره ببود سوسوبند  
ابربند با چرخ پهلو ببرد

روزی بود، باغ و بیشه ببود شاخ ببود، برگ و ریشه ببود  
نه نسیمی نه عطر گلی نه گیاهی نه شاخ سبزی

نه مرغی به شاخ درختی  
نه بُری سرینگ سختی

روزی بود دشت و دریا ببود کوه ببود، چرخ مینابود  
بذر ببود کشت و گشتار ببود دار ببود شاخ پرمار ببود

نه گوهری کز دور بود پدید  
باکی ماج به زنگ سپید

پس چه بود کجا بود آنکه بود کرد آسمان به دوزنگ حبود؟  
رود و دشت و دریا را گسترید و کرد عرش برپا؟

آدم آورد و وحش و گیاه  
سبزه رویاند به یعنی میاه

آری آگر این جهان ببود زمین ببود و آسمان ببود  
جان بود و جان آفرین ببود خالق بهشت بین بود

بود بزرگ خدای داما  
آن حی شنواه بینا

چون شد کان خدای فربود  
جاندار و گیاه هلوی فرمود؟  
چون شد که ز روح خویش جانی  
در ما بد مید، داد تندگانی؟

سمح و بصر و عقل داد مارا  
ل فقط و کلام و نقل داد مارا

بکنای خدای حی دانا  
آن قادر بصیر و بینا  
آورد به هستی این جهان را  
خوب شید جان هموان من جان را  
همه جا زواند یشه کشد  
نمایلو بندگی پیشه کشد

الها، کریما، رعیما  
تویی آن سلطانی که به یک کلمه ات وجود موجود گشت  
و تویی آن کریمی که اعمال بندگان مشیت رامنع نخود  
و ظهورات جودت را باز نداشت. از تو سوال حی نهایم  
ابن عبد را فایز مزمای به آنچه سبب نجات است در  
جیمع عوالم تو.  
تویی مقدار و تو اما و تویی  
عالی و دانا

## درس بیست و یکم

### دوز یادآوری

امسال نیز در حضور همسالان و مرتبی به سرآمد، امپد چیان است که نتیجه کافی و افی حاصل شده باشد و نکته های شایان توجه آموخته باشیم.

آنچه در سال اخیر مطالعه نموده و درباره شن تفکر کردہ ایم بطور فهرست وار مرور مینگایم.

#### ۱- دوز آشنایی

- وحدت و محبت ، اثبات الوهیت - عرفان الهی - عرفان مظاهر ظهر - وحدت ابیاء - پیامبران و روحی والهایم، قرآن کریم حضرت عصمن اعظم، حضرت عصمن مختار، وحدت عالم انسانی تربیت و تعلیم، تربیت جسمانی، ترک مغصبات ، جناب بدیع سعادی اخلاقی امانت و رفاقت و صداقت در بیان همیشه ، آداب و اخلاق، عبادت و تقوی.

شایسته و سزاوار است که از آنچه آموخته ایم توشہ گرانقدری همراه داشته باشیم و در ایام آتی همواره چراغ هدایت ما در مسیر خدمت به عالم انسانی باشد ،

در این جلسه بتوانیم به ارزیابی کلاس و برنامه آن پیزاریم و

هر پیشنهادی جهت مبیود برنامه های آنی به نظر مان سر رسد.  
طرح نموده و یا کتاباً سلیمانیم.

[تنظيم برنامه جشن و ترتیب دعوت والدین و دیگران]

مناجات خاتمه

جلسه بیت دروم

## جشن پایان سال

توسط یکی از معلمان  
بوسیله چند تن از معلمان

مناجات شروع  
زیارت آثار مبارکه

بوسیله چند قن از معلمان  
بوسیله چند تن از معلمان

سرود  
اجراي نمایش

گزارش کار سال تحصیلی و شکر از اطفال، ازوالدین، راز  
دوستان تربیت امری و صاحب منزل بوسیله مری  
نطق نماینده لجنه درسپاس از معلمان - مری - والدین  
صاحب منزل بوسیله نماینده دوستان تربیت یا یکی  
از والدین

توزيع جواز و تشویق معلمان  
(با مشارکت مری - نماینده دوستان تربیت و یکی دو تقریباً والدین  
موسیقی

جهنم زنده  
پایان

خداحافظی  
مناجات خاتمه

مِنْ أَصْلِ كُلِّ الْعِلْمِ هُوَ عِرْفَانٌ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ

أَصْلٌ = پایه، اساس      كُلُّ الْعِلْمٍ = جمله علمها  
 حَوْ = او                          عِرْفَانُ اللَّهِ = شناختن خداوند  
 جَلَّ = بزرگ و باعظی است باشد      جَلَالُهُ = بزرگیش

إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفًا مَشْرِقٍ وَمَغْرِبٍ  
وَمَطْلَعَ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخُلُقِ

اَنْ = بِدِرْسِيْكَه	مَا = آچَه
اَوَّلْ = اُولَه، اِبْتَدا	كَتَّ = نُوشت
اللهُ = حَدَادِنَه	عَلَى الْعِيَادِ = بِرِينَدْ كَانْ
عِرْفَانُ = شَناختْ	مَشْرِقٌ = محل اِشْتَاقِ
وَحْيٍ = وَحْي او رَنَامَه، آچَه به دیگری القَارِدَه می سود تا فهمیده شود ولی بیشتر بُوحی از جانب حَدَادِنَگفته می شود، آچَه فرستاده شوند	۱۱) مَاحَدْ : مُحَمَّد الطَّلَابْ
	مَطْلَعٌ = محل طلوع، مَطْهَرُ الْمَهِي

أَمْرِهِ = امرش

نَفْسُهُ = نقصش، (نفس = روح، حان...)

عَالَمٌ = دنيا، جهان

فِي = در

خَلْقٌ = ایجاد کردن

أَمْرٌ = فرمان، حکم

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مَنْ مَرَفَعُهُمْ قَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ أَفْرَى هُمْ أَفْرَى اللَّهَ  
وَمَنْ أَعْرَفَ فِي حَمْلِهِمْ قَدْ أَعْرَفَ بِآيَاتِ اللَّهِ الْمُهَمَّيْنِ  
الْقَيْوُمُ

عَرَفُهُمْ = شناخت ایشان را

مَنْ = کسی که

قَدْ عَرَفَ = پس شناخته است

قَدْ = پس به تحقیق

أَفْرَى = افرار کرد

الله = حداوند (را)

أَعْرَفَ = اعتراف کرد

بِهِمْ = به ایشان

حَقْهُمْ = حق ایشان

فِي = در

آيَاتٍ = شاهدها (معزد: آیت)

مُهَمَّيْنِ = خالب کشته

قَيْوُمٌ = بربادارنده

الأب في الأبن

صل

أب = پدر

ابن = پسر

صل

لَا نَعْرِفُ بَيْنَ أَهْدٍ مِّنْهُمْ

لَا نَعْرِفُ = غرقى نهى لذائم      بَيْنَ = بين

أَهْدٍ = فردی      مِنْهُمْ = ازایشان

78 من سورة آل عمران آية ١٢٠

إِنَّكَ الرَّسُولَ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَى بَعْضِ

إِنَّكَ = آن

رسُول = پیامبران

فَصَلَّى = افرزوئی دادیم      بَعْضِهِمْ = بعض ازایشان را

بعض = بعض

علی = بر

سورة بقرة آية ٢٥٤

صل

وَأَمَّا النَّبِيُّونَ فَلَمَّا

نَبِيُّونَ = بُنی ها (بُنی = پیامبر)

أَمَّا = أما

أَمَّا = من

\* (١) : منجد الطلاق

صَرْ يَا سُلْطَانُ لَيْ كُنْتَ كَاحِدٌ مِنَ الْعِبَادِ وَرَاقِدًا عَلَى الْمِهَادِ  
 كَرَّتْ عَلَى سَائِمِ السُّجَانِ وَعَلَمَنِي عِلْمًا كَانَ لَيْسَ هَذَا  
 مِنْ عِصْدِي بَلْ مِنْ عَزِيزِ عَلِيمٍ

يَا	أَيْ	سُلْطَانٌ	پادشاه
كَرَّتْ	بودم	كَاحِدٌ	مثل فردی
مِنْ	الْعِبَادِ	أَنْسَدَ كَانَ	راقداً
عَلَى	سَائِمِ	خَوَابِيدَه	برگهواره
عَلَى	سُجَانِ	مَارَكَهارَه	مرور کرد
عَلَى	يَاكَ وَمَقْدِسِي	سَائِمٌ	نسمهای
(اَز اسماَه الهی)		عِلْمٌ	دانش
لَيْسَ	= نیست	كَانَ	بوده باشد
مِنْ	= از	أَنْ	اذا
عِصْدِي	= تردمن		این
بَلْ	= بلکه		
		صَرْ	تَرْ

أَنَّا مُسْرِّئُكُمْ يُوَحِّي ... سوره فصلت آيه ۱۷  
 أَنَّا = من  
 مُسْرِّئُ = بشری  
 مِثْلُ = شیه  
 كُمْ = شا  
 مِسْلِكُمْ = شیه شما  
 يُوَحِّي = (وحی شده حستم) دھی می شود

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُذَرَّأَمُ الْمَرْءَى وَمَنْ  
حَوْلَهَا

أَوْحَسْنَا = دعی کردیم	كَذَلِكَ = این چین
قُرْآنًا = قرآنی	إِلَيْكَ = به تو
لِتُذَرَّأَمُ = تابیم کنی	عَرَبِيًّا = عربی
الْمَرْءَى = اصل فرهی ها (را) مکله	أَمَّ = مادر
حَوْلَهَا = اطراف آن	مَنْ = کسی که، کسانی که

سورة شوری آیه ۵

مترجم

رَأْسُ الدِّينِ، هُوَ الْأَفْرَارُ بِمَا عُبُولَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
وَالْإِبْرَاعُ لِمَا شُرِعَ فِي مُحْكَمٍ كِتَابٍ

رَأْسُ = پایه، اساس	أَفْرَارٌ = اعتراف کردن
هُوَ = او	بِمَا = به آنچه که
عُبُولٌ = مازل شد	مِنْ = از
عِنْدِ اللَّهِ = نزد خداوند	إِبْرَاعٌ = پیروی کردن
لِمَا = برای آنچه که	شُرِعَ = وضع شده

رَبِّي = داد

كَلَّا بِهِ = كُلَّا شِئْ

صَفَّ

إِنَّا بِإِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ  
 إِنَّا وَرَبِّكَ أَكْرَمُ الَّذِي عَلِمَ بِالْعِلْمِ عَلِمَ الْإِنْسَانَ مَا  
 لَمْ يَعْلَمْ سُورَةُ عَلْقٍ آيَاتٌ اثْنَاهُ

إِنَّا بِإِسْمِ	= بنام	بِإِسْمِ	= بخوان
رَبِّكَ الَّذِي	= كه، كسيكه	رَبِّكَ	= پروردگاران
خَلَقَ	= خون بسته	خَلْقَ	= خلق هرمود، آفرید
عَلِمَ	= بادراد	أَكْرَمُ	= کریمتر
بِالْعِلْمِ	= بوسیله قلم، نوشتن به قلم	لَمْ يَعْلَمْ	= نمیدانست

صفَّ

عَلَّهُو اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ  
 كُفُواً أَحَدٌ سُورَةُ الْأَخْلَاقِ آيَاتٌ إِلَيْهِ ۝

عَلَّهُو اللَّهُ = اوست خدا

عَلَّهُ = بگ

أَمَدْ = يَكْتَأِ  
 لَمْ يَلِدْ = تَرَادَه  
 لَمْ يَكُنْ = شَبُودَه  
 كَفَواً = حَتَّا

ص ٤٣

وَمَا يَعْلَمُ مَا وِيلَةٌ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِحُونَ فِي الْعِلْمِ

سورة العنكبوت آية

مَا عَلِمَ = نَعْدِدَ اند  
 الرَّاسِحُونَ = ثَابِتَانَ (را)

يَوْمَ يَوْمَ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَهُ صَهَا لَا يَكْلُمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ

سورة بناء آية ٢٨

يَوْمَ = روز (روزی که)  
 يَوْمُ = قیام بکشد، باستند  
 مَلَكَهُ = فرستگان  
 لَا يَكْلُمُونَ = سخن نگویید  
 مَنْ = کسی که  
 أَذِنَ = دستوره داد  
 لَهُ = برای او

الرَّحْمَنُ = بخشنده (خداي بخشنده)

### اسْتَمْعْ

يَوْمَ يَسِّادُ الْمَبَادِيرُ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ  
يَا لَهُ عَلَيْهِ دَلِكَ يَوْمُ الْعِرْوَجِ  
سورة ق آيات ٤ و ١٤

يَسِّادُ الْمَبَادِيرُ = نذاهي كند نذاكته

قَرِيبٍ = متذکر

الصَّيْحَةَ = فریاد (را)

دَلِكَ = آن

اسْتَمْعْ = بشنو

مَكَانٍ = جا

يَسْمَعُونَ = من شنوند

يَا لَهُ عَلَيْهِ = به راستي

الْعِرْوَجِ = بیرون آمدن

يَوْمَ يَصُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

سورة مطففين آیه ٦

يَصُومُ = غیام میکنند (غایم هستند) النَّاسُ = مردم

لِرَبِّ = برای پروردگار      الْعَالَمِينَ = جهانیان

يَدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاوَاتِ إِلَى الْأَرْضِ فَمَنْ هُنَّ عَوْنَوْهُ إِلَّا يَرَى  
فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا يَعْدُونَ

سورة سجدة آیه ۲

يَدْبِرُ = مدبر می کند	الْأَمْرَ = سامان حی دهد	سَمَاوَاتِ = آسمان
أَرْضٌ = زمین	مِمَّا = پس، پس	
الْيَوْمُ = به سویش		عَرْوَجُ = عروج می کند
مِقْدَارُهُ = مقدارش		كَانَ = باشد
سَنَةٌ = سال		أَلْفُ = خزار
يَعْدُونَ = میشمارید		مِحَا = از آغه

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَهْلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْأَلُونَ سَاعَةً  
وَلَا يُسْعَدُ مَوْتُهُنَّ

سورة اعراف آیه ۲۲

لِكُلِّ = برای هر	أُمَّةٍ = امتی
أَهْلٌ = وقتی است	فَإِذَا = پس همیکه
جَاءَ = آمد	أَجْلُهُمْ = وقتیان
لَا يَسْأَلُونَ = باز پس نهی ما	سَاعَةً = ساعتی

لَا يَسْعِدُهُمْ = پیشی نهی گیرند

لَا يَنْجِي أَدَمَ إِمَّا يَا بِكُمْ رَسُولُكُمْ يَعْصُوْهُ؛ عَلَيْكُمْ آيَاتٍ فَمَنْ  
آتَهُنَا وَأَضَاعَ فَلَا حُوفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ بِحَرَبٍ

سورة اعراف آیه

إِلَّا مَا يَا بِكُمْ = چون بیایند شکارا

رَسُولُكُمْ = از شها

يَعْصُوْهُ = (خواهند خواند) هی خوا  
عَلَيْكُمْ = بر شما

فَمَنْ = پس کسی که

أَضَاعَ = شایسته شد

عَلَيْهِمْ = بر ایشان

يَعْرِبُونَ = اندوهانک شوند

لَا يَنْجِي = ای پیسان آدم

رَسُولُنَا = رسولانی

لَا هُمْ بِحَرَبٍ = (خواهند خواند) هی خوا

آيَاتٍ = آیات مردا

آتَهُنَا = پر حیزکاری کرد

فَلَا حُوفَ = پس باشد بی

وَلَا هُمْ = ونه ایشان

ص ۴

إِذَا عَنِصَ بِحِرَالِهِ حَالَ وَقَضَى كِتَابَ الْمُبَدَّأِ فِي الْمَالِ  
وَجَهُوا إِلَيْهِ مِنْ أَرَادَهُ الَّذِي أَسْتَعْبَ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ  
الْقَدِيمِ

اَذَا = حنكته  
فِيْضَ = فرونتست  
دُرْجَةً = دریا  
قُصْبَةً = اخام شد

الْوَصْلَ = دیدار کردن  
كِتابَ = آپه از جانب خداوند ناز  
شده، مفروض وواجب شده (۱)

الْمَالَ = بارگشت  
الْأَيْ = بسوی  
الْذِي = که کسیکه  
هَذَا = این  
الْمَدِيمِ = جاویدان

الْمَدَأً = ابتداء  
تَوَجَّهُوا = توجه کنند  
أَرَادُهُ = اراده کردا او را

بِإِمَامَةِ اللَّهِ إِنْ دِلْكَ الْطَّفْلُ مَوْلُودٌ مَوْجُودٌ سَكُونٌ لَهُ مِنْ  
أَمْرِهِ عَحْبٌ سَمِيعٌ بِهِ فِي الْأَسْتِهَالِ وَسَاحِدٌ مِنْهُ يَا كَمْلَهُ  
صُورَهُ وَأَعْظَمُ مَوْهِبَهُ وَأَمْ لَمَالٌ وَأَعْظَمُ فُوهَ وَأَسْدُ قَدْرَهُ  
يَسْلَلُ وَجْهَهُ تَلَاقُوا سُورَهُ إِلَّا فَانِي مَلَ سَرِي هَذَا الْكَيْفَيَهُ  
أَمَدَهُتْ حَيَاَلَانِي مَهْمَالَهُوَرِ وَالْأَعْصَارِ وَ

عَلَيْكِ الْحَيَاَهُ وَالْأَسَاءُ

أَمْةٌ = كُنْز	يَا = اي
ذَلِكَ = آن	رَانِ = مدرستي كه
مَوْجُودٌ = وجوده اشته	مَوْلُودٌ = متولد شده
أَمْرٌ = امرش	سَيْكُونُ = بزوردي مي باشد
سَعْيٌ = حي شنوند	عَجَبٌ = عجبي
سَاهِدٌ يَهُ = هي بيتد او را	الْإِسْفِيلُ = آيinde
أَعْظَمُ = بزرگترین	الْأَعْلَمُ = كاملترین
أَمْمٌ = كاملترین	مَوْهِيَّةٌ = بخشش
تَلَلِلاً = هي در خشد	أَسْدٌ = سيد مردم
تَلَلُوا = درختشي	وَحْيَهُ = رویش
آفَاقٌ = افق حا . ناحيه حا (مفرد: افق)	سَيْرَهُ = موزانی هي شود
فَلَاسِئِيٌّ = پس فراموش سی سو هذه = اين	فَلَاسِئِيٌّ = پس فراموش سی سو هذه = اين
مَادُّهُتٌ = مادامي كله	الْكِيفِيَّهُ = چکونکي
مَهْماً = يو سيله آن به او	حَيَاً = زينده
مَهَرٌ = گذشت	أَثَارٌ = اثرها
الدُّهُورٌ = دهرها، زمانها (مفرد دهر) الْأَعْصَارٌ = عصرها، زمانها (مفرد: عصر)	عَلَيْكِ بِرَوْمَاد
الْحَيَّهُ = درود (جمع: حيات)	

السَّا، = درود  
عَبْدٌ = سبده  
عَبَّاسٌ = دلیر، شجیع

ص ۸۷

مَنْ عَصَا أَمْرَهُ فَقُدِّمَ عَصَماَ اللَّهَ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ  
أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ وَمَنْ انْكَرَهُ فَقُدِّمَ انْكَرَ الْحَقَّ

عَصَماً = بغضیان کرد      اَمْرَهُ = امرش (را)  
فَقُدِّمَ عَصَماً = پس اطاعت نکرده است  
أَعْرَضَ = اعراض کرد، روی برگرداند عنہ = ازاو  
انْكَرَهُ = انکار کردا او را      فَقُدِّمَ انْكَرَهُ = پس انکار کرد  
الْحَقَّ = حقیقت (را)، حق (ر)

ص ۹۸

رَبَا وَعَصَا عَلَى مَعْرِفَةِ أَمْرَكَ النَّعِيمَ وَالْحَلْقَ بِحَلْقَ الْكَرْبَلَاءِ  
وَالسُّلُوكِ فِي مَهْمَكَ الْعَوَمِ يَمْضِكَ الْعَدِيمَ وَجَوْدِكَ الْعَوْمَ  
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ      بَذَهَ آسَانِشْ مُوقِّعَه  
رَبَا = ای پروردگار ما  
وَعَصَا = موفق بکن ما را  
الْنَّعِيمَ = برگ

<b>الطلق</b>	= خلق وخوب اصن	<b>بطلّك</b>	= بخطف وخرى تو
<b>السلوك</b>	= سالك شدن ، داخل شدن	<b>الكرم</b>	= بخشد
<b>القويم</b>	= راست ودرست ، محكم	<b>منهّجك</b>	= راه تو
<b>حودك</b>	= بخشش تو	<b>بعصلك</b>	= بخشش تو
<b>أنت</b>	= تو	<b>العم</b>	= عمومي
<b>الرحمن</b>	= بخشنده	<b>العليم</b>	= بسارد داما
		<b>الرّحيم</b>	= رحم كستده

صلوات

قد كتب على كل أب تربية أبنية وسيرة بالعلم والخط  
ودوسيها عما حدد في اللوح والذى ترك ما أخرب به فلأنه مسأله  
أن يأخذوا منه ما يكون لازماً لمربيهم وإن كان عيناً والامتع  
إلى بيت العدل أنا حلاته مأوى الفقراء والمساكين . إن الذي  
رمى أبنية أو أبناء من الآباء كلام ربى أحد أبناءي عليه بما يحيى  
ورحمة التي سبقت العالمين

قد كتب = نوشته شده است كل = هر

<b>أب</b>	= پدری
<b>تربيته</b>	= پروش دادن
<b>بسنة</b>	= دفترش
<b>ابنة</b>	= پسرش

وَهُوَ هُمَا = غير ازان دو	عَمَا = از آخونه که
هُمَا = (منتظر علم و خطا)	
حُدُود = محدود شده	تَرَكَ كرد = ترك کرد
أَمْرٌ = امر شده	فَلَلْمُنَاؤ = پس مراي امين حا
أَنْ = اينکه	يَأْخُذُوا = بگيرند
صِنَّةٌ = ازاو	يَكُونُ = باشد
إِنْ = اگر	غَيْثًا = ثروتمند
يَرْجُعُ = بر جي گردد	سَتِ الْعَدْلِ = خانه عدالت
أَيْمَانٌ = بد رستيکه ما	جَعْلَنَاهُ = خوارداديم او را
مَادَى = پناهگاه	رَمَى = تربیت کرد
الآبْنَاءُ = پسران (مفرد: ابن)	كَانَهُ = بد رستيکه او
عَلَيْهِ = برا و باد	بَعَانِي = روشنابي من
رَحْصَنَ = سخشن من	الَّتِي = که، کسيکه
سَبَقَتْ = پيشي گرفت	الْعَالَمِينَ = جهایان

ص ۳۷۷

أَطْلَبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْلَّهِ  
أَطْلَبُوا طلب کيند المهد = گهواره اللحد = قبر

أَعْلَمُوا إِشْرَاقَكُمْ أَفْضَلَ مِنْ عَشِيقَكُمْ وَعَدَّكُمْ أَحْسَنَ  
مِنْ أَمْسِكَمْ

إِعْلَمُوا = خرار بدجید	أَشْرَاقَكُمْ = صمگاهاستان (را)
أَشْرَاق = برامدن طوع	أَفْضَل = بهتر
عَشِيقَكُمْ = شامگاهاستان	عَدَّكُمْ = بامدادهستان (را)
أَحْسَنَ = سیکوتز	أَمْسِكَمْ = دیروز

الْعِلْمُ فِي الصُّغْرِ كَالْقِسْبِ فِي الْجَبَرِ  
الصُّغْر = کوچکی      العَجَر = سنگ

وَحْدَهُ لِلَّهِ إِلَّا اللَّهُ

وحدة = به تنهای لا = نیست الله = خدای  
الا = سکر، به جز الله = خدا (خدای یکانه)

فَلِمَّا قَبَضْنَا بِهِ مِنَ الرَّابِ وَعَذْنَاهُ بِمِنَاهُ الْقُدْرَةِ

وَالْأَطْهَانَ وَنَفَخْنَا فِيهِ رُوحًا مِّنْ لَدُنْنَا تَمَرَّسَ وَ  
الْأَسْهَاءِ فِي مَلْكُوتِ الْإِنْشَاءِ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِ الْسُّلْطَانَ بِكِتَابٍ  
رَّبِّكَ الرَّحْمَنِ

فَنَضَّا = كَرْفَتِيم

الْرَّاب = خَالٌ

عَصَاهُ = سَرْمَتِيم آنزا، خِيرَكَرِيم مِيَاه = آبَها (جَمِيعِ مَاء)

رُوحًا = رُوحِي  
يَنْفَخُ = دَمَدِيم

لَهْمًا = نَزَدَ مَا  
رَسَاهُ = زَيْتَ دَادِيم آن رَا

أَسْهَاء = اسْفَهَا  
طَرَاز = زَيْنَت

مَلْكُوت : بِزَرَگَى ، عَظِيمَت (عَالَمُ الَّذِي كَمْ يَحْيِطُ بِرِعَالِمِ مَلْكِي وَمَقْدِسِ

اَرْشُونَ وَخَصَائِصُ وَنَقَائِصُ عَالَمِ مَلْكِي اَسْتَ)

الْإِنْشَاء = آفَرِيدِين  
مَلْكُوتِ الْإِنْشَاء = عَالَمِ وَجُود

أَرْسَلْنَا = فَرِستَادِيم او رَا  
الْسُّلْطَان = بَادِشَاه

اَنْعَمَ اَمَالَهَا اَرْدَنَا حَلَقَ الْبَدَيعَ اَحْضَرَنَا هَوَهَ وَهَوَهَ  
بِكَوْمَهَ اِذَا اَضْطَرَّبَتْ اَرْكَانَهُ اَمَامَ الْوَجْهَ عَلَى شَانَ كَادَ اَنْ  
يَصْعِعَ عَصَنَاهُ بِسُلْطَانٍ مِّنْ لَدُنَنَا تَمَرَّسَ شَاهَ فِي طَلْعَةِ الْيَ

أَنْ حَلْصَاهُ وَنَفْحَتِهِ رُوحُ الْمُدْرَهُ وَالْأَقْدَارِ بَحْثٌ لَوْ اَمْرَنَاهُ  
 سَهْرٌ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ . أَنْ تَرْبِكَ لَهُوَ الْمَعْدُدُ الْمَحَا  
 فَلَمَّا تَمَ طَلْعَهُ مِنْ كَلْمَةِ رَبِّكَ وَطَلْعَهُ مِنْ سَمَاءِ الْوَحْىِ أَهْمَمْ بِلْعَاءَ  
 الْوَجْهِ وَتَوْجِهَ إِلَى مَسْهَدِ الْفِدَا بِمَدْرَهِ وَسُلْطَانِي وَأَعْلَى عَلَى  
 شَانِ أَنْطَبَ بِهِ الْعَلَى الْأَعْلَى وَسُكَّانُ مَدَائِنِ الْأَسْمَاءِ إِذَا أَرْبَعَ  
 الْدِيَاءُ مِنْ سَطْرِ الْكِبْرِيَا يَبَارِكُ الدِّيَى حَلَّ مَا شَاءَ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ  
 الْوَهَابُ .

أَطْلَمْ =	بَدا	الْدَّيْعُ =	نَازَةٌ
أَحْصَرَنَاهُ =	حَاضِرٌ كَرِيمٌ أَوْ رَأْ	وَنَكْلَمَاهُ =	صَبِيتٌ كَرِيمٌ بِالْأَوْ
أَضْطَرَبَتْ =	بِكَلْمَةٍ	أَمَامَ =	جَلو
أَرْكَانَهُ =	أَرْكَانِش	شَانِ =	حَالَى
الْوَجْهُ =	صُورَتْ	كَادَ أَنْ يَصْبِعَ =	تَرْدِيكَ بُودَ سَهْوشَ شُودَ
عَصْنَاهُ =	بَازَدَ اسْتِقْمَ أَوْ رَا	شَرْعَنَا =	شَرْوَعَ كَرِيمٌ
إِلَى أَنْ حَلْصَاهُ =	أَوْ رَأْ تَائِلَكَهُ طَلَقَ كَرِيمٌ بَحْثٌ	= بِهِ حَالَى كَهُ	لَوْ = أَنْكَرَ
أَمْرَنَاهُ =	أَمْرَى كَرِيمٌ أَوْ رَا	يَسْحَرُ =	سَخِيرٌ كَرِيدَ
الْمَصْدِرُ =	صَاحِبُ قَدْرَتْ	الْمُصْتَارُ =	صَاحِبُ اخْتِيَارٍ

سَمْعَةٌ = شِيمَةٌ

لِفَاعٌ = تَرْدَ

تَوْجَهٌ = تَوْجَهَ كَرَدَ

مَسْهُدٌ = مَحْلُ شَهَادَتَ

قُدرَةٌ = قَدْرَتِي

أَفْلَى = اعْبَالَ كَرَدَ

أَنْطَبَ = مَنْطَبَ شَدَ، بَدْلَ شَدَ

أَعْلَى = بَلْدَ مَرْتَبَهَ تَرِينَ

مَدَانَ = شَهَرَ حَا (مفرد: مَدِينَةٌ) أَرْتَقَ = بَلْدَ شَدَ

سُطْرَ = جَابَ

سَارَكَ = بِيَارَكَ اسْتَ

الْعَزِيزُ = حَادِرٌ

الْكِبْرِيَا = بِرْكَى، عَظَمَتْ

شَاءَ = حَواستَ

الْوَهَابُ = بِسِيَارَجَنْشَدَه

عَلَّ أَمَا رَأَيْتَ كَيْفَ خَلَقَ الْبَدِيعَ بِرُوحِ الْفُدْرَهِ وَالْأَفْدَارِ  
وَأَرْسَلَاهُ لَكْرَهَ النَّارِ بِلَوْحِ رَيْكَ الْمَعْتَارِ، هَلْ يَعْاَلِمُ أَمْرَهُ  
مَا عِنْدَهُ خَلِيقَهُ لَا وَرِبَّ الْعَالَمَيْنَ، هَلْ حَلَّ رَأَيْتَ شِهَاهَهُ مَا ظَهَرَ  
فِي ظَهُورِهِ مِنَ الطَّهُورَاتِ لَا وَفَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنَ.

آمَا رَأَيْتَ = آيَا مَذِيدِي

كَلْكَرْقَهُ = مَثْلَ كَرَهَ

كَيْفَ = حَكْوَهَ

النَّارِ = آتِشَ

هل يقابل = أيام ماباله ميكند  
 لأورت العالمين = نه قسم به بروكلا رجطاناً  
 شبهه = نظيرش (را)  
 ظهر = ظاهرشد  
 الطهورات = ظاهرشدها (مفرد: ظهور)

لأو فاطر السموات والأرضين = نه قسم به خالق آسمانها وزمينها

ص ١٤٨

يا سلطان قد حشك من سباء بسبا عظيم =  
 قد حشك = آمده است تروا  
 سباء = نام قوم و مملكتي در فتحت جنوب عربي جزيرة العرب كله  
 سليمان آنرا تسخیر کرد .

بناء = خبر  
 عظيم = مزرك

ص ١٥١

زيتونا رو سكم يا كليل الأمانة والوفا وحنا كل لكم  
 برد لالموى والسكن ما الصدق العالص . كل ذلك من  
 سببية الإنسان لو أتيت من المبصرین .  
 زيتونا = زيت بدهيد  
 حينا كل لكم = حيكلاهيان لا

ردا = عـا، مـلاـبـوش المـهـوى = پـرهـيزـگـارـى  
الـسـتـكـم = زـيـانـهـايـانـ(را) الصـدـق = رـاستـگـوـيـى  
سـجـيـة = حـويـ، طـبـعـتـ آـتـم = شـما  
الـمـبـصـرـين = بـصـيرـتـ دـاشـكـانـ





معانی لغات مشکله  
الف الف الف کتاب هفتم

آشوب: خوغا، قته

ابدان: بدنها، دودمان، خاندان، تبار

ابدع: تازه تر(ین)، جدیدتر(ین)، بی سابقه تر(ین)

اتساع: وسعت پیدا کردن

اتکا: تکیه کردن، تکیه داشتن، پشت دادن و تکیه کردن به چیزی

احدیت: مرتبه تجلی ذات الی بذایه لذایه

احتمام: خاصه دادن، به پایان رسیدن

ادمی: (جمع ادامی) مردم فرومایه، زیون تران، تردیکان

ادیب: داما، شاعر، سخن سنج، با فرهنگ، کسی که عالم ادب می راند (جمع ادبی)

ادعان: افراط و احتراف کردن، گردن نهادن، فرمابنده اداری کردن

ادهان: جمع ذهن

ازمنه: روز، گارهار مفرد: زمان

استفاضه: فیض گرفتن و بهره مند شدن، طلب فیض کردن

استعارات: جمع استعاره: در اصطلاح علم بدیع جبار است از استعمال

کلمه ای در غیر معنی حقیقی خودش بررسیل هاریت

استفهام: طلب فهم کردن، پرسیدن چیزی برای آنکه شده و نهیدن

پرسش

- مقدمه  
**استاج**: نیجه خواستن، نیجه گرفتن، به نیجه آوردن و نیجه گرفتن از  
**اشراف**: بلند شدن، بالای بلندی ایستادن، بالارفتن، واقف شدن برای  
**اصلاح**: درست کردن، بیکوکردن، آراستن، سارش کردن، بهصلاح آوردن  
**اصفیا**: برگزیدگان (مفرد: صفتی)  
**اقسام**: بت ها (مفرد: صنم)  
**اصل**: غروب، بنی عصر و غروب (جمع آصال) اصول اول صاحب نسب، دیشه را  
**اصناف**: (جمع صفت) به معنی درجینه اان، دوباره  
**اعتزاز**: احترام، عزت  
**اعوجاج**: کجی، کج شدن  
**اغصان**: شاخه ها، فرزنه اان و فرزندزادگان ذکور، شجره الهیه  
**جمال قدم** (مفرد: عضن)  
**افلال**: نسبیرها (مفرد: عل)  
**اعماض**: جسم برحم گذاشت، بست جسم، جسم پوشی از حقیقت  
**اهاضه**: فیض، بهره (بعشش معنوی) جمع: اهاضات  
**اول**: غروب کردن  
**اقران**: قرن ها، زمان ها، دوره ها، ترکیان، همکنان (مفرد: قون)  
**اقویاء**: اشخاص قوی زورمندان، (مفرد: قوی)

اکابر: بزرگتران (مفرد: الْبَرُّ)  
اکتساب: گرفتن، کسب کردن  
اکسیر: ماده‌ای که مسن را طلاهی کند  
الغات: به سوی چیزی یا کسی نگریشتن، توجه کردن، روکردن  
الوهیت: رتبه خداوندی که معبود بشر است  
آیاث: زن هار (مفرد آیه)  
ایمات: رهاییدن، رهییدن گیاه  
انعطاف: مایل شدن، خم شدن، تعامل و توجه  
انعکاس: منعکس شدن، عکس پذیری، برگردیدن، دائرگویه شدن، پرتوانه اختر، نمودار شدن شکل چیزی در حجم شفاف  
انقطع: گستاخ از حلق و توجه به خدا در جمیع احوال، گسترن، بزیدن از ممکنات، قطع علاقه کردن از ماسوی الله  
اوسع: وسیع ترین، گشادر ترین، فراخ ترین)

**ب**

بادخ: عالی، مرتفع، بلند  
باھظه: دشوار، سنگین، حنگفت  
بداعت: ناگاه درآمدن، ناگاه آمدن چیزی، بی تأمل سخن گفتن، آشکاره  
وامض بودن

برومند: باور، باقی، میوه دار، میوه دهنده

بستان: باغ (جمع بساین)

بسیط: نرمین، بهناور

بلاغت: فیض بودن، رسای سخن، در اصطلاح ادب آوردن کلام به  
اعضاء مقام و تأسیب حال

بلیغ: فیض رسا، کیکه سفتش خوب و رسماً شد (جمع: بلغاً)

### زندگانی

تاجیک: غیر عرب و ترکی، مردم فارسی زبان، نام طایفه‌ای از تراک‌آرین  
سلاکن ترکستان افغان و پامیر و ترکستان

تبییر: بشارت دادن، مرثه دادن

تبیین: بیان کردن، آشکار ساختن

تبییت: ثابت کردن، پابرجا ساختن، برقرار گردانیدن، پایه ارکردن

تجددید: نوکردن، تازه کردن، از سرگرفتن امری یا کاری از نو آغاز کردن

تسهیل: آسان کردن، سهل کردن

تصنع: خود را آرایی کردن، ظاهر ساری کردن، به تکلف خود را به طالی و افسوس کردن

تفصیف: گونه گونه و دسته دسته کردن، نوشتن کتاب و مرسوب کردن آن

شعرگفت

تعیم : هموی ساختن، مستقر کردن

تفیین : فتنه آنچین، فتنه افکنیدن، آشوب کردن، فتنه به پا کردن

تقرید : یگانه کردن، فقیه شدن، گوشه گرفتن و دوری کردن از مردم،

کارگیری کردن

تکریم : گرامی داشتن، محترم داشتن، عزیز و ارجمند شمردن، منته داشتن

تلخیف : لطیف کردن، زیاده لپسند کردن، تنظیف

تععن : فکر کردن، رفت و تأمل کردن

ستزیه : پاک کردن، دور داشتن خود از عیب و آلاش و بدی

توافقیق : به کاری دست یافتن، مدد کردن بخت، موافق گردانیدن

اسباب کاری، کسی را به کاری مدد کردن.

توقیعات : (مفرد: توقیع) امضا کردن نامه و فرمان، فرمان و دستخط پادشاه

تہور : بی باکی و بی پرواای کردن و بواسطه بی پرواای دچار حادثه و آسیبی

شدن گستاخی، بی باکی

## به چشم خورد

جیال : کوه ها (مفرد: جل)

جذیت : گوشش

جريدة : روزنامه، صحیفه و یادگارنامه (مفرد: جریده)

جُماد: هر چیزی جان و بی حرکت از قبیل سنگ و چوب و فلز و امثال آنها  
جولان: تاخت و تاز، عقب نشینی کردن و دوباره حمله کردن، رفت و آمد  
و خودنمایی کردن

## بعد حلقه

حادث: ضد قدیم، آنچه از اسد او حوزه داشته و بعد بوجود آمده، نو، ملوپ پنهان شده

حدث: تیری، شدی، برندگی

حرب: جنگ (جمع حروب)

حرقت: گرمی و حرارت، سورش، گرمی درونی، سورش دل

حسین: جای محکم و استوار و

حسن: قلعه (جمع: حصون)

حضرت: نوہ

حکمت: عمل، علم واقعی، کلام موافق حق، راستی و درستی امری  
(حزم و احتیاط و ملاحظه مصالح وقت و مقتضیات احتمالی و مردم)

حلاوت: سیرین بودن، شیرینی

علم: بردباری، شیکسایی، عقل، خندندگی و فضیب

حین: زمان، وقت، آن (جمع: احیان)

حین: مرگ، حلاکی، بلاء، آزمایش

## نامه های فلسفی

خدعه : مکروهیله، فریض و نیز نک

خصایص : جمع خاصیت، به معنی جمیعت، خرى، اثر، جمیعت مخصوص  
کسی یا چیزی، خایده و اثر چیزی

خطه : سرزین، اعلم

در دربار کشیده

دوحه : درخت بزرگ و پر شاخه

دیو : محمود خیالی و افسانه‌ای که هیکل او شیه اسان آما بسیار  
شومند و رشت و مهیب و دارای شاخ ورم بوده

کند کا ذکر

ذات : نفس و عین و جوهر و حقیقت چیزی، واعقبت، در لغات علمی  
و عرفانی یعنی توجه به خارج و عالمن، به استناد نداشتن و بعقل است داشتن

ذکاء : تیرخوشی و زیرکی

ذکاء : خودشید

ذکور : مردها (مفرد ذکر)

لار

اغف : خواهان، مایل

رسوس : شوست، مدفن، جسدی که درخاک پنهان شده (مجاز) (جمع روسون)  
رشگ : عیزت، جسد.

رغم : به خاک مالیدن (مجاز به معنی کاری بر عکس کردن و خلاف میل کسی رفاقت کردن)

رفعیع : بلند، بلندیا یا هشی، شریف، بلند قدر، بلند مرتبه  
ريعان : اول چیزی و بهترین آن، بهترین موقع و موسم چیزی.

(ريعان شباب : اول جوانی، بهترین وقت جوانی)

لار

زامل : ازین وقت

زخارف : مل و ثروت دنیا، (مفرد: زُحْرف)

لار

ساحت : حضور، پیشگاه، حضرت

سامعی : کوشیده، کوشان، عامل

سالفه : گذشته، ایام گذشته (جمع سوالف)

سنجایا : (مفرد: سنجیه) خوی، صبیعت

سخا : بخشش، کرم، جوانمردی

سروش : فرسته، جبریل

سیر : نفت (جمع : سُرْ)

سطوت : غلبه و تهر، اقتدار، وقار و ابهت، بزرگواری و حالات

سعایت : سخن چینی

سلالسل : (مفرد سلسله) : زنجیر

سلوک : داخل شدن، بهاری رفق، رفق، روش، رفتار، سازش

سمعا : آسان و سهل

### ش

شایق : آزمند، آزمند، مایل، راغب

شهه : بوشگی کاری یاامری، امری که در آن حکم بحصوب و خط بواسان کرد، تصریف اذن حق

از باطل باطل از حرام

شیم : خلقها، خویها، صیعتها، عادتها، رویهها (مفرد: شیمه)

### ص

صامت : خاموش و ساكت

صانع : آفریننده، سازنده، صنعتگر، پیشه ور

صاحت : خوب رویی، زیبایی، جمال ...

صیانت : کودکی

چیه : دختری که به تن بلوع مردمیه (جمع : چیاما)

صدیق : پسر دوست، رفیق مهربان و مصلح

قُنْعَنْ : ساختن، آغزیدن، احسان، نیکی، زرق، اثر، کار، ساخته

صوب : جهت، طرف، ناجیه، نیست و درست، صدخطا

صُور : صورت ها (مفرد: صورت)

ضور : بوق، شاهی که درگردیدند و صدای میدهند، شیپور بزرگ  
ضیافت : حفظ، نگهداری کردن، محافظت

## ضیافت

ضیاء : برداشتای

## ضیافت

لیبع : سرشت، بفهاد (جمع: طباع)

طرا : همه، تمام، جمعاً

ظیین : صدای مکس و پیشه و امثال آنها، (صدای ناقوس)

## ظیین

ظل : نسایه، شب یا قسمتی از شب (جمع: خلل، اظلال، خلول)

## ظل

عظاظل : بیهوده، بی غایده، مهمل، بی پیرایه و عاری از ریست و آرایش

عذیذه : محدود، سمرده شده

عرقان : خداشایی، شناسایی و دید و بینش باطنی

عسرت : سنگی و سختی، تکددستی

علو : بلند شدن، بالارفتن، بزرگوار شدن، بلندی، بزرگی

عود : بازگشتن، بازگردیدن، برگشت، بازگشت

## ع

عایت : نهایت، پایان هر چیزی، ناید، مقصود، (جمع: عایات)

غرا : روت، زیبا، واضح و آشکار، سفید

عوامل : اعثانتا است، سختی ها، مهلهکه ها (مفرد: عامله)

## غ

فائق : افزون آمده، بزرگنده، مسلم بر امری، نیکو و بزرگنده شده لازم چیزی

فرس : اسب

فرس : ایران، ایرانی، فارسی

فرق : جمع فرقه : دسته ای از مردم

فرید : گاهانه، سها، بی ماسه، گوهر یکتا و گراسنا، گوهر که که میان گردبیند او بزان کند  
جمع: فرائد

فصاحت : بولان بورن سخن، زبان آوری، درا صطلاح ادب خالی بودن کلام

از ضعف تأثیف و تأفرو تعقید لطفی و معنوی

فلسفه : جمع فیلسوف

فلاح: رسکارشدن

طسفه: علم بر حفایق اشیاء بقدر طاقت بشر  
غم: دهان (در اصل فوهه بوده) (جمع آفواه)

### نیزه

قائم: قیام کشته، ادعاکشته از طرف خدا، ثابت و بقرار، استوار، ایستاده بیا  
قبضه: پنهانه، مست

قراین: صفر: فرمیه: مثل، مانند  
فریجه: طبع، نویق، ادراک و قدرت جیجی درگفتن شعر و کتابت  
(جمع: قرایع)

قیص: پیرا خن (جمع: قعایص)

قیادت: سراخنایی، زمامداری، پیشوای

قید: سند و ریحان یا چیز دیگر که بهای چهار یا این بندند (جمع: عقوبه)  
کنده

کاشات: موحدات، آنچه که هست (مفرد: کاشه)

کامکار: خوشبخت، کامروا، کامران

کلائیس: (مفرد کلئیس) معبد یهودیان و مسیحیان و ترسایان  
کنه: اصل، نهاد، پنهانی

کهف : پناهگاه، غار، بزرگتر، معتمد، مهتر  
کیاست : زیرگی، هوشیاری  
کید : مکر، حیله  
کیجان : جهان، سرزمین، کار، دینا

### لوا

لوا : علم، سریق (جمع: الیوه)  
لارال : پیوسته، همیشه، بدون انقطاع

### ماه

ماه : آب  
مانوس : انس گرفته، خوگرفته  
ماجده : بزرگوار، محترم (جمع: مواجه)  
مادون : زیردست، پست تر، پائین تر، آچه، پائین، بزرگ، مراقبدار  
ماسوی : بغیر آن، جزان، خارج از آن، (ماسوی الله : جز خدا)  
ماضیه : گذشته، زمان گذشته  
مبرا : متزه، تبرئه شده، کیکه پاک از دهست است  
متابعه : پیروی کردن  
مائنت : مضمون، بیرونی، وفادو سنگینی

متباھی : مفترع، امتحار گشته

متسبوغ : پیروی شده

متافق : با هم مکی شده، کسی نادیگری همراه و معتقد است، هم آهنج چند

متناھی : آنچه که آخر داشته باشد و باشها برسد، به یادیان رسانیده

متین : حکم، ثابت، استوار، پابرجا

متباہ : مثل، مانند، اندازه، درجه

مجذوب : جذب شده، کشیده شده، شیشه و فریقیه

محکمات : آیات قرآن کریم که معنی آن واضح و صریح است و تخلیخ ناویل نیست مطابق

متاثرات

مدافعه : یکدیگر از دن و در در دن، دفاع کردن، از کسی حمایت و مرمای

کردن

مداقه : در امری دقت و ماریک بیوی کردن

مدنیت : اجتماع، آنچه باشت حسن نظام اجتماع بشری است

مدایع : چیزی که بدان ستایش گشته، صفات ممدودخواه و خوب (مفرد مدایع)

مراپایا : آیه‌ها (مفرد: مرآت)

مستحسنه : نیکو شمرده شده، نیکو و پیشنهاده

مسحور : فریقیه شده، حادو شده

مستعمله : بکار برده شده، بکار گماشته شده، کفنه و کار کرده، مجهول و متناد

مستظل : پیرو، کسی که در سایه چیزی درآید . (جمع: مستظین)

لکو

همیں: معلوم، معین، ناممکن شده

مسالک: راه روش، طریقہ (جمع: مسالک)

مشتھیات: چیزهای خواسته شده و آنرا درکردہ شدہ

مسارق: (مفرد: مشرق) محل طلوع، جای طلوع

مشروع: (جمع مشروعات) کارهای ممکنہ امور مطابق شرع  
آجہ در شریعت تأسیس کردد

مصادق: صدق ہرجیز، مشاهدہ و دلیل صداقت، گواہ ایسی (جمع: مصادر)

مصدر: محل صدور، سرچشمہ، حای بارگشنا (جمع: مصادر)

مضامین: معانی، مقاصد، معاهیم (مفرد: مضمون)

مضمون: در میان گرفته شده، آجہ از کلامی مفہوم شود، موضوع، کلام

معنی، مطلب (جمع: مضامین) مضاعف: دوبارہ، دوچندان

مطالع: (مفرد: مطلع) محل طلوع، جای طلوع

مطول: دلزی، طول را داده شدہ

معین: حیثمن، آب گورا، وحال

مضتوں: درستہ اداختہ شده، شیفتہ، فریغتہ، عاشق

محیر: اقرار کننده، اعتراف کننده

ملازم: کسی کو ہمیشہ ایکس دیکریا شد، ہمراہ نوکر و پیری کہ ہمیشہ

بچیز دیکریا شد

ملحقات : امور و ایسته ، دناله حا

ملحوظ : آشکار و مشهود ، دیده شده ، ملاحظه شده ، از گوشچشم نگری شده

مفتخر : محل ، بلند ، مرتفع ، بلند مرتبه

مشقع : کسی که از کاری با پیغام نفع و فایده برد ، سود برند

منشاء : های پیدا شده ، محل پیدایش ، محل نفوذ و پرورش

منقلب : برگشته ، سرنگون ، به حم خوردگی ، حال به حال شده

مندرج : درج شده ، داخل شده و درآمده در چیزی نهفته .

موحد : آفرینیده ، بوجود آورند

موسم : وقت و زمان چیزی ، هنگام رسیدن چیزی (جمع : مواسم)

موکب : عده‌ای سواریا پیاده که در الزام رکاب پادشاه باشد (جمع : موکبات)

موقر : مرد عاقل و با وقار ، آزمونه و خردمند ، بزرگوار و آمر استه

مهالک : (مفرد مهلهک) . محل حلاک و نیتی ، محل تباہ

مهدب : پاکیزه شدن از عیب و نقص ، پاکیزه خوی ، خوش احلاق

## نهضت

ناصع : نصیحت کننده ، پزدخته

سبوغ : برآمدن ، ظاهر شدن ، هوشیاری و ذکاء و وجودت فکر

نجاح : پیروزی و رستگاری

**جوم** : ستارگان (مفرد : جم)

**تجه** : ترکیزیده، مرکزیده از هر چیز (جمع تجه) (معنیم : سر برست

**ندیان** : (مفرد : ندیم) همنشیان هم صحبتان

**نسخ** : از بین بودن، زامل کردن و برگرداندن، باطل کردن

**نعمان** : لفظ هر کس از پادشاهان خیره (لاهه سفلای فرات و قسمت علیاً خلیج مار)

**معتر** : خوب نیکو، لطیف، بدیع، هر چیز عجیب و بدیع که دیدنش خوش

آمد نامشد

**نیل** : به مقصد و مطلوب رسیدن و نایل شدن

و منظمه

**وادی** : بیان، دره، زمین نیست و ایکیر (جمع اوریه)

**وثوق** : اعتماد اطمینان

**یحوب** : لازم بودن، ضرورت ولزوم امری

**وزین** : سکن، گران، میان، باوقار

**وهن** : ذلت و خواری، صحف و سستی

... رنه

هویت: حقیقتی که مسئول بوصفات خود ری است ذات حسی در جو  
ینه: خاکه و جلال، عذری و سلطوت

من بعدهم

راعه: قلم

$\frac{d^2}{dx^2}$